



مسائل بین المللی

۲

خرداد - تیر

سال ۱۳۶۸



بخاطر آزادی اثر کریستو نی کوف (جمهوری خلق بلقارستان)

مسائل بین المللی

فهرست مطالب

نویسنده	عنوان مطلب	صفحه
خادم حبیب	باید به روند صلح میدان بیشتری داد	۳
احمد فرزاد	چند ماهی پس از جنگ	۸
هرمان آکسن	حکم عالی منافع عام بشری موضع طبقاتی سوسیالیستی و منافع عام بشری	۱۲
ارتشبد دوری دژوروف	تناسب نیروهای نظامی در اروپا	۲۰
ونکه رینه	در عین حفظ جذابیت	۲۷
یورگ برگ شتاین	نظر گاهی دیگر ادامه بحث " نظامیان و دموکراسی "	۳۲
نگورن تپ	تفویض وظیفه حزبی به راهب بودائی	۴۰
ش. سورچیک	پلورالیسم سیاسی در مجارستان	۴۵
وادالاسف روبی	"انترناسیونالیسم جدید" ه ماجرائی خوش فرجام؟	۴۸
ایگناسیو کالگو فرانسیسکو پالرو	به این ترتیب انشعاب فیصله یافت	۶۲
-	چند خبر کوتاه	۷۱

خونریزی به پایان رسید... و اینک؟

آتش جنگ در نقطه دیگری از جهان خاموش شد: سال گذشته عملیات جنگی گسترده میان ایران و عراق متوقف گردید. حال چه مشکلاتی بر سر راه صلحی پایدار در این منطقه موجود است؟ و چه باید کرد تا پیشرفت بیشتری در این راه حاصل شود؟

باید به روند صلح میدان

بیشتری داد

خادم حبیب

نماینده حزب کمونیست عراق
در تحریریه مجله

جنگ به پایان رسیده است! پس از ۲۸۸۵ روز خونریزی و مصیبت در جبهه جنگ ایران و عراق آرامش برقرار شده است. طرفین از بمباران وحشیانه و بی معنای شهرها و حمله به کشتی‌های تجاری دست برداشتند. انسانها نفسی براحتمی کشیدند. تهران در هیچد هم ژوئیه ۱۹۸۸ پس از تاخیری بی‌علت و غیرمسئولانه قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد را پذیرفت. خواست خلقهای دو کشور همسایه و کشورهای منطقه و کلا جامعه بشری مبنی بر پایان دادن به کشتار، تحقق یافت. سازمان ملل متحد و دیگرکل آن پرز د و کوشیار نیز نقش بزرگی ایفا کردند.

همانطور که انتظار می‌رفت هیچک از دو طرف به اهداف توسعه طلبانه خود نرسید: نه عراق که جنگ را شروع کرد و نه ایران که در ادامه آن اصرار ورزید. آیا دو خلق دوست از این بابت غنیمت یا مزیتی بدست آوردند؟ تنها حاصل این جنگ صدها هزار کشته، رنج و عذاب

تعداد با زهم بیشتری زخمی و معلول، حدود یکصد هزار اسیر از دو طرف (و از جمله هزاران مصری که بعنوان مزدور در ارتش عراق خدمت می‌کردند)، صدها میلیارد دلار خسارت مادی، حجم فاجعه آمیز قروض، خرابیهای وحشتناک و انبوهی از مسائل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و روانی.

در این درازترین جنگ قرن بیستم میان دو کشور سلاحهای مدرن هولناکی بکار رفت، از جمله مواد سمی که طبق قوانین بین‌المللی تحریم شده‌اند و نیز موشکهای میان برد. سکنه غیرنظامی در شهرهای هردو کشور می‌بایست شلیک‌های شدید توپخانه و بمبارانها را تحمل می‌کردند، تاسیسات اجتماعی و اقتصادی نابود شدند و کشتی‌های کشورهای ثالث در آبهای بیطرف مورد حمله قرار گرفتند. حتی تهدید می‌شد که سلاحهای میکروبی نیز بکار خواهند برد.

آنچه به عیان می‌توان دید اینک: جنگ نمی‌تواند وسیله حل درگیریهای دو کشور باشد ولی می‌تواند وضع را وخیم‌تر و مشکلات را عظیم‌تر کند. در ابتدای جنگ نمی‌توان دوام و اثرات آن را پیش‌بینی کرد و نیز نمی‌توان دانست که پای چه کشورهای دیگری و تا چه حد به میدان کشیده می‌شود و امنیت عمومی تا چه اندازه بخطر می‌افتد. امروزه مذاکرات در عین اعمال اعتدال و گفتگو بدوین کاربرد زور، تنها راه فیصله درگیریهای منطقه‌ای و بین‌المللی است.

اینک وظیفه خلقهای دو کشور و حتی وظیفه بشریت است که قرارداد شکننده آتش‌بس را به صلحی پایدار، عادلانه و دموکراتیک مبدل سازند، این روند را حفظ کنند و بجلو برانند و به توافقهایی برسند که تا مین کنند و منافع دو خلق باشد و به امنیت منطقه و جهان کمک کند. بمباران دیگر جامعه بین‌المللی فراخوانده می‌شود به‌ر قیمت شده مانع بروز مجدد عملیات جنگی شود تا اقتصاد بیش از این تخریب نگردد، تا دیگر خون و اشک مردمان را نریزند. بغداد و تهران موظفند به قطعنامه سازمان ملل دقیقاً عمل کنند.

کسی که ماهیت و رژیم متخاصم را می‌شناسد و از منشاء و شدت تشنجات میان آنها و نیز بین دو خلق و نیروهای مترقی و میهن‌پرست دو کشور خبردارد، می‌تواند درک کند که بیانیه‌ها و تهدیدهای متقابل رجال سیاسی عراق و ایران چه اثرات نامطلوبی بجای گذاشته‌اند. حالت جنگ سرد مداوم هم کمکی به عادی شدن وضع نمی‌کند. در اردوگاههای طرفین خط جبهه سابق هنوز هم بیش از دو میلیون نظامی آماده به جنگ ایستاده‌اند که نمی‌توانند در بازسازی کشور خود شرکت کنند. قوانین زمان جنگ هنوز هم در عرصه تولید حاکم است.

وضعیت "نه جنگ و نه صلح" برای هردو رژیم مطلوب است و در مرحله کنونی هم هدف طرفین حفظ این وضعیت است. آنها بهم آن دارند که تضادهای درونی حاصل از اعمال دائمی ترور و سرکوب بر خلقهای ایران و عراق و وخیم شدن وضع اقتصادی و بویژه افزایش فوق‌العاده قیمتها، به انفجار بیانجامد. آنها از این می‌ترسند که مردم هرچه مصرانه‌تر بپرسند که چرا

بفداد این جنگ را شروع کرد و چرا دولت ایران چند سال مصرا نه از پایان دادن به آن امتناع ورزید؟ این خلقها بهر حال خواهند پرسید که چه کسی مسئول عواقب اندوهبار این فاجعه است و سرانجام مجازات تقصیرکاران را طلب خواهند کرد.

علل کندی پیشرفت مذاکرات را - حتی در رابطه با تبادل زخمی ها و معلولین که جنبه ای صرفا انسانی دارد - نیز در همین ملاحظات باید جستجو کرد. قرارداد آتش بس بکرات نقض می گردد. در عین حال بیانیه های تحریک آمیزی صادر می کنند، جنگ روانی براه می اندازند و قدرت خود را به نمایش می گذارند.

ما بخوبی از دشواریهای راه حصول توافق آگاهیم اما در عین حال عقیده داریم که سازمان ملل متحد قادر است رکود مذاکرات را بشکند و پیشنهاد های عملی مطرح سازد که پیشرفت گام به گامی را تا حصول قرارداد صلح تامین کند. میانجی گری سازمان ملل متحد می تواند به ایجاد جو مطلوب مذاکرات کمک کند. حزب کمونیست عراق برای این عقیده است و نکات زیر را مهم می شمارد:

۱- از تمام کشورها خواسته شود به ایران و عراق اسلحه ندهند؛ باین ترتیب مانع بزرگی از سرراه برقراری صلح برداشته خواهد شد (جنایاتی که "بنام مردم" و بکمک اسلحه خارجی و نیز با اسلحه داخلی که بمقدار کافی خود تولید می کنند، صورت گرفته است از حد تصور بیرون است. همچنین تحصیل مواد اولیه جهت تولید سلاحهای شیمیائی باید قدغن گردد. افکار عمومی جهان باید کشورها و شرکتهائی را که چنین موادی را فروخته اند، هرچند که می دانسته اند از آنها در مصارف نظامی سوء استفاده می شود، محکوم کنند.)؛

۲- طرفین مخاصمه را موظف سازند نیروهای مسلح خود را به نصف تقلیل دهند (قبول این تکلیف حسن نیت طرفین و تمایل آنها را به برقراری صلح به اثبات می رساند)؛

۳- تمام واحدهای نیروی دریائی خارجی از منطقه خلیج عقب برانند، تمام مین ها با معاضدت بین المللی جمع شوند و خلیج به منطقه غیر نظامی تبدیل گردد.

۴- بطرفین بقبولانند که از این پس از صدور بیانیه هایی که حاکی از تلاش برای ادامه مذاکرات نیست و گفتارهایی که دشواری مسئله را زیادتر می کند، بپرهیزند (اخیرا پرزیدنت حسین و برخی دیگر از رجال سیاسی عراق تهدید کردند که عراق موشکهای دارد که با آنها می تواند در ورتترین نقاط ایران را هدف قرار دهد. بلافاصله رفسنجانی، رئیس مجلس، از تهران جواب داد که کشورش سلاحهای قدرتمندی در اختیار دارد که می توانند شهرهای عراق را با خاک یکسان کند. فرماندهی کل ایران همچنان داوطلبان را به مناطق جنگی گسیل می دارد. دلایل متعدد دیگری هم وجود دارد حاکی از اینکه طرفین تلاش بسیاری بکار می برند تا

زرادخانه های خود را با مدرن ترین سلاحها پر کنند .) ؛

۵- تامین کمک بین المللی جهت بازسازی اقتصاد عراق و ایران منوط به برخورد آنها با روند برقراری صلح و اقدامات مشخصی که در این راه می کنند ، شود (بویژه با توجه به حل فوری مسئله انسانی ، تبادل اسرای جنگی و عقب کشیدن متقابل واحد های رزمی به پشت مرزهای بین المللی به رسمیت شناخته شده قبل از جنگ) ؛

۶- از هر نوع مداخله در امور داخلی طرف دیگر خودداری شود ، حاکمیت ملی را محترم شمارند و در روابط متقابل اصول و موازین سازمان ملل متحد را رعایت نمایند .
پیشرفت مذاکرات در مرحله کنونی تسریع خواهد شد اگر که مفاد قطعنامه ۵۹۸ محترم شمرده شود و تبیین های مناسبی جهت عملی ساختن بی چون و چرای آن بدست آید یا مسائلی را که محتاج به تشریح بیشتری است ، از کل مقوله جدا سازند .

بعقیده ما در مرحله اول مذاکرات می توان دسته مسائل زیر را گنجانید :

— تبادل اسیران جنگ ؛

— استقرار ناظران سازمان ملل در منطقه جداسازی واحد های رزمی ، تا عقب نشینی

این واحدها به پشت مرزهای قبل از جنگ کنترل شود ؛

— پاکسازی شط العرب و بهره برداری از آن جهت کشتی رانی بین المللی زیر نظارت

سازمان ملل صرف نظر از موضع طرفین نسبت به حاکمیت این آبراهه مهم ؛

— بازگشت صد ها هزار عراقی که به ایران فرار کرده اند تا از خطر تعقیب رژیم نجات

یابند و در آنجا به عذاب الیمی گرفتار شده اند ؛

— ایجاد مجدد جو سالم روانی که در جریان اشغال متقابل سرزمینهای غیر به وضع

ناهنجاری افتاده است .

در مرحله دوم مذاکرات باید به بررسی مسائل زیر پرداخته شود :

— بررسی مجدد قرارداد الجزیره مورخ ۱۹۷۵ با رعایت توافقیهای بین المللی پیشین در

موضوع حاکمیت بر شط العرب ، فیصله اختلاف نظرها و تعیین خط مرزی قطعی ؛

— بررسی مسئله بانی جنگ و مسبب ادامه مصرانه آن (علیرغم امکانات مناسب برای پایان

دادن به آن و علیه خواست محافل وسیع افکار عمومی جهان) ؛

— حل مسئله فرامت های جنگی متقابل و تقسیم کمک بین المللی .

جامعه جهانی ، بویژه مجمع عمومی سازمان ملل و کمیسیون حقوق بشر این سازمان و نیوز

سازمانهای بین المللی می توانند کمک موثری به حمایت از حقوق بشر در عراق و ایران بکنند . همه

می دانند که مردم این دو کشور سالهای زیادی است که در بندد یکتا توها ، زیر سلطه استبداد

مطلق و فقدان دموکراسی و قانونیت عذاب می‌کشند. زندانیان د و کشور پراز انسانهای است که بخاطر اعتقادات سیاسی، ملی و مذهبی شان گرفتار شده اند. این زندانیان زیر شکنجه های جسمی و جانی قرار می‌گیرند که تاکنون منجر به مرگ بسیاری از آنها شده است. آنها حق دفاع از خود ندارند و بدون محاکمه اعدام می‌شوند. تاکنون هزاران میهن پرست در زندان ها بقتل رسیده اند. بسیاری دیگر از آنها در خطر مرگ هستند. ارگانهای امنیتی و سازمانهای ویژه بسیاری شهروندان را حتی در منازلشان تعقیب می‌کنند و سرتاسر کشور را در ترس و وحشت فرو برده اند.

ما شك نداریم که هر پیشرفتی در تامین حقوق بشر بسود صلح است. بهمین جهت نیروها^ی مترقی ایران و عراق شعاری را اعلام کرده اند که در آن مبارزه علیه جنگ و دیکتاتوری با برقراری صلح و کمک به تکوین و گسترش دموکراسی تلفیق می‌شود. درحالیکه این نیروها در زمان جنگ بویژه پایان آن را طلب می‌کردند امروز شعار " نابود باد جنگ و دیکتاتوری، زنده باد صلح و دموکراسی " را تبلیغ می‌کنند. خلقهای د و کشور نه تنها می‌خواهند که خلیج عربی - ایرانی (اگر بتوان آن را چنین نامید) به خلیج صلح مبدل شود بلکه همچنان بخاطر دموکراسی و حقوق بنیادین بشر مبارزه می‌کنند. تاکنون واقعیت ها حاکی از آن بوده است که باوجود بیانیه های رسمی بغداد و تهران مبنی بر " عفو عمومی " و رعایت حقوق بشر و " خوشرفتاری " با زندانیان، وضع وخیم تر از پیش شده است و ترور و تعقیب مردم درستکار افزایش یافته است.

هرچند که حزب ما لزوم صلحی عادلانه و پایدار میان عراق و ایران را مهم می‌شمارد ولی در عین حال از شدت مبارزه خود جهت حل عمده ترین مسائل خلق خود نمی‌کاهد از جمله مبارزه جهت آنکه خلق کرد خود مختاری کامل کسب کند و عواقب جنگ نابود کننده ای که رژیم بغداد علیه خلق خود برآه انداخته است برطرف شود.

جامعه بین‌المللی وظیفه خطیر و شریفی را باید بانجام برساند و آن اینکه روند صلح رابی وقفه به پیش براند. در این مسیر باید از تحولات مناسبی که اینک بطور عام صورت می‌گیرد بهره گرفت. این تحولات تمام کشورهای و نیروهای سیاسی را تحت تاثیر قرار می‌دهد، هم در بهبود مناسبات میان آنها موثر است و هم به دفاع از حقوق بنیادین و آزادی های اساسی انسانها کمک می‌کند. خلقهای عراق و ایران هم که سالیان دراز است زندگی مصیبت باری دارند باید بخاطر چنین تحولاتی به میدان بیایند.

پیشرفتهای سریع در مذاکرات صلح بین د و کشور به کاهش تشنج در منطقه کمک خواهد کرد، برگزاری کنفرانس بین‌المللی خاور نزدیک را تسریع خواهد کرد و تحرکی را در حل سایر مسائل باعث خواهد شد. بویژه این تحولات به خلق فلسطین امکان خواهد داد وطن خویش را بازپس

بگیرد و حکومت مستقلی ایجاد کند و نیز به اشغال سرزمین های لبنان و سوریه توسط اسرائیل پایان داده شود. از طرف دیگر موفقیت در روند جنبش ملی فلسطین و آمادگی ایالات متحده به مذاکره مستقیم با سازمان آزاد بیکش فلسطین، یعنی یگانه نماینده قانونی فلسطینی ها، به حل مسائل کنونی عراق و ایران کمک می کند. بی شک وضعیت جدید به خلقهای د و کشور کمک می کند حقوق دموکراتیک و آزاد بیهای خود را بدست آورند و در مسیر ترقی اجتماعی پیش روند.

چند ماهی پس از جنگ

احمد فرزنان

عضو رهبری حزب تود ما ایران

بناچار تا افشای چهره واقعی رژیم خمینی سالهائی گذشت که طی آن مردم درد و رنج بسیاری را متحمل شدند و جان هزاران تن از دست رفت. اما دوران "استبداد مذهبی" که رهبطی بسه ایمان توده های مردم ندارد، سپری شده و نقاب تزویرها فرو افتاده است.

سیاست "جنگ جنگ تا پیروزی" که توسط خمینی با جد و جهدی بمراتب بیش از پیروانش اعمال می شد نه تنها به بهای جان تعداد پرشماری انسان تمام شده بلکه تلاشی ساختار اجتماعی - سیاسی را موجب گردیده و کشور را در بحران عمیقی گرفتار ساخته است.

هرچند هنوز پس از جنگ ویرانگر هشت ساله میان ایران و عراق صلح تامین نشده است اما با پایان این درگیری دورنماها و لحظات سیاسی جدیدی برای جامعه ما بوجود آمده است و تناسب نیروهای اجتماعی تغییر یافته است. نارضایتی مردم که بر اثر مشکلات اقتصادی شدت گرفته بود و اعتراضات خود جوش در پشت جبهه به عرصه های جنگ سرایت کرد و نهایتاً بصورت یکی از عوامل تعیین کننده، رژیم را به عقب نشینی و قبول آتش بس وادار ساخت. البته این اولین و مهم ترین درسی بود که توده های مردم به خمینی آموختند. تردیدی نیست که آنها به شیوه ها و بمل مسائل مختلف برفشار خود خواهند افزود و خواستار حقوق دموکراتیک خواهند شد.

ایرانی ها در مبارزه بحق خود بخاطر جبران عواقب جنگ خونین ویرانگر، بسوی زندگی و بازسازی صلح آمیز روی می آورند. تحولی نوین در عرصه اجتماعی - اقتصادی چنان عاجل شده است که مسائل دگرگونسازی اقتصادی در سیاست محافل حاکم نیز اولویت یافته است. در این

زمینه بحث های مفصلی در جریان است و بخصوص در محافل حکومتی کشور اختلاف عقیده وجود دارد .

ایران با جمعیتی بیش از ۵۰ میلیون نفر برای شرکت های چند ملیتی که در این بازار سود آور به رقابت با یکدیگر برخاسته اند ، جاذبه ای دارد . سیاست اقتصادی شاه که توسط خمینی ادامه یافت باعث شده است که صنایع ایران عملاً بطور کامل وابسته به محصولات خارجی بماند . این حکم از جمله در مورد قطعات یدکی ، مواد خام و مصنوعات نیم ساخته صادق است که اقتصاد کشور بدون آنها رشد نمی کند . ایرانیانی که (بویژه بورژوازی بزرگ تجاری و زمین داران بزرگ) در معاملات پنهانی با محافل ارتجاعی امپریالیستی نفعی دارند ، مشغولند تا سیستم " سرمایه - داری وابسته " را بیش از پیش مستقر کنند . این برنامه عملاً در گسترش نا هنجار بخش خصوصی که در تلاش تحصیل سود است و نیز در حمایت همه جانبه از توسعه روابط گوناگون با کشورهای امپریالیستی بازتاب می یابد . این محافل که در غرب اصطلاحاً " معتدل " یا " محافظه کار " خوانده می شوند ، به بهانه یافتن امکاناتی جهت بازسازی اقتصاد عنوان می کنند که چاره ای نیست مگر آنکه از ایالات متحده و سایر کشورهای سرمایه داری تقاضای اعتبار و " کمک " کنیم . آنها از سیاست درهای باز در برابر شرکت های چند ملیتی دفاع می کنند .

بعضی دیگر از گروه های اجتماعی (که اصطلاحاً " رادیکال " خوانده می شوند و عمدتاً نمایندگان بورژوازی کوچک ، روحانیون ردیف های پائین و متوسط و بخشی از روشنفکران و کارمندان هستند) با تکیه صرف به " کمک " غرب مخالفند . کسانی قبول سرمایه خارجی را بکل رد می کنند و می خواهند که بخش دولتی اقتصاد تقویت شود . آنها از اسلامی کردن بازم بیشتر کشور و صدور انقلاب اسلامی طرفداری می کنند و بهمین آن دارند که پذیرش کمک حتی از کشورهای سرمایه داری میدان تلاش آنها را در عملی ساختن نشر و توسعه مذهبی - ایدئولوژیکی تنگ کند . نتیجتاً " رادیکالها " در بازسازی کشور به نظریات استقلال اقتصادی متمایل هستند .

هرچند که درگیری سازش ناپذیر میان طرفداران نظرات مختلف در زمینه بازسازی کشور پس از جنگ با عبارات و شعارهای مذهبی تزئین می شود ولی در اصل مبارزه گروه های اجتماعی بخاطر حفظ منافع اقتصادی خودشان و تصاحب قدرت سیاسی انحصاری مطرح است . رادیکالها که با سرمایه بزرگ و زمینداری بزرگ و توافق با امپریالیسم مخالفند ، می دانند که به حمایت توده های مردم نیاز دارند ، لذا کوشش دارند که جنبه های معدودی از سیاست خود را با خواسته های خلق سازگار سازند . اما از آنجا که آنها دموکراسی را قبول ندارند بعید بنظر می رسد که مردم از آنها حمایت کنند .

رژیم استبداد مذهبی که به بن بست سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی افتاده است کوشش میوزد

سرنگونی قطعی خود را دور سازد. از آنجا که موجود پتش در خطر است تلاش می کند تا اعتماد امپریالیسم جهانی و آن نیروهائی را در کشور جلب کند که منافعشان با منافع "اعتدالیون" در محافل بورژوازی پیوند گرفته است. خمینی بمنظور تامین آینده خود بعضی "دریچه های اطمینان" را باز می کند و از جمله وعده آزاد بهای سیاسی را می دهد.

صاحبان قدرت با توجه به اوضاع پس از جنگ که در آن جنبش مردمی و لزوم عاجل دموکراتیزه کردن جامعه مشخص است، بیش از هر چیز از فعال شدن نیروهای مترقی انقلابی می ترسند. بهمین علت پیش شرط هائی برای از سرگیری فعالیت احزاب سیاسی مقرر می گردند. اما بارزترین نشانه وحشت آنها قتل عام زندانیان سیاسی است.

در بیانیه کمیته مرکزی حزب توده ایران مورخ ۳۰ نوامبر ۱۹۸۸ گفته می شود: "این گشتار انگیزه های پنهان و علل متعددی دارد. یکی از علل اصلی اعدام دسته جمعی زندانیان سیاسی موفقیت خلق، نیروهای انقلابی و دموکراتیک است که پایان جنگی را طلب می کردند که بحران اجتماعی - اقتصادی را تعمیق می کرد، شکست فاجعه آمیز نظامی و سیاسی - ایدئولوژیکی را باعث شد و نارضایتی بی حد و مرز مردم را بوجود آورد و سرانجام به قبول قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد و به قرارداد آتش بس و آغاز مذاکرات صلح انجامید... قتل زندانیان سیاسی و بویژه اعضای حزب توده ایران در واقع عملی انتقام جویانه در برابر نیروهائی بود که بخاطر صلح و آزادی مبارزه می کنند. خمینی و یارانش می خواهند با این جنایت نفرت انگیز و تشدید جو وحشت و یاس و ماتم، امید بهروزی را از مردم بگیرند و روح مبارزه جوشی را در خلق بکشند. علت مهم دیگر (اعدام های جمعی - تحریریه) آنکه رژیم می کوشد راهی خونین در جهت اعمال استراتژی پیوند با غرب بگشاید و حمایت کشورهای امپریالیستی و انحصارهای فراطبیتی را بدست آورد. رژیم برای آنکه زمینه "لازم" جهت اعلام باصطلاح آزادی احزاب و انجمن ها و "عفو عمومی" را فراهم آورد، دست بقتل زندانیان سیاسی زده است."

"اعتدالیون" و "رادیکالها" علیرغم اختلاف نظرشان در مسائل اقتصادی، در موضوع تشدید ترور و سرکوب دگراندیشان، صرفنظر از عقیده سیاسی آنها، وحدت کلمه را حفظ می کنند. حزب توده ایران بکرات هشدار داده است که سرکوب مخالفان بشکل اعدامهای جمعی بزودی گریبانگیر آن دسته از مخالفینی نیز خواهد شد که از جمهوری اسلامی حمایت می کنند. بزرگترین خطبای محافل مذهبی - سیاسی که در جوار صاحبان قدرت متشکل شده بودند دستیارشان به سرکوب نیروهای مخالف غیرمذهبی بود. این محافل باور نمی کردند که بزودی نوبت به آنها هم خواهد رسید. و اینک چنین وضعی پیش آمده است. بسیاری از شخصیت های اسلامی که نمی خواستند قدرت استبداد مذهبی را بی چون و چرا ببینند، به زندان افتادند و بسیاری از آنها اعدام

شدند. درحالیکه این هنوز آغاز کار است. رژیم خمینی تحمل هیچ عقیده دیگری را ندارد زیرا خود را در مقابل آن درخطر می بیند. استبداد مذهبی با اندیشه آزادی آشکارا سرچنگ دارد. از همین روی مطالبه مصرانۀ ما مبنی بر آزادی های دموکراتیک در برنامه حزب ما بعنوان شکلی از مبارزۀ طبقاتی اهمیت ویژه یافته است.

در اجلاس کمیته مرکزی حزب توده ایران در ژانویه ۱۹۸۸ پس از بررسی جریان رویدادها^۱ کشور ایجاد جبهه وسیعی از نیروهای اجتماعی مختلف تحت شعار آزادی و صلح پیشنهاد گردید. ما در این رابطه بکرات آمادگی خود را اعلام داشته ایم که نظر هر حزب و سازمانی را مورد توجه قرار دهیم. برای ما تشکیل یک جبهه واحد عامل مهمی در مبارزه بخاطر دموکراسی بوده است و خواهد بود. ما با تاسف و اندوه باید خاطر نشان کنیم که چندی پیش تلاش ناموفق ما برای حصول توافق و ایجاد اتحاد عمل نیروهای انقلابی و دموکرات سرانجام خون آلودی یافت.

بعقیده ما رژیم حاکم از نظر سیاسی متزلزل است. تضاد های اجتماعی در ایران ده سال پس از انقلاب نه تنها حل نشده بلکه بععلل مختلف و بخصوص بر اثر استبداد قرون وسطایی و جنگ هشت ساله ویرانگر، شدیدتر شده اند. هرچند که گروهبندی های محافظ حاکم همه در یک سیستم سرمایه داری می گنجند، ماهیتا یکی هستند اما رژیم استبداد مذهبی نمی تواند تضاد اساسی خود را پنهان دارد: این رژیم و دستگاه اداریش مطلقا جوابگوی الزامات رشد نیروهای مولد جامعه نیست.

ده سال است که صاحبان حکومت آثار مثبت اقتصاد اسلامی را وعده می دهند. اما در عمل همان قوانین بهره کشی سرمایه داری درکار است که نتیجه آن فقر تکبت بار و محرومیت بی اندازه توده های زحمتکش مردم است. رژیم برنامه ای برای برون رفت از بحران عمیق شونده ندارد. رشد سریع جمعیت (سالانه ۳/۶ درصد) وضع را وخیم تر کرده است. ایران از زمره فقیرترین کشورهای جهان است. بدیهی است که این وضع تا ابد قابل دوام نیست.

از آنجا که اکثر مسائل و تضادها از سیستم حکومتی قرون وسطایی کنونی منشا می گیرند، احتمال نمی رود که تضاد منافع میان محافظ صاحب قدرت تخفیف یابد. تحلیل رویدادها نشان می دهد که "اعتدالیون" می خواهند بر "رادیکالها" سلطه مطلق بدست آورند اما این منظره تنها با اعمال نیروی قهر نظامی عملی می شود. درخاتمه می توان گفت که ایران دوره ای دشوار و بدعاقبت را طی می کند؛ تحولات آینده هنوز قابل پیش بینی نیست. همانطور که ما بارها تاکید کرده ایم وحدت عمل نیروهای انقلابی و دموکرات قادر است و باید بر تحول امور تاثیر گذارد. اما ادامه وضع به روال سابق ممکن است برای جنبش اعتراضی روبرو شد عواقب وخیمی دربر داشته باشد. ما عقیده داریم که تمام نیروهای مخالف استبداد قرون وسطایی - نیروهای چپ، ملیون، سازمانها^۱ بقیه در صفحه ۲۶

حکم عالی منافع عام بشری

موضع طبقاتی سوسیالیستی و منافع عام بشری -

همزیستی مسالمت آمیز در زمان ما

گفتگویی با هرمان آکمن
عضو دفتر سیاسی و دبیر کمیته مرکزی
حزب متحد سوسیالیستی آلمان

پرسش: جنبش بین‌المللی کمونیستی و کارگری و سوسیالیسم بعنوان مدافعان پرشور سیاست صلح از آغاز خود را به پیروی از همزیستی مسالمت آمیز موظف می‌دانستند. اهمیت این سیاست در چیست؟

پاسخ: ما از همان ابتدا مبارزه بخاطر پیشبرد سیاست همزیستی مسالمت آمیز میان کشورهای با نظام اجتماعی متفاوت را بعنوان وظیفه استراتژیکی خود بشمار آورده ایم. در تئوری و عمل ثابت شده است که طبقه کارگر و سوسیالیسم عمیقاً به صلح و کار صلح آمیز پایبند است. این حکم از ماهیت طبقاتی پرولتاریا، از محتوای مردم‌گرای نظام اجتماعی نوین نتیجه می‌شود که در آن طبقه کارگر و همراه آن، اصل کار حاکم است که در آن هیچ طبقه و قشری علاقه‌ای به جنگ ندارد و از مسابقه تسلیحاتی سودی نمی‌برد. همان‌طور که کارل مارکس بیان داشته است، ماهیت سوسیالیسم ذاتاً متکی بر اصل کار آزاد شده از قید بهره‌کشی است و لذا بازتاب خارجی آن اصل صلح است. انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر که لنین آن را "اولین پیروزی پرولتاریا" و در نتیجه "اولین پیروزی در مسیر ازین بردن جنگها" نامید، اولین بنیاد حکومتی را در رسالت تاریخی طبقه کارگر بوجود آورد که آزادی بشریت از بهره‌کشی و جنگ بطور قانونمندی با آن پیوند دارد. سوسیالیسم در همان ساعت تولد خود صلح را با صدور فرمان لنین در صدر وظایف و شعار سیاست خارجی فعال سوسیالیستی قرار داد.

با طرح اساسی سیاست همزیستی مسالمت آمیز لنین خطوط اصلی سیاست خارجی سوسیالیستی و موکراتیزه کردن مناسبات بین‌المللی کشورها در راستای صلح، امنیت، تساوی حقوق و همکاری ترسیم شده است. حزب کمونیست اتحاد شوروی و کشور شوروی اصل همزیستی مسالمت آمیز را در کل سیاست خارجی خود از جمله در جنوب و راپالو، در مجمع ملل، در ائتلاف ضد هیتلری بی‌چون

و چرا دنبال کرده اند. در عین حال این طرح لنین همواره متناسب با جریان واقعی کشفکشی^۴ طبقاتی بین‌المللی توسعه و تکامل داده شد. یعنی اگر مبارزه بخاطر اجرای همزیستی مسالمت — آمیز میان کشورهایی با نظام اجتماعی متفاوت در سالهای پس از انقلاب اکتبر ابتدا در آن سمت بود که برای حکومت نیوی شوروی پس از مدخله جنگی قدرتهای امپریالیستی مجال ترمیم قواوسی فراهم می‌آورد ولی سپس بشکل مبارزه بخاطر غلبه بر میلیتاریسم و جنگ، برای طرد قطعی نیروی قهریه از مناسبات بین‌المللی خلقها و کشورها، بخاطر آغاز دوره ای نوین، تبعیت از قانونمندی جدیدی در سیاست جهانی، قانونمندی همجواری صلح آمیز و همکاری بین سوسیالیسم — سرمایه داری، درآمد.

سوسیالیسم با ایجاد سیستم جهانی خود و بنابر منافع طبقاتی ذاتیش و در جهت حفظ منافع کل بشریت قدرت و نفوذ خود را بکار گرفت تا به محافل جنگ، طلب امپریالیسم بفهماند که تجاوز نظامی به سوسیالیسم نهایتاً به ناپودی خود آنها خواهد انجامید.

پایان دادن به انحصار قدرت اتمی ایالات متحده و سپس بطلان مصونیت استراتژیکسی آن توسط اتحاد شوروی در شکست سیاست شانتاژ اتمی و زورگوئی مسلحانه محافل امپریالیستی اهمیت تعیین کننده داشت. موازنه نیروی نظامی دستاوردی بود که با صرف انرژی عظیم و طی فداکاری — های چشمگیری که آثار آن تا به امروز هم مشهود است حاصل گردید. این امر در جوار افزایش قدرت سیاسی، اقتصادی و علمی — فنی و اعتبار معنوی کشورهای سوسیالیستی و سیاست صلح پرورانه آنان، بموازات مبارزه ایثارگرانه احزاب کمونیستی و کارگری و اوچگیری جنبش‌های بخش‌های و جنبش نیرومند صلح یکی از موجبات اصلی آن بود که امپریالیسم جرات نکرد جنگ جهانی جدیدی را براه اندازد.

پرسش : واقعیت‌های زمان ما چه وظایف جدیدی را در برابر سیاست همزیستی مسالمت آمیز^۵ می‌گذارند؟

پاسخ : در زمان ما عوامل تازه ای اهمیت فوق‌العاده یافته اند که عبارتند از شرایط نوظهور عصر هسته ای — فضائی و نتایج رشد و تکامل انقلابی نیروهای مولد. جنبه های نوین ترقی زندگی بشری که حاصل انقلاب علمی — فنی است در زمان ما بمقدار محدودی به شکوفائی و باردهی می‌رسند زیرا جناح سلطه طلب میلیتاریستی سرمایه انحصاری از رشد انقلابی نیروهای مولده عمدتاً در تولید و تکامل نیروهای مخربی با دستگا‌ه‌های مهیب تازه بتازہ ناپودی جمعی سوء استفاده کرده و می‌کند. بار دیگر از سرنو و بنحوی بارز به اثبات می‌رسد که نظام بهره کشی انسان از انسان^۶ در عین حال بشکل نظام ناپودی بالقوه بشر بدست بشر درآمد است.

این واقعیت‌ها تلاش فوق‌العاده ای را برای تأمین دفاع کشور به سوسیالیسم تحمیل می‌کنند؛

منابع و امکانات عظیمی را مصروف می‌دارند که از دسترس ساختمان نظام اجتماعی نوین خارج میشوند از طرف دیگر چنین وضعی جریان بازتولید را در ایالات متحد و سایر کشورهای امپریالیستی هر چه بیشتر متزلزل می‌سازد. تکامل و تولید سلاحها چنان قدرت عظیمی برای نابودی بشریت و سیاره ما بوجود آورده است که نتیجتاً يك جنگ هسته ای را نمی‌توان شروع کرد چه رسد به آنکه پیروز از آن بیرون آمد. خطر عاجل اشاعه سلاحهای امحاء جمعی شیمیائی و هسته ای و ظهور تروریسم اتمی حکومتگران کشورهای امپریالیستی را اندیشناك ساخته است.

الزامات عینی عصر هسته ای - فضائی بطور کلی و سوء استفاده از نیروهای مولد در کشورهای امپریالیستی بالاخص، جامعه بشری را در برابر مسائلی که فقط به نیروی مشترك حل شدنی است، قرار داده است. پیش از همه مسئله جلوگیری حتمی از جنگ اتمی مطرح است. این وظیفه اولویت دارد. در رابطه با آن و با توجه به تکامل جهش وار نیروهای مولده و در نتیجه بین‌المللی شدن آنها و وابستگی شدیدتر کشورها به یکدیگر مسئله حفظ محیط طبیعی زیست و دشواریهای عظیم اکولوژیکی، حل مسئله گرسنگی، جهل، عقب ماندگی، امراض، غارتگری ثروتهای ملی، دیون خارجی و نابرابری کشورها مطرح است. این مسائل حیاتی بشریت و تمدن جهانی تنها به دست مشترك تمام کشورها و لذا در همکاری و تعدیل عادلانه منافع و نظام قابل حل است. انجام چنین وظیفه ای همکاری کشورهای جامعه جهانی را در ابعادی کاملاً جدید می‌طلبد. حل این مسائل عالمگیر بسود بشر و محیط طبیعی زیست آن برخورد واقعا تازه ای را با مسائل همکاری بین‌المللی کشورها، نظامهای اجتماعی و جامعه بشری می‌طلبد. کنگره یازدهم حزب متحد سوسیالیستی آلمان ما را در این راستا راهنمایی کرده است: "باید جداً تصمیم گرفت و در تفکر در قالب های فکری درگیری و تقابل و تلاش برای بدست آوردن برتری نظامی اصرار نورزید بلکه باید بنحوید یکا با مسائل برخورد کرد و اشکال و شیوه های نوینی در مناسبات میان سیستم های اجتماعی، کشورها و منطقه ها یافت." رفیق میخائیل گابریلف در این زمینه در سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل متحد در هفتم دسامبر ۱۹۸۸ اندیشه های پر دامنه جدید و پیشنهاد هائی مطرح کرد. این همکاری بر اساس ادامه برقراری و سیستم اجتماعی متضاد انجام می‌گیرد. وضع تاریخی جدید سه و سیستم جهانی حکم می‌کند مبارزه و مسابقه خود را بدون نیروی نظامی یعنی طبق موازین همزیستی مسالمت آمیز پیش ببرند.

در چنین شرایطی دیگر همزیستی مسالمت آمیز کشورهای سوسیالیستی و سرمایه داری یکی از اشکال ممکن مناسبات کشورها نیست بلکه امکان منحصر بقدر همزیستی کشورهایی با نظام اجتماعی متفاوت است.

پرمش: تاچه اندازه نیروهای که در برابر طبقه کارگر و نیروهای دموکراسی و سوسیالیسم ایستاده اند

به همزیستی مسالمت آمیز علاقه دارند ؟

پاسخ : اریش هونکر در کنفرانس علمی بین المللی کارل مارکس که در سال ۱۹۸۳ برگزار شد وضع را بشکل زیر توصیف کرد : " حفظ صلح جهانی مورد علاقه همه است ، از جمله به کسانی هم که تحولات اساسی اوضاع اجتماعی را نمی خواهند مربوط می شود . بی تردید آرزوی صلح و آماندگی مبارزه بخاطر آن هیچگاه در انحصار هیچکس نبوده است . از زمانیکه جنگ با تمام درد و رنج و قربانیان و ویرانگریهایش بوده است ، بهترین نمایندگان خلقها از همه طبقات و سازمانها دلیرانه در برابر خطرات تهدید کننده آن قدامت کرده اند . اما بشریت هرگز مثل امروز چنین مستقیم در مقابل خطر مرگبار قرار نداشته است و همین موجب می شود که بخاطر صلح پا به میدان بگذاریم . حتی تحصیل سود هم در جنگ هسته ای جهانی به خیال عبثی مبدل می گردد . باین ترتیب این امکان تاریخی بوجود می آید که نیروهای بس متفاوتی در مبارزه بخاطر صلح بهم میگردند و این جنبش با وسعتی بی مثال پیش می رود . "

اما رجال کارگردان امپریالیسم همچنان راه را بر سیاست همزیستی مسالمت آمیز سد می کنند ؛ دولت آمریکا در چهارمین ملاقات سران در مسکو بیشتر راغب بود موشکهای میان بردی را که بر اثر تبادل متقابل ما خنثی شده بودند برجیند تا اینکه اصول همزیستی مسالمت آمیز و عدم مداخله را بانفاذ حقوقی بین المللی بعنوان موازین حاکم بر مناسبات سوسیالیسم و سرمایه داری در بیانیه مشترک شوروی و آمریکا برسمیت بشنامد . اما بهرحال اثر پیشنهاد رفیق گارباچف در تاریخ ۱۵ ژانویه ۱۹۸۶ مبنی بر احیاء تمام انواع سلاحهای اتمی تا سال ۲۰۰۰ که جوابگوی آرزوی صلح بدیهی انسانها است ، نتایج تاکنون بدست آمده سیاست صلح کشورهای سوسیالیستی ، افزایش قدرت ائتلاف نیروهای خرد در سراسر جهان ، اینها همه رشد امکانات تاریخی ایرا نشان میدهند که بتوان امپریالیسم را بتدریج و سرانجام بطور قطع متقاعد ساخت که نباید منافع تجا و زگرانه خود را بر منافع کل بشریت ازبابت صلح ، تأمین زندگی ، رفاه و سلامتی ، ارجح بداند . زیرا تنها امکان برای دوام موجودیت خود آن هم ، برای موجودیت سیستم اجتماعی آن نیز ، همزیستی مسالمت آمیز ، رقابت صلح آمیز و همکاری است . نکته اصلی همین است .

پرسش : شما ، بر اساس آنچه تشریح کردید رابطه دیالکتیکی منافع عام بشری و منافع طبقاتی را در مبارزه نیروهای شرقی امروز چگونه می بینید ؟

پاسخ : بهیچوجه نباید ضمن اشتراک مساعی در حل مسائل عالمگیر ، واقعیات زیر را نادیده گرفت : میان امپریالیسم و پیدایش یا حادث شدن مسائل مذکور رابطه فعال وجود دارد ؛ امپریالیسم ، بویژه مجتمع های نظامی - صنعتی آن ، عامل تهدید بشریت اند . حل مسائل عالمگیر مستلزم آن است که محافل فوق العاده جنگ طلب امپریالیستی نه تنها در

مبارزه ای سخت قدم بقدم به چشم پوشی از اعمال نیروی قهر نظامی و مسابقه تسلیحاتی مجبوس شوند بلکه علاوه بر آن باید نظام فراگیر امنیت بین‌المللی پایدار را برسمیت بشناسند. این محافل قادر نیستند به نیروی خود به چنین تفکر و رفتار جدیدی دست یابند. در اینجا مبارزه ای پیگیر و قاطعانه و همکاری جهانی تمام انسانهای صلح دوست جهت اعمال نفوذ، پس راندن و بالاخره مهار کردن محافل جنگ طلب میلیتاریستی سرمایه انحصاری لازم است.

شکل گیری و بروز منافع عام بشری بهیچوجه منافع طبقاتی را منتفی نمی‌کند. منافع ما و راه طبقاتی، منافع که از جامعیت دنیای مدرن ناشی می‌شود، منافع همگانی و عام بشری، هرگز بشکل مجرد بروز نمی‌کند و همینطور هم حصول این منافع بطور ضمنی یا منفک از منافع طبقاتی امکان پذیر نیست.

ادراك منافع عام بشری بطور عینی از موضع بی تفاوتی طبقاتی ممکن نیست. تا زمانیکه طبقات وجود دارند منافع عام بشری یا — آنطور که لنین دقیق تر می‌گوید — منافع تکامل اجتماعی در کل، توسط طبقات منعکس می‌شود و تحقق می‌گیرد، توسط آنها واقعیت می‌یابد یا راه حصولشان سد می‌شود، پیش برده می‌شود یا بشکلی ناهنجار درمی‌آید، بصورت احکامی برای کل اجتماع مقرر می‌شود یا زیر فشار و سرکوب می‌رود. طبقات و سیستم های اجتماعی متناسب با آنها تا برقراری جامعه بی طبقه، عوامل تعیین کننده در دستیابی به منافع کل تکامل اجتماعی هستند.

طبیبمتا بقای حیات خواست بورژوازی انحصارگر نیز هست ولی آنها می‌خواهند بعنوان طبقه باقی بمانند. حال چطور می‌توان از اینجا منتفی شدن منافع ویژه و متضادی را که هر بار از وضع طبقاتی ناشی می‌شود، نتیجه گرفت. حفظ بقای حیات با این معنا است که امروزه دقیقاً تمام طبقات در جلوگیری از قتل عام هسته ای، در حفظ صلح و نیز در ایجاد سایر شرایطی که برای موجودیت جامعه ضرور است، یعنی شرایط ضرور برای کل اجتماع، ذینفع هستند.

اندازه و ابعاد، درجه پیگیری و علاقه مندی مشترک نسبت به يك دسته منافع در دو طبقه اصلی جامعه مدرن بعلمت تفاوت وضع طبقاتی آنها، متفاوت است. سرمایه دار حاضر نیست بی چون و چرا مانند فردی از اینای بشر زنده بماند و ادامه حیات نهد بلکه می‌خواهد همچون سرمایه دار زندگی کند. سرمایه برای تحصیل سود است. اما اگر سرمایه بخواهد سود بدست آورد باید موجودیت خود را حفظ کند و برای حفظ موجودیت خود در عصر هسته ای — فضای باید تجاویزی نظامی خود را کنار گذارد. اوضاع اقتصادی و اجتماعی در ایالات متحده و دیگر کشورها سرمایه داری هم جبراً همین را می‌طلبد. محافل حاکم در ایالات متحده باید این واقعیت را بحساب آورند که مسابقه تسلیحاتی بی‌بند و بار از توان اقتصادی و مالی حتی قدرتمندترین کشور امپریالیستی هم خارج است. ایالات متحده دیگر قادر نیست در زمینه تمام انواع اسلحها حد اکثر

افزایش تسلیحاتی را تامین کند. زیرا افزایش خارق العاده هزینه تسلیحات روند بازتولید را در اقتصاد آمریکا متزلزل می سازد، موقعیت آن را در رشته های مهم تکنولوژی عالی در برابر ژاپن و جامعه اروپا تضعیف می کند، بازار جهانی سرمایه داری و مناسبات بین المللی مالی و پولی را درهم می ریزد. ایالات متحده آمریکا که زمانی بزرگترین بمستانکار جهان سرمایه داری بود امروز بیهوده بزرگترین بد هکار آن تبدیل شده است.

تعمیل به تجاوزگری در ذات امپریالیسم نهفته است. اما در عین حال واقعیات عصر هسته، تناسب نیروهای سیاسی و نظامی در جهان و نیز روند اقتصاد جهانی جلوان کشش را می گیرد و امپریالیسم را وادار به قبول صلح می کند. بی تردید در اینجا همکاری همه جانبه تمام خلق ها و حکومت های صلح دوست، گسترده و نیروی ائتلاف جهانی خرد و واقع گرائی اهمیت خاص می یابد. برعکس طبقه کارگر هیچگونه دوگانگی که از منافع اقتصادی و اجتماعیش ناشی شده باشد نمی شناسد. برعکس: هرچه منافع کل جامعه بهتر تامین باشد از دیدگاه اهداف و منافع طبقه انقلابی مطلوب تر است. منافع طبقاتی آن بر منافع بشریت در حفظ صلح و حل سایر مسائل عالمگیر کاملاً منطبق است.

پرمش: نظر شما نسبت به اینکه همزیستی مسالمت آمیز شکل خاصی از مبارزه طبقاتی است، چیست؟

پاسخ: سابقاً احزاب کمونیستی و کارگری همزیستی مسالمت آمیز را شکل ویژه ای از مبارزه طبقاتی می دانستند. جنبش بین المللی کارگری از همان ابتدای پیدایش خود اصولاً از صلح بعنوان آرمان سوسیالیستی و همینطور بعنوان شکلی از مبارزه که برای رهائی ملی و اجتماعی هم مطلوب است دفاع کرده است. اما در آن زمان حکم براین بود که اگر امپریالیسم جنگی را علیه نظام خواست خلقها و بزور به آنها تحمیل کرد آنوقت باید این جنگ را هرچه سریعتر به واژگونی انقلابی طبقه جنگ افروز تبدیل کرد و به این ترتیب به پایان هرچه زودتر جنگ یعنی به صلح، دست یافت. این برنامه که سابقاً درست بود و صحت آنرا نتایج دو جنگ جهانی با ثبات رسانید اینست که در شرایط عینی جدید مبارزه در عصر سلاح هسته ای و شرایط انقلاب علمی - فنی، منسوخ شده است.

امروز، حکم عمدتاً براین است: مبارزه برای جلوگیری از نابودی بر اثر جنگ هسته ای، ایجاب شرایط زندگی آزاد و شایسته انسان در سراسر جهان. این وظیفه عام دموکراتیک و انسانگرایانه با عالی ترین منافع طبقه کارگر در جهان و خصلت ذاتی و سیاست سوسیالیسم مطابقت دارد. امروز انجام این وظیفه اولین شرط اساسی، ضروری ترین و کوتاهترین و یگانه راه تاریخی وصول بیهوده هدف نهائی جنبش بین المللی کارگری و جنبش رهائی بخش یعنی عالی ترین و شریف ترین هدفهای جامعه بشری است.

هرقد می‌که در مسیر ترقی اجتماعی بجلو برداشته می‌شود، تقویت و تکامل سوسیالیسم، رهائی ملی و اجتماعی، حفظ و گسترش دموکراسی در کشورهای سرمایه داری، بی‌کم و کاست مشروط به پرهیز از یک جنگ هسته ایست. بنابراین صلح بعنوان والاترین علاقه بشریت درکل دارای محتوای عمیقاً اجتماعی، طبقاتی است.

پرمش: تصویر شما از ائتلاف نیروهای که می‌توانند در شرایط فعلی وظیفه حفظ صلح، تأمین بقای تمدن و تکامل بشریت را در مسیر ترقی اجتماعی، دموکراسی و سوسیالیسم بانجام رسانند، چیست؟

پاسخ: اندیشه ائتلاف جهانی نیروهای خرد و واقع‌گرای که از طرف رفیق اریش هونگر در هفتمین اجلاس کمیته مرکزی حزب متحد سوسیالیستی آلمان تبیین گردید بصورت عامل مهمی در سیاست جهانی پرورش یافته است. به این روند موفقیت‌های سیاست مذاکره جمهوری دموکراتیک آلمان و کشورهای سوسیالیستی، تأیید حزب سوسیال دموکرات آلمان و دیگر احزاب انترناسیونال سوسیالیستی از سیاست اشتراک مساعی در ایجاد امنیت و نیز طیف وسیع نیروهای بورژوا-لیبرال، اوج‌گیری جدید جنبش جهانی صلح، فعالیت‌های کشورهای غیرمتعهد و ابتکارهای سران‌ش کشور از چهار قاره، کمک رسانده‌اند. اجتماع بین‌المللی بخاطر ایجاد مناطق عاری از سلاح اتمی که در ژوئن ۱۹۸۸ در برلین که تاکنون بزرگترین گردهمایی نیروهای صلح در تاریخ بشمار آمده است، مویدهایی چون وچرای پوشش و قدرت عمل ائتلاف جهانی نیروهای خرد و واقع‌گرای بود‌فاست. سوسیالیسم از این طریق که در تلاش برای حل مسائل بشری و بویژه برای جلوگیری از نابودی اتمی راه و هدف را به سایر نیروها و سیستم‌های اجتماعی نشان می‌دهد تنها خود را بمثابة تنها آلترناتیو در مقابل سرمایه داری عرضه می‌کند بلکه در مقام ناجی تمدن بشری قرار می‌گیرد. پیوند انقلاب در علوم و فنون و انقلاب در اجتماع در درک این نکته پدیدار می‌شود. سوسیالیسم بمثابة نظام اجتماعی نوینی که اصل حیاتی آن صلح است، صلح بوجود می‌آورد و از آن پاسداری می‌کند، نه تنها کمک تعیین‌کننده‌ای به ملزم ساختن امپریالیسم به حفظ طویل‌ترین دوره صلح در سده ما کرده است بلکه امروزه سوسیالیسم بعنوان سیستمی در عرصه جهان عرض‌اندام میکند که با پیشنهادهای خود در زمینه ایجاد نظام فراگیر امنیت بین‌المللی و همکاری، راه حل جمعی مسائل حاد عالم‌گیر را به بشریت نشان می‌دهد و از این طریق هم به حفظ بقای زندگی کمک میکند و هم افق‌های تازه‌ای را به روی بشریت می‌گشاید.

بدست آوردن دید روشن نسبت به رابطه مبارزه طبقاتی و مبارزه در راه صلح، نسبت به منافع طبقاتی و منافع عام بشری، چراغی است در راه پیشروی بازم بیشتر نیروهای مترقی مختلفی که تحت شرایط متفاوت فعالیت می‌کنند. تنگ‌نظری دگماتیک در این مسئله ممکن است باعث شود که یاران بالقوه در مبارزه برای صلح، امنیت و رفاه خلقها نادیده بمانند یا حتی رمانده شوند، موجب شود

که آنها گرفتار تلقینات عوام فریبانه یا قربانی د سیمه های نیروهای فوق العاده د زند ما مپریالیسم گردند . زیرا امروزه اکثریت عظیم بشریت که می داند در عصر سلاحهای اتمی سیاست معقولتری در مقابل همزیستی مسالمت آمیز وجود ندارد مشتمل بر طبقات اجتماعی متعدد و حتی متضادی است : از طبقه کارگر شروع می شود و به محافل بورژوازی انحصارگر می رسد .

طبیعتا مبارزه و رقابت در سیستم اجتماعی همواره مبارزه واقعی ایدئولوژیکی را هم شامل می شود که بهیچوجه از حدت آن کاسته نمی گردد . اما مبارزه ایدئولوژیکی قرار نیست و بهیچوجه نباید مانعی در راه عملی ساختن اصول و موازین همزیستی مسالمت آمیز ، مناسبات صلح آمیز برابری حقوق و متقابل سود مند میان کشورها شود ، زیرا در غیر اینصورت همکاری کشورهایی با نظام اجتماعی متفاوت و حل مسائل مشترك مقدور نخواهد بود . کشورهای سوسیالیستی که صلح خصلت ذاتی اجتماعشان است ، از امر صلح جهانی دفاع می کنند . سیاست خارجی و دفاعی آنها ، د کترین نظامیشان در خدمت صلح است . صلح اولین شعار انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر بود . خاک آلمان باید از این پس مهد صلح باشد - جمهوری دموکراتیک آلمان این د کترین حکومتی خود را در چهل سالی که از بنیان گذاریش می گذرد برقرار و معتبر داشته است . صلح - این حکم و وشیقه زندگی بشریتی است که به قرن جدید گام می گذارد . صلح یکی از والاترین آرمانهای کمونیسم است .

ما مبارزه خود را در راه اجرای سیاست همزیستی مسالمت آمیز از موضع طبقاتی سوسیالیسم پیگیرانه ادامه می دهیم . ما در این راه موظفیم که - بنا بر تاکیدی که در اجلاس اخیر کمیته مرکزی حزب متحد سوسیالیستی آلمان شد - دیاکتیک شرایط داخلی و خارجی رشد و تکامل جامعه سوسیالیستی ، ضروریات و اثرات کشمکش های طبقاتی و رقابت نظام های اجتماعی متضاد و نیسز در ورناهای جدید همکاری های بین المللی را با دقتی باز هم بیشتر و جامع تر بررسی و تبیین کنیم .



تناسب نیروهای نظامی در اروپا

(آمار پیمان ورشو)

ماه ژانویه سال جاری بیانیه کمیته وزرای دفاع کشورهای عضو پیمان ورشو " در باره تناسب نیروهای مسلح و تسلیحات سازمان پیمان ورشو و پیمان اتلانتیک شمالی در اروپا و دریا های مجاور " انتشار یافت . ارتشبد د پری د ژورف ، عضو هیات سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست بلغارستان و وزیر دفاع ملی جمهوری خلق بلغارستان در جوابهای کتبی خود به پرسشهای تحریریه مجله " این سند را تفسیر می کند .

* از چه جهت سند پر اهمیت و حتی بی نظیر وزرای دفاع کشورهای عضو پیمان ورشو که در واقع " ورقهای نظامی " را به حرف نشان می دهد ، درست در این زمان منتشر گردید ؟

☆ بیانیه ای که توسط کمیته وزرای دفاع در دسامبر سال گذشته تصویب رسید در واقع اهمیتی بی نظیر دارد . افکار عمومی در اروپا و در جهان می توانند بیکم داده های حقیقی و تا اندازه کافی مفصل و مشروح ، نیروهای مسلح متحد پیمان ورشو و برآورد ما را از نیروهای غیر اتمی ناتو در اروپا و تناسب واقعی نیروها را بین دو پیمان بمنجند و یقین پیدا کنند که ادعاهای شایع در غرب مبنی بر این که پیمان ورشو " برتری نظامی چشم گیری " دارد و تهدید " خطر شوری " مفرضانه و بی اساس است . اهمیت نظامی و سیاسی بیانیه درست در همین است .

پیمان ورشو پیشنهاد " رو کردن ورقهای نظامی " را از دو سال و نیم پیش مطرح کرده بود . این پیشنهاد در فراخوانی خطاب به کشورهای عضو ناتو و تمام کشورهای اروپائی که توسط کمیسیون مشورتی سیاسی در بوداپست تصویب شده بود و برنامهای برای تقلیل نیروهای مسلح در اروپا در برداشت ، منعکس بود . کمیته وزرای خارجه نیز این پیشنهاد را در ماه مارس سال گذشته در صوفیه تأیید کرد . اواخر ماه مه کشورهای ما آماده بودند هم آمار نیروهای مسلح خود را منتشر سازند و هم قدرت نظامی غیراتمی ناتو در اروپا را تخمین بزنند .

چرا انجام این کار در سال گذشته - در ماه ژوئیه ، در اجلاس کمیسیون مشورتی سیاسی در ورشو یا در ماه اکتبر در اجلاس کمیته وزرای دفاع در پراگ - ممکن نبود ؟

اولاً بعلت برخورد منفی دولت امریکا و رهبری ناتو ؛
ثانیاً بعلت تجربیات تلح مذاکرات وین در باره تقلیل نیروهای نظامی و تسلیحات در اروپای

مرکزی که بیش از پانزده سال به درازا کشید و بعلمت مباحثات خیره سرانه‌ایکه در باره اعداد و ارقام از جانب کشورهای غربی تحمیل می شد، بی نتیجه ماند.

ثالثاً بخاطر مشکلاتی که کشورهای ناتو در مذاکرات ۲۳ کشور در وین برای حصول توافق در تکلیف مذاکرات در باره تقلیل نیروهای سنتی نظامی در اروپا و کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا در وین بوجود می آوردند، بعلاوه بیم آن می رفت که انتشار یک جانبه آمار تسلیحات غیر اتمسی در اروپا توسط پیمان ورشو کار این مجامع را دشوار تر کند.

نسبت عددی قدرت نیروهای نظامی و انواع اصلی تسلیحات پیمانهای ورشو و ناتو در اروپا و دریاهای مجاور (براساس وضعیت در اول ژوئیه ۱۹۸۸)

پیمان ناتو	تناسب	پیمان ورشو	۱- نسبت عددی قدرت نیروهای نظامی (به هزار نفر) *
۴۹۴۷	۱: ۱٫۱	۳۰۲	ارگانهای فرماندهی؛ ستاد های کل (ستاد اصلی)؛ ارکان و ادارات مرکزی وزارتخانه های دفاع نیروهای زمینی، واحد های هواپرد، نیروهای هوایی ارتش و سپاه
۲۱۱۵۳۶	۱: ۱٫۲	۱۸۲۳۵	واحد های دفاع هوایی
۱۳۷۷	۴۰: ۱	۵۵۰۵	نیروی هوایی
۴۸۲۳	۱: ۱٫۱	۴۲۵۱	نیروی دریایی
۶۸۵۰	۱: ۲٫۰	۳۳۸۰	واحد های سپاه تحت فرماندهی مرکزی (اطلاعات)
۹۶۹	۲۳: ۱	۲۲۵۴	جنگ الکترونیکی رادیویی، آموزشگاه های نظامی (ضریه)
۸۷۵	۱٫۷: ۱	۱۴۶۳	واحد های سپاه و مؤسسات خدمات پشت جبهه
۶۰	۵٫۷: ۱	۳۴۱	نیروهای نظامی سپاهیان دفاع غیرنظامی (دفاع ناحیه ای)
۳۶۶۰۲۳	۱: ۱	۳۵۷۳۱	در نیروهای نظامی در اروپا و دریاهای مجاور جمعاً

*- تعداد نفرات وزارت کشور (ژاندارمری صحرائی) و مرزبانی در نیروهای نظامی پیمان ورشو و پیمان ناتو منظور نشده است.

۲- نسبت انواع اصلی تسلیحات

۷۱۳۰	۱: ۱٫۱	۷۸۷۶	هواپیمای جنگی جبهه ای (نیروی هوایی تاکتیکی)؛ هواپیمای دفاع هوایی و نیروی دریایی مشمول بر:
------	--------	------	--

پیمان ناتو	تناسب	پیمان ورشو	
۵۴۵۰	۱ : ۱	۵۳۵۵	- هواپیمای جنگی جبهه‌های (نیروی هوایی تاکتیکی) و نیروی هوایی و هواپیمای دفاع هوایی
۵۰	۳۶ : ۱	۱۸۲۹	- جنگنده شکارهای سپاه دفاع هوایی که نمی‌توانند مواضع زمینی را هدف قرار دهند
۱۶۳۰	۱ : ۲٫۴	۶۹۲	- هواپیمای جنگی نیروی دریایی
			تعداد کل هواپیمای جنگی تهاجمی (بمب افکن و شکاری بمب افکن و هواپیمای جنگی زمینی) از ابواب جمعی نیروهای هوایی جبهه‌های (نیروی هوایی تاکتیکی) و هواپیماهای نیروی دریایی
۴۰۷۵	۱ : ۱٫۵	۲۷۸۳	هلیکوپتر جنگی و از جمله از آن نیروی دریایی
۵۲۷۰	۱ : ۱٫۹	۲۷۸۵	سکوی پرتاب موشک‌های تاکتیکی
۱۳۶	۱۱۸ : ۱	۱۶۰۸	تانک
۳۰۶۹۰	۱۹ : ۱	۵۹۴۷۰	دستگاه مرکب موشک ضد تانک
۱۸۰۷۰	۱ : ۱٫۶	۱۱۴۶۵	زره پوش و نفربر زرهی
۴۶۹۰۰	۱٫۵ : ۱	۷۰۳۳۰	توپ (کالیبر ۷۵ میلیمتر و بیشتر) و خپاره انداز (کالیبر ۵۰ میلیمتر و بیشتر)
۵۷۰۶۰	۱٫۳ : ۱	۷۱۵۶۰	زیر دریایی (بدون زرد دریایی های مجهز به موشک های بالیستیک استراتژیک)
۲۰۰	۱٫۱ : ۱	۲۲۸	از آن جمله با موتور اتمی
۷۶	۱ : ۱	۸۰	کشتی های بزرگ (ناو هواپیما بره نبرد ناو و رزمناو و ناوشکن و کشتی نفربر با گنجایش ۱۲۰۰ تن و بیشتر)
۴۹۹	۱ : ۵	۱۰۲	از آن جمله :
۱۵	۱ : ۷٫۵	۲	- ناو هلیکوپتر بره ناو هواپیما بر
۲۷۴	۱ : ۱٫۱۹	۲۳	- کشتی مجز به موشکهای بالدار
۸۴	۱ : ۳٫۵	۲۴	- کشتی نفربر (با گنجایش ۱۲۰۰ تن و بیشتر)

حال ببینیم رهبری ناتو چه رفتاری را پیش گرفت ؟

آنها پیشنهاد ما را رد کردند و بطور یکجانبه در ۲۵ نوامبر ۱۹۸۸ سند خود را تحت عنوان "نیروهای نظامی سنتی در اروپا : واقعیات" منتشر ساختند . مَنفرد زرنر دبیر کل ناتو در یک کنفرانس مطبوعاتی در مقر این سازمان در بروکسل انتشار این سند را دعوتی از پیمان ورشو قلمداد کرد که بنه خود سند مشابهی را منتشر سازد . هر کس می‌تواند خود قضاوت کند که منظور از این اقدام چه بوده است . و تا چه اندازه در آن موازنه صحت عمل و اخلاق در روابط بین المللی رعایت شده است . از این سند برای به راه انداختن تبلیغات ایدئولوژیکی شدیدی علیه ما بهره گیری شد .

در اجلاس کمیته وزرای دفاع کشورهای عضو پیمان ورشو در دسامبر ۱۹۸۸، این رفتار کشورهای عضو ناتو چنین ارزیابی شد که آنها نمی‌خواهند علل توصیف شده در بالا را که موجب تاخیر انتشار آمار آماده توسط ما شده بود، در نظر بگیرند. ما با توجه به این وضع در تاریخ ۲۰ ژانویه ۱۹۸۹، یعنی پس از پایان مذاکرات وین و پس از ختم مشورت‌های ۲۴ کشور برای حصول توافق در تکلیف مذاکرات در بارهٔ تقلیل نیروهای سنتی نظامی، سند خود را منتشر کردیم. این دلیل جدید حسن نیت ما و آمادگی ما برای مذاکرات سازنده، صریح و صادقانه با غرب در بارهٔ تمام مسائل امنیت و خلع سلاح و کنترل تسلیحات بود.

* آمار مربوط به پیمان ورشو و ناتو بیانگر چه واقعیتی است؟

★ همانطور که از بیانیه کشورهای عضو پیمان ورشو بر می‌آید، می‌توان نسبت نیروهای نظامی را در اروپا تقریباً برابر شمرد، بطوری که بهیچ طرف امکان نمی‌دهد مزیت نظامی تعیین‌کننده‌ای را بحساب خود بگذارد. در عین حال تاکید می‌شود که تقلیل چشم‌گیر تراکم فوق‌العاده کتونی نیروهای نظامی و تسلیحات در اروپا ضروری است تا ثباتی بر موازین کفایت معقول دفاع تأمین شود.

مسئله نابرابریها و عدم تقارن‌ها در تبلیغات غربی موضوع مغفنی است. البته در این جا فقط برتری نظامی کشورهای عضو پیمان ورشو در بعضی انواع تسلیحات مورد توجه قرار می‌گیرد. از جمله تانک، سکوی پرتاب موشک‌های تاکتیکی، جنگنده شکاریهای دفاع هوایی، انواع زره پوشها و توخانه. تاکنون هیچ‌کس انکار نکرده است که پیمان ورشو در برخی انواع سلاحهای برتری دارد. ولی غرب بدخواه خود آمار را پس و پیش می‌کند، آمار مربوط به پیمان ورشو را بالا می‌برد اما ارقام مربوط به خود را پایین می‌آورد تا به این ترتیب برتری ادعائی ما را ثابت کند. در عین حال ناتو از یاد می‌برد که خود در دیگر انواع سلاحها برتری دارد. آمار داده شده به روشنی نشان می‌دهند که ناتو از بابت هواپیماهای جنگی نیروهای هوایی جبهه‌های (نیروی هوایی تاکتیکی) و نیروی هوایی دریائی، هلیکوپترهای جنگی، موشک‌های هدایت شونده ضد تانک و کشتی‌های بسزرگ، برتری عمده دارد.

تاکنون باتقاضای کشورهای عضو پیمان ورشو مبنی بر اینکه در بیان نیروهای مسلح، نیروهای دریائی ناتو را هم که یکی از مهمترین اجزاء نیروهای جنگی آن است بحساب بیاورند، اساساً مخالفت شده است.

اما در مورد تناسب نیروها در بالکان و شرق مدیترانه باید گفت که برخلاف ادعاهای ناتو وضع برای ما نامساعد است. بعلاوه ویژگی‌های نظامی - جغرافیائی منطقه و وضع نامساعدی که از

این بابت برای استقرار نیروهای نظامی پیمان ورشو حاصل می‌شود، مشکلات ما را زیادتر می‌کند.

✱ آیا در بیانیه کلیه واحدهای نظامی که برانیت در اروپا تاثیر می‌گذارند منظور شده‌اند؟

★ بله، منظور شده‌اند. همانطور که از گفته‌های پیشینم برمی‌آید نیروهای دریایی هم در تحلیل ما منظور شده‌اند. ولی غرب به این موضوع معترض است به این علت که می‌گوید طبق تکیلی که در وین مورد موافقت قرار گرفته است، این بخش از نیروها خارج از موضوع مذاکرات قرار می‌گیرد.

جواب روشن است. این جا مسئله بر سر حد و مرز موضوع مذاکرات نیست بلکه حرف بر سر تناسب واقعی نیروها میان ظرفیت جنگی نیروهای مسلح کشورهای اروپائی از اقیانوس اطلس تا جهان اورال و در دریاهای مجاور است. این را نمی‌توان نادیده گرفت، زیرا تناسب واقعی وینی نیروها جهت امنیت اروپا و امنیت عمومی و برای تدوین استراتژی در زمینه تقلیل سلاح‌ها و کنترل تسلیحات اهمیت تعیین‌کننده دارد. انکار عمومی جهان باید از مهم‌ترین جنبه‌های مناسبات شرق و غرب مطلع باشد.

✱ بنظر شما انتشار آمار چه تاثیری می‌تواند بر جریان مذاکرات وین در باره تقلیل نیروهای مسلح و کاهش تسلیحات سنتی از اقیانوس اطلس تا اورال داشته باشد؟

★ آمار مندرج در بیانیه بطور عینی نابرابریها و عدم تقارنهایی را نشان می‌دهد که بموجب ویژگی‌های تاریخی حاصل شده است و گاه بسود پیمان ورشو و گاه بنفع پیمان ناتو بحساب می‌آید. این آمار بهنائی واقعی است جهت وصول به اهداف مذاکرات جهت کاهش چشم‌گیر نیروهای نظامی سنتی و تحکیم ثبات و امنیت در اروپا و در جهان.

متأسفانه واکنش برخی از محافل ناتو نشان می‌دهد که آنها نمی‌خواهند در ارزیابی توان جنگی طرفین روش غرض‌آلود و غیرعادلانه خود را کنار بگذارند. آنها بی‌شک در آینده هم می‌کوشند اجزائی از نیروهای نظامی را که خود در آنها برتری قاطع دارند از موضوع مذاکرات حذف کنند و توجه را به بخشهایی معطوف دارند که در آنها پیمان ورشو برتری دارد.

به سادگی می‌توان دریافت که هدف عمده در این روش آنستکه مذاکرات تقلیل نیروهای نظامی را که در ماه مارس شروع می‌شود به مجرائی که بسود غرب باشد بیاندازند و از نظر استراتژیکی مزایائی بدست آورند و باصطلاح به کاهش نامتقارن نیروهای نظامی و تسلیحات پیمان ورشو برسند. ما علی‌رغم همه اینها خوش بین هستیم. مذاکرات بر اساس تکلیف و وظیفه‌ای که مورد توافق قرار گرفته انجام خواهد شد که در جریان تدوین آن مواضع کشورها بطور چشم‌گیر بهم نزدیک شده است.

* اخیراً تعدادی از کشورهای سوسیالیستی در زمینه نظامی بطور یکجانبه قدمهایی برداشته اند و بودجه ها و نیروهای نظامی خود را کاهش داده اند . این اقدامات از نظر نظامی و سیاسی چه اهمیتی دارند ؟

★ این اقدامها از هر دو جنبه اهمیت دارند . بعنوان یاد آوری ذکر کنم که اتحاد شوروی سپاهیان خود را باندازه کل ابوابجمعی ارتش جمهوری فدرال آلمان تقلیل داده است واز تعداد تانکهای خود باندازه بیش از دو برابر مجموع تانکهای کشور ناپرده کاسته است . اما در کل هم تقلیل نیروهای نظامی کشور های عضو پیمان ورشو چشم گیر و مهم است . این اقدامات در ماهیت خود هم گام پراهمیتی است در مسیر روی آوری از تسلیحات بیش از حد به اصل کفایت معقول برای دفاع که این خود واقعیت جدید تاریخی بشمار می آید .

بدون شك این تقلیل قوا باعث افزایش اعتماد به سیاست اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی می شود و تاثیر فوق العاده مثبتی بر جو عمومی در اروپا و در جهان می گذارد . اقدامات مذکور در راستای جسیمت دادن به حل مسائل فعلی در چارچوب نو اندیشی سیاسی و در جریان دگرگونسازی عمق گیرنده جامعه سوسیالیستی نقش کلیدی دارد .

* ماهیت دگرترین نظامی امروزی کشورهای عضو پیمان ورشو چیست و بطور مشخصی در ساختار و تکالیف قوای مسلح بلغارستان چطور بازتاب یافته است ؟

★ ماهیت دگرترین جدید دفاعی بودن آن است . کشورهای عضو پیمان ورشو خود را متعهد ساختند که هیچگاه و تحت هیچ شرایطی علیه يك کشور یا اتحادیه ای از کشورها دست به عملیات نظامی نزنند تا زمانی که خود مورد هجوم نظامی قرار نگیرند و نیز متعهدند که در کار برد سلاح اتی پیشدستی نکنند . ما نسبت به هیچ کشوری ادعای ارضی نداریم و هیچ ملتی را دشمن خود نمی شماریم یکی از عاجل ترین هدفهای ما این است که جنگ را از صحنه زندگی دور کنیم .

ما راه تامین امنیت عمومی و واقعی و برابر را در پائین آوردن سطح رویا روشی نظامی و رساندن آن به سطحی هر چه پائین تر تا حد کفایت معقول جهت دفاع جمعی خود مان می دانیم .

ارتش خلقی بلغارستان در تبعیت کامل از این اصول شکل می گیرد و تعلیم می بیند و دفاع از کشور سازمان می یابد . این امر در کاهش دادن نیروهای نظامی و تسلیحات و در سازماندهی ها و تغییرات ساختاری ارتش ما بازتاب می یابد . تعلیمات عملیاتی ، سیاسی و جنگی واحد های ارتشی و سیستم بسیج و تنظیم و تشکیل زیر بنای نظامی و سایر اقدامات از اهداف دفاعی تبعیت می کنند .

* آیا جای نگرانی نیست که بر اثر اقدامات یکجانبه توازن نظامی متزلزل شود و طرف دیگر برتری بدست بیاورد؟ آیا این روش در حکم روی گردانی از سیاست حفظ برابری در زمینه نظامی نیست؟

★ رشد و تکامل جامعه بین المللی بیهودگی تلاش برای بدست آوردن برتری نظامی را هر چه بیشتر به اثبات می‌رساند. سطح بالای توازن استراتژیکی آینده بشریت را بخطر انداخته است. از طرف دیگر روش جدیدی برای تامین امنیت متداول می‌شود بطوری که قدرت نظامی بتدریج اهمیتش را از دست می‌دهد در عین حال که عوامل سیاسی، علمی، فنی و اجتماعی و معنوی - اخلاقی وزن بیشتری می‌یابند.

این مسئله جنبه دیگری نیز دارد. طیفی که در حدود آن تغییر تناسب قوا امکان پذیر است بی آن که ثبات صلح جهانی تضعیف شود، همانطور که در عمل پیدا است، بسیار وسیع است. بهمین علت نیروهای نظامی متحد ما با وجود اقداماتی که می‌کنیم تا جنبه صرفاً دفاعی داشته باشند، کمافی السابق قادرند دفاع کشورهای عضو پیمان ورشو را مطمئناً تضمین کنند.

بدیهی است که تقلیل بودجه‌های نظامی، نیروهای مسلح و تسلیحات نمی‌تواند اقدامی یکطرفه باشد. کشورهای ناتو هم باید اقدامات مشابهی انجام دهند. این عامل مهمی است که آهنگ حرکت کاهش رویا روشی نظامی را تعیین می‌کند.

چند ماهی پس از جنگ

(مانده از صفحه ۱۱)

دموکراتیک، شخصیت‌های منفرد، تمام کسانیکه با "استبداد مذهبی" مخالفند و حق فعالیت آزاد دیگر احزاب و سازمانهای سیاسی را برسمیت می‌شناسند، با هدف سرنگونی رژیم موجود در جنبه واحد خلق گرد خواهند آمد.

بعقیده ما وظیفه تمام کسانیکه از خلق زحمتکش جانبداری می‌کنند این است که نه تنها موانع ذهنی ایجاد وحدت را از میان بردارند بلکه موضع واقع بینانه ای در برخورد با آن اتخاذ کنند. بدون شك در صورتیکه مبارزه بخاطر آزادی و دموکراسی در ایران که در حال حاضر بطور خود جوش پیش می‌رود، به جنبش سازمان یافته ای تکامل یابد، می‌توان رژیم را بعقب نشینسی وادار کرد.

در عین حفظ جذابیت

ونکه روپنه

معاون صدر اتحادیه زنان نروژ

— بنظر شما بارزترین خصلت سازمان شما کدام است ؟

— اولاً سن و سالش، هرچند زنها خوششان نمی آید راجع به آن صحبت کنند. ولی بهر حال اتحادیه زنان نروژ مدتها پیش از بسیاری از اتحادیه های فعلی زنان بوجود آمده است. آنهم در سالهای بیست بعنوان انجمن زنان خانه دار. این سازمان از آن زمان تاکنون تغییرات بارزی کرده است: پس از جنگ دوم جهانی نیروهای ضد فاشیست و دموکرات به آن پیوستند، مبنای عقیدتی آن تغییر یافت، مطالبات مشخص آن به نیروی دستاوردهای مشخص قوت گرفت. با رشدی فزاینده بصورت تشکیلات زنان در سراسر کشور گسترش یافت و در عین حال در جنبش صلح هم فعالانه شرکت جسته است. بعقیده من این تحولات نیز از جمله ویژگی های بارز سازمان ما است. و سومین خصیصه سیاست تشکیلاتی رهبری جمعی است که در نظر بسیاری از صاحبان خارجی ما غیر متعارف جلوه می کند. فعالیت ۱۵ شعبه محلی توسط هیئت رئیسه دوازده نفره ای که منمم جزو آن هستیم، در اسلو هماهنگ می شود.

— شما در منصب طراز بالای خود به چه تعهداتی پایبندید ؟

— ما متعهد به اجرای مصوبات نمایندگان عالی ترین مجمع اتحادیه خود هستیم. من فعالیت اجتماعی خود را در جنبش جوانان آغاز کردم و سپس به مبارزان راه صلح پیوستم و در فعالیت همبستگی و حمایت از کشورهای در حال رشد شرکت جستم. چون حدس می زنم سؤال بعدی شما چیست می خواهم همینجا اضافه کنم: من کمونیست نیستم ولی اعتقادات ترقیخواهانه ای دارم. من در سازمان بخصوص نسبت به هدف مشترکمان احساس مسئولیت می کنم و از منافع بسیاری از زنان هموطنم دفاع می کنم. ترسی هم ندارم که با ازدست دادن منصب سازمانی خود متحمل زیان مالی شوم. باین خاطر که منمم مثل سایر اعضای هیئت رئیسه منبع درآمد دیگری دارم: من بعنوان طراح در یک موسسه خصوصی کوچک کار می کنم، در نزدیکی اسلو و همانجا هم با شوهر و سه فرزندم

زندگی می‌کنم.

— اجازه بدهید یکبار دیگر به موضوع رهبری جمعی بپردازم *

— می‌دانم، چنین چیزی فراوان بچشم نمی‌خورد. جاه طلبان و کسانی که مرض حکمفرمایی دارند معتقدند که چنین روشی کارآئی چندانی ندارد. اما این شیوه فقط قدری فرهنگ سیاسی، اعتماد و دانش تخصصی می‌طلبد.

— آیا می‌توان گفت که در نروژ شرایط ویژه ای جهت آزادی زنان وجود دارد ؟

— آنچه مربوط به حقوق زنان می‌شود اعتقاد من براین است که ما مثل سایر کشورهای اسکاندیناوی دستاوردهای چشمگیری داشته ایم. ما زنان نروژی حتی در قیاس با زنان سایر کشورهای اروپائی نیز بیشتر حس می‌کنیم که در اجتماع مساوی الحقوق هستیم. این امر از نظر تاریخی نیز توجیه پذیر است: ما فتودالیم نداشتیم. زنان دهقان همیشه با مردان برابری حقوق بودند. در کار، در اداره اقتصاد خانواده و امور جامعه روستائی. زنها همیشه مورد احترام بودند. در نتیجه لازم نبود جهت تحصیل حقوق خود از صفر شروع کنند. دستاوردهائی در زمینه تحصیلات عالی به آن اضافه می‌شود و زنان پس از پایان دانشگاه هرچند که اکثریت با فارغ التحصیلان مرد است، هرگز از تشریک مساعی در امور مدیریت چشم نمی‌پوشند و به شرکت ظاهری در کارها اکتفا نمی‌کنند.

— مشارکت زنان در تصمیم‌گیری‌ها و در حکومت موضوعی غاصب و دشوار است که بسیاری کسان آن را ملاک مهمی برای ماهیت دموکراتیک یک نظام اجتماعی به حساب می‌آورند. آیا چنین نظری قسط‌جنبه تظاهر دارد یا واقعا هم‌منظور است؟ اغلب عده ای طی بحث‌های پرچین‌جال نام‌نروژی را در مقام‌های رهبری برمی‌شمارند و دیگران در جواب می‌گویند: "تلاش ما هم در همین جهت است" یا می‌گویند: "مسئله عسده این نیست، مهم آن کارهائسی است که برای تمام مردم صورت می‌گیرد."

— من نمی‌خواهم حکمی در اینباره صادر کنم که چه کار مهم است یا نیست. ولی واقعا مشکل بتوان از محدودیت حقوق بشر یا اجحاف به زنان صحبت کرد. بخصوص در کشورهای اروپائی شمالی. — وقتیکه زنان به مقام ریاست جمهوری یا نخست‌وزیری می‌رسند، وقتیکه در راس احزاب کمونیستی یا سوسیال دموکرات قرار می‌گیرند، هنگامیکه بسیاری از زنان به نمایندگی مجلس انتخاب می‌شوند و خدمات اجتماعی مهمی انجام می‌دهند. در کشور ما نروژ خانم گروهارلم برونو لند، نخست‌وزیر و صدر حزب کارگر نروژ، تنها زن صاحب مقام عالی نیست، در نروژ تقریباً در راس یک سوم وزارتخانه‌ها یک زن قرار دارد. بنظر ما این واقعیت چندان هیجان‌انگیزی نیست بلکه نتیجه طبیعی جستجوی لایق‌ترین شخصیت‌ها است.

— بنظر شما زنانی که مدارج ترقی سیاسی را طی می‌کنند زنانگی خود را از دست نمی‌دهند ؟

— اولاً زنی که صاحب چنین مقامی است از یاد نمی‌برد که زن است و بهانه ای هم به دست همکاران خود نمی‌دهد که این نکته را فراموش کنند . گذشته از این او از زنان کارگر و خانم های خانه دار فاصله نمی‌گیرد بلکه تماس خود را با آنها حفظ می‌کند . این روش نیز کمک موثری است که زن در سیستم تحلیل نرود و در اداره غرق نگردد .

طبیعی است که زنان از آنجا که با همان اموری سروکار دارند که شوهران و پدرانشان را نیز مشغول می‌دارد و نیز بدلائیل دیگر، اغلب نظراتی چون اینها دارند ، ولی چرا بعضی ها سفت و سخت عقیده دارند که فهم و تخصص و وقت نظر در انحصار مرد ها است ؟ چنین قابلیت هائی در ما کمتر از مرد ها نیست . ولی ما در عین حال و بطور کلی آن خصلت های ویژه زنانگی و آن ارزشها^۱ " دلپذیر " را هم حفظ می‌کنیم و در جریان کار رفتاری مشابه داریم : ما بیشتر توجه به این مطلب داریم که چطور می‌توان کاری را انجام داد و چندان اهمیت نمی‌دهیم که نتایج آن چه مزایا و ارتقاء وجهه ای احتمالاً برای ما دارد ، چیزی که بنظر من خیلی مورد توجه مرد ها است .

— زنان نیرو از مرد انشان چه انتظاراتی دارند ؟

— موضع ما این است که : مرد به زن کمک نمی‌کند بلکه در تمام گرفتاریها و دشواریها با او شریک است . ما سنتهای برابری حقوق را در زمینه های مختلف تقویت می‌کنیم . اولاً تلاش می‌کنیم که زنها هم حق داشته باشند شغل هائی را که معمولاً از آن مرد ها است انتخاب کنند . امروزه زنها با بکارهای نجاری ، رانندگی سردخانه سیار یا غواصی اشتغال دارند ، آنها در سکوها ی حفاری در دریا های آزاد کار می‌کنند . ما دیگر ثابت کرده ایم که در این عرصه ها هم می‌توانیم با موفقیت کار کنیم . حتی سازمان ویژه " زنان در کارهای مردانه " تاسیس یافته است .

— مگر اشتغال به چنین کارهایی با سلامت زنان سازگاری دارد ؟

— در کشور ما هم توانینی مشابه با قوانین کشورهای سوسیالیستی وجود دارد . مثلاً زنان باردار حق ندارند بیش از سه ماه روی سکوی حفاری کار کنند ، پس از آن باید بکاری در ساحل گمارده شوند . کارهایی هم هست که برای زنان مجاز نیست . مثلاً هدایت هواپیما های بمب افکن یا فرماندهی واحدهای ارتشی . ثانیاً ما بخاطر حقوق و مواجب مساوی با مردان و نیز حقوق بازنشستگی برابر مبارزه می‌کنیم . بطور کلی زنان نیرو از امروزه بیش از اوایل سالهای هشتاد حقوق می‌گیرند . پیشرفت در این زمینه محسوس است . طبیعی است که برای ایجاد تغییر محسوس در این زمینه می‌بایست خودمان اقدام می‌کردیم تا حقوقمان تفاوت چندانی با حقوق مردان نداشته باشد . امروزه در معدودی از مشاغل اصل " حقوق یکسان در مقابل کار برابر " حاکم است . با این حال تفاوت هنوز هست .

ثالثاً بر اثر مساعی ما امروزه در اجتماع ما مطلوب است که مردها به کارهایی که ویژه زنان بود اشتغال یابند مثلاً ستیاری پزشکی، بسیاری از پسرها و مردهای ما مربی کودکان یا معلم می شوند. در ضمن اشاره کنیم که از این بابت مبارزه بخاطر حقوق بیشتر برای شاغلان در این رشته ها تسهیل می شود.

— بنا به عقیده معمول زن ها باید به نگاهداری بچه ها بپردازند. حال وضع در نروژ به چه شکل است؟ اجتماع به زنان چه کمکی می کند تا مستقل تر شوند، حرفه ای برای خود اختیار کنند، در شغل خود ترقی کنند و در اجتماع فعال شوند؟

— من سعی کردم به این سؤال تا حدودی جواب بدهم. می خواهم اضافه کنم که ما ده سال پیش قانونی را به تصویب رساندیم درباره تساوی حقوق زن و مرد و طرح ویژه ای تحت عنوان "برنامه برابری حقوق" وجود دارد و اداره ای هم هست که نماینده تام الاختیار دولت است. رئیس این اداره (که باید یک زن باشد) مراقب است که در رشته های اقتصادی مختلفه هنگام دریافت پذیرش دانشگاهی یا استخدام، به زنان — و نیز به مردان — اجحاف نشود. این وظیفه مراقبت در شهرها و محال بدستور شورای مربوطه توسط زنی که باین منظور انتخاب می شود بطور افتخاری انجام می گیرد.

وسائل فنی خانه داری، از جمله کامپیوتر، عرضه خوراکیهای نیمه آماده، و وسائل ارتباط و حمل و نقل جدید کار ما را بسیار آسان کرده است. در زندگی خانوادگی نیز پدیده های نویی بچشم می خورد: مردان جوان کار بچه داری را با همسرانشان تقسیم می کنند. آنها نه فقط در ایام فراغت با بچه ها به گردش می روند بلکه اغلب بهنگام وضع حمل یا پرستاری بیمار مرخصی می گیرند، با رضایت خاطر بچه ها را به کودکانستان یا به مطب پزشک می برند.

— سازمان شما چه مطالباتی دارد؟

— ما همچنان بخاطر اجرای کاملتر قانون مصوبه در ده سال پیش مثلاً بخاطر برابری در زمینه تامین حقوق تقاعد، مبارزه می کنیم. حقوق بازنشستگی در نروژ از سن ۶۷ سالگی و در معدود رشته ها از ۶۵ سالگی پرداخت می شود. ولی معمولاً زنها در قیاس با مردها سابقه خدمت کمتری دارند زیرا در دوره های بحران اقتصادی ما اولین کسانی هستیم که کارمان را از دست می دهیم و بعد مدت زمان درازی محتاج به مردها می شویم. بنابراین خواست ما مبنی بر تساوی حق کار و اجرت هم از جهت استقلال مالی و هم اخلاقاً منصفانه است.

ما طرفدار بهسازی جو مناسبات اخلاقی و مخالف نظرات تحقیرآمیز "سنتی" بسیاری کسه نسبت به زنان وجود دارد هستیم. ما خواهان محیط زیستی پاکیزه برای خود و فرزندانمان هستیم با آلوده کردن هوا و آب، محصولات غذایی پر از مواد شیمیائی و مواد صابونی مضر مخالفیم. بهمین

علت هم ما می خواهیم منابع انرژی دیگری جانشین نیروگاه های زغالی و اتمی شوند و می خواهیم کم شبکه حمل و نقل عمومی گسترش یابد و تکمیل شود .

— چطور می توان پیشنهادها و مطالبات اتحادیه زنان نروژ را عملی ساخت؟ چطور می توانید پسر

آگاهی زنان نروژ و سیاست عملی مملکت تاثیر بگذارد ؟

— انتخابات مجلس شورای نروژ در پاییز و دو سال بعد انتخابات شهرها و محال انجام می گیرد . اتحادیه زنان ما از هم اکنون به مسائلی پرداخته است که برای رای دهندگان — کمائی که بتازگی تشکیل خانواده داده اند ، مادران جوان ، شهروندان سالمند — اهمیت حیاتی دارد . بحث برسر گنجایش بیشتر کودکان ها ، اعتبارات بیشتر برای برنامه های اجتماعی است . در این جا ما هم خود را مصروف ایجاد ائتلافی غیرسنتی ساخته ایم ، باصطلاح ایجاد لیست زنان که در آن نامزد های زن تمام احزاب سیاسی ، محافظه کاران و لیبرالها ، سوسیال دموکراتها و کمونیستها و منفردان — یعنی تمام کسانی که از برنامه ما حمایت می کنند ، می توانند کاندید شوند . شاید ما بتوانیم از این طریق که مسائلی را عمده می کنیم که مورد علاقه همه است و محدود و ایدئولوژی و منافع محدود حزبی را در هم می ریزد ، به بعضی ها درسی بیاموزیم .

— نظر شما درباره کمونیستها و کشورهای سوسیالیستی از حیث حل مسائل زنان چیست؟

— بنظر من مردانی که به جنبش کمونیستی تعلق دارند در برخورد با مسائل زنان از بسیاری جهات محافظه کارند . من نمی دانم علت آن چیست ولی گمان می کنم مارکس هم به خواسته های ما توجه کافی را نکرده است .

خصلت ویژه دوستان زن ما تحت شرایط برابری سوسیالیستی چیست؟ من اسم آنرا "مادری مطلق" می گذارم: آنها باید مادر و تهیه کننده خوراک خانواده باشند ، شوهرداری کنند و به امور کل خانواده برسند . خود این تحمیلی مضاعف است .

بنظر ما با زنان برخوردی متناقض می شود . مثلا مرد های شوروی از طرفی می خواهند که همسرانشان انرژی بیشتری صرف تحولات اجتماعی کنند و از طرف دیگر باید در خانه باشند . متوجه هستید منظورم چیست؟ زن باید سر کار برای رفاه اجتماع تلاش کند ولی پسر از کار هم باید فقط در خدمت همسر و فرزندان باشد . نباید بخودش برسد و در فکر پرورش و تکامل خود بنگرد اجتماع باشد . من عقیده دارم که کمونیستها و احزابشان باید در این زمینه به بازبینی و تغییر بسیاری از جنبه ها بپردازند .

ادامهٔ بحث .. نظامیان و دموکراسی ..

در دفتر ۱۲/۱۹۸۸ مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" مقاله‌ای از اورنل اورولا، عضو کمیته مرکزی حزب خلق پاناما، تحت عنوان "آیا گفتگو با ارتش امکان پذیر است؟" منتشر گردید. برخی از نظرات مطرح شده در آن مورد انتقاد بسیاری از نمایندگان احزاب کمونیست امریکای لاتین در تحریک مجله قرار گرفت. مقاله زیر دیدگاه دیگری در مورد نقش و جایگاه نیروهای مسلح در جریان قتل و انفجالات اجتماعی - سیاسی مطرح می‌شود.

نظرگاهی دیگر

یورگ برگ شناهن
عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست آرژانتین

هر جنبش انقلابی که رهائی اجتماعی را هدف خود ساخته است، بویژه در امریکای لاتین، دچار خطای پوزش ناپذیری می‌گردد اگر در برابر نیروهای مسلح سیاستی انعطاف پذیر و قاطع پیش‌نگیرد. اورنل اورولا در کوشش قابل تمجیدی که در بررسی این مسئله بعمل آورده است عمدتاً بر امکانات همکاری با نظامیان تکیه کرده است. اما نقش واقعی آنها در سیستم حکومتی موجود در قاره ما به درستی روشن نشده است. ارتش در تمام کشورهای منطقه ما (با استثنای کوبا، نیکاراگوئه و پاناما هر یک با ویژگیهای خاص خود) مهمترین آلت اعمال قهر و رکن اصلی نظام اجتماعی است که حافظ وابستگی به انحصارهای خارجی و بویژه انحصارهای ایالات متحده و در حکم دستگاه سرکوب خلق های میهن خود است.

طبیعتاً باید پرسید که آیا نیروهای مسلح دستگاهی سراسر همگون است. اورولا بحق معتقد است که مردان اونیفورم پوش (همچنان که متعلقان به سایر قشرهای اجتماعی، صرفنظر از آن که در خدمت طبقه سرکوبگر باشند یا نه) بهیچ وجه در برابر تاثیرات اندیشه‌های زمان

مصونیت ندارند و با نقل گفتار افسران وابسته به * OMIDELAK این نظر خود را مستند می‌سازد. و بعنوان مثال از ژنرالهایی چون والسکو آواراد و (پرو) ، رودریگو لارا (اکوادور) ، خوزه تورس (بولیوی) و عمر توریخوس (پاناما) نام می‌آورد. تعداد افسران ترفیخواهی که دیگر در خدمت ارتش نیستند بمراتب بیش از این است. آنها در بسیاری از کشورها سازمانهای ویژه خود را بوجود آورده‌اند و از استقلال ملی و دموکراسی و حقوق بشر دفاع می‌کنند.

در واقع می‌توان پذیرفت که آنها عقایدی را که امروز ابراز می‌کنند طی دوره خدمت نظامی هم داشته‌اند. بدون تردید در ارتش‌های امریکای لاتین افسرانی از رده‌های متوسط و پائین کم نیستند که از خلق جدا شده‌اند و روحیه میهن پرستی و عقاید ضد امپریالیستی دارند. در تاریخ تقریباً تمام کشورهای امریکای لاتین نظامیان یا گروههایی از آنها را می‌شناسیم که با سرکشیگران درگیر شده‌اند. اما سرورکار ما در این موارد با نظامیان است و نه با نیروهای مسلح بعنوان سازمان منسجم. در حالی که اوریولا در مقاله خود صحبت از بحث با نیروهای مسلح می‌کند.

ما بدون تردید باید تئوری انقلاب را بیشتر تکامل دهیم و غنی سازیم. بکرات دیده‌ایم که قرارداد بانیهروهای مسلح بطور خودکار به "کاهش تلفات انسانی" در جریان مبارزه رهایی بخش خلقها منجر می‌گردد. این تز که می‌گوید چنین مبارزه‌ای به پیروزی نخواهد رسید اگر نتواند بخشی از ارتش را به حمایت از انقلاب برانگیزد (حزب کمونیست آرژانتین هم مدت‌های درازی این نظر را داشت) ممکن است به چشم پوشی از حرکت در سمت گرفتن قدرت بیانجامد. چنین سیاستی نیروهای انقلابی را تضعیف می‌کند. هر چند این نیروها باید بکوشند جناح ضد امپریالیستی نظامیان را همراه خود سازند ولی حق ندارند این معنا را شرط حتمی پیروزی بشمارند؛ از طرف دیگر انقلاب کوبا و نیکاراگوئه - صرفنظر از تمام تفاوت‌هایشان - مجبور بودند علیه ارتش و دستگاه سرکوب مجموعاً بجنگند.

جنبش‌های ضد امپریالیستی در امریکای لاتین که در آنها محافل خاصی از نظامیان به سرکردگی فرمانده کل نیروهای مسلح نقش عمده را داشتند، یا توسط مداخله گران ایالات متحده امریکا و (یا) بدست ارتجاع داخلی در هم کوبیده شدند و یا در میانه راه ماندند. مثلاً نباید فراموش کرد که دولتهای قانونی یاکهو آرمنتز در گواتمالا و اویندا در پوپول در شیلی با مداخله ارتش سرنگون شدند.

تجربه ثابت می‌کند: وثیقه رهایی ملی و اجتماعی اولاً همکاری فعال توده‌ها، وحدت طبقه کارگر با دهقانان فقیر و روشنفکران مترقی است و ثانیاً سازمان یافتگی و آمادگی آنها است برای

* OMIDELAK سازمان نظامیان هوادار دموکراسی، وحدت و رهایی امریکای لاتین و منطقه کارائیب. مراجعه شود به "مسائل بین المللی" ۵/ ۱۳۶۷، ص ۴۱

کاربرد تمام اشکال مبارزه *

تضادهای درونی و بیرونی

بسیاری از مارکسیست های امریکای لاتین هنوز هم عقیده دارند که تضاد اصلی ای که رونسند شکل گیری مبارزه اجتماعی و سیاسی را در قاره معین می کند، خصلتی دوگانه دارد. آنها تضاد باصطلاح درونی را (میان جنبش رهایی بخش و طبقات سرکمرگر) جدا از تضاد بیرونی (میان ملت و امپریالیسم) می نگرند. چنین عقیده های نشان دهنده و اماندن از واقعیت است. نمونه های پر شماری از عرصه های اقتصاد و سیاست ثابت می کنند؛ پیوند انحصارهای خارجی (بویژه انحصارهای مالی) با بورژوازی بزرگ محلی و سلطه امپریالیسم، سرمایه داری وابسته ای را بوجود آورده است. این بهیچ وجه بدان معنا نیست که محافل خاصی از بورژوازی، بویژه بورژوازی کوچک به تضاد با امپریالیسم در نمی افتند و نمی توانند متحدان بالقوه نیروهای انقلابی شوند. بنابراین همچنان ضرورت دارد شیوه برخورد جدیدی نسبت به جریانهای سیاسی در ارتش طرح ریزی و بررسی شود.

بیطرفی نیروهای مسلح چیزی کاملاً ساختگی است. کسانی با پیش کشیدن موضوع گذار از دیکتاتوری به حکومت قانونی در امریکای جنوبی ادعا می کنند که نیروهای مسلحی که گناه جنایات هولناکی را بگردن دارند، شکست خورده اند. اما در واقع این فقط یک عقب نشین اجباری است و توافقهای بعمل آمده است که برقرار ماندن عمدتاً بدون تغییر این ارتشها را امکان پذیر می سازد. نباید فراموش کرد که دیکتاتوریهایی نظامی نقش خود را در عملی کردن نقشه های امپریالیستها از دست داده اند؛ زیرا نیروی قهر و سرکوب، خلقها را دیر یا زود به نشان دادن عکس العملهایی درخور برمی انگیزاند. لذا اینک رژیم های قانونی همراه با دموکراسی محدود را ترجیح می شمارند. ارتش ضامن حفظ چنین رژیم هایی است.

دکترین امنیت ملی

اسناد محرمانه ای که در آنها دکترین نیروهای مسلح قاره تبیین یافته، عمدتاً برملا شده اند. سند پایانی هفدهمین کنفرانس ارتشهای امریکائی* ثابت می کند که ارگانی فراملیتی وجود دارد که در راستای سیاست نظامی ایالات متحده عمل می کند. خصلت نمای این سند تزهایی است از

* این کنفرانس در نوامبر ۱۹۸۷ در مار دل پلاتا (آرژانتین) برگزار شد که در آن ۱۵ کشور از جمله ایالات متحده آمریکا و شورای دفاعی کشورهای امریکائی و فرماندهی جنوب ایالات متحده و "اسکوتلاس د لاس آمریکاس" شرکت داشتند.

قبیل: " اتحاد شوروی بعنوان نیروی رهبری کننده کمونیسم در جهان همچنان تلاش دارد ... سرمایه‌داری دموکرات منش را پس براند و سیستم کمونیستی اشتراکی را بکمک جنگ‌های انقلابی همراه با توطئه‌گری سیاسی و تروریسم، جانشین آن سازد که هدف نهائی آن سلطه‌گری نامحدود در مقیاس جهانی است."

در این سند اوضاع در امریکای لاتین بطور مشروح بررسی می‌شود. نویسندگان سند توجه خاصی به خداشناسی مسیحی طرفدار رهائی مبدول می‌دارند. آنها می‌خواهند ثابت کنند که "عمال جنبش بین‌المللی کمونیستی" در کلیسا و در سازمانهای توده‌ای گوناگون، سازمانهای همبستگی، حقوق بشر، دانشجویی و کارگرن، در رسانه‌های گروهی و غیره نفوذ کرده‌اند. جای دیگر می‌آید که باید به تروریسم با استفاده از "شیوه‌های نظامی و قضائی" پایان داد، "در چارچوب جامعه ملتهای امریکائی سیاستی جهت مبارزه مؤثر با آن بوجود آورد، قوانین کارآمدی مطرح کرد، فعالیت سازمانهای اطلاعاتی را هماهنگ ساخت و استراتژی عمومی و نظامی را به سطح عالی تری ارتقاء داد." پیشنهاد می‌شود "ملاکها و معیارهای قانونی کارآمدی تدوین شوند زیرا پدیده "مبارزه" غیرسنتی با عملیات توطئه‌گرانه تروریستی در حقوق نظامی فعلی ما منظور نشده است."

سند مذکور حاوی بخش ویژه‌ای در باره "روشهای عملیات" است. توجه دقیق‌تر به محتوای آن خالی از فایده نیست زیرا در آن بوضوح نشان داده می‌شود که شیوه تفکر رهبری ارتش مطلقاً تغییری نکرده است. می‌نویسند که روشهای "عمال کمونیستی" نسبت به اوضاع مشخص هر کشور معین می‌شود. "جهت ایجاد منطقه نفوذ سیاسی پدیده‌های بیعدالتی، کمبودها و دشواریها و نیز تبعیض‌نژادی مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد. این روش با نقشه‌های عمومی جنبش بین‌المللی کمونیستی مطابقت دارد. ما عقیده داریم که موازات دست بدست شدن رهبری مبارزه با تروریسم از رژیم‌های نظامی به حکومت‌های قانونی حداقل از نظر سیاسی، دوره زیر پا گذاشتنی حقوق فردی انسانی پایان می‌یابد. در نتیجه سازمانهای همبستگی، هر چه رویدادهای مورد انتقاد آنها کهنه‌تر می‌شود، دوره در برابر خود می‌یابند: یا همچنان فقط به افشای واقعیت‌های گذشته خواهند پرداخت (که افکار عمومی دیگر از آنها زده شده است) یا این که به افشاگریهای خود جنبه بهراتب‌نوتری می‌دهند و مسائل اجتماعی از قبیل دستمزد، مسکن، شرایط کار و غیره را وارد مقوله حقوق بشر می‌کنند. چنین تصمیمی آنها را اجباراً به اقدام سوئی رهنمون می‌شود - یعنی آنها این قبیل مسائل را به عرصه حقوق ملل و مناسبات میان ملتها می‌کشانند. آنها شعارهای گمراه‌کننده جنبش بین‌المللی کمونیستی چون نظام جدید اقتصاد بین‌الملل، دیون خارجی و غیره را اشاعه می‌دهند." در خاتمه در این مورد می‌نویسند که جنبش بین‌المللی کمونیستی می‌تواند به این ترتیب

از طریق کانال‌های مشخصی "جهان آزاد" را تحت تاثیر بگیرد.

در تصمیمات کنفرانس این هدف مشخص می‌شود، "عملیات ضد توطئه‌گرانه" متنوع و مشترک در عین رعایت حاکمیت و حق هر کشور بر تعیین سرنوشت خود، انجام پذیرد. لازم دانسته شده که کشورهای عضو، مشارکت ارتش‌های خود را در "عملیات ضد توطئه‌گری" مشترکا طرح ریزی کنند و اینکه در جلسات دو یا چند جانبه سازمانهای اطلاعاتی و کماندوئی وظیفه ویژه هر یک تحلیل و بررسی شود تا همکاری اثربخشی از آن حاصل آید. فراماندهان کل ارتشهای آرژانتین، بولیوی، کلمبیا، برزیل، شیلی، اکوادور، ال سالوادور، ایالات متحده، گواتمالا، هندوراس، پاناما، پاراگوئه، پرو، اوروگوئه و ونزوئلا این سند را امضا کرده‌اند.

تصمیمات کنفرانس مار دل پلاتا بوضوح حاکی از آن است که دکترین تدوین شده در آن بر اساس این تزا است که دشمن در خلق نفوذ کرده است و عملیات نظامی باید متوجه آن دسته از سازمانها شود که خواهان حمایت از زحمتکشان و مردم هستند و بخاطر رهائی ملی و ایجاد نظام بین‌المللی نهی اقتصاد مبارزه می‌کنند و مخالف پرداخت دیون خارجی هستند.

این دکترین برای آرژانتین بمعنای تسلیم بی‌قید و شرط به امپریالیسم است که طی جنگ مالین چهارم واقعی خود را نشان داد. نیروهای مسلح کشور لاس‌زنی با پنتاگون را از سر نو شروع کردند و در اکتبر ۱۹۸۸ مشترکا با ایالات متحده مانور دریائی برگزار نمودند. بایسد خاطر نشان ساخت که فرمانده کل آنها راثول آلفونسین، رئیس جمهور کشور است. نیروهای هوائی و زمینی مجدداً از ایالات متحده تجهیزات دریافت می‌دارند.

اورپولا به نسلی از نظامیان امریکای لاتین اشاره می‌کند که در سال ۱۹۶۸ تحت تاثیر انقلاب کوبا در موضع ملی-میهنی و ضد امپریالیستی قرار گرفتند. ولی در عین حال نباید فراموش کرد که تنها ما کمونیستها و دیگر نیروهای انقلابی نیستیم که از تجربه‌ها درس می‌گیریم بلکه دشمن ما هم از آن غافل نیست.

طراحان استراتژی ایالات متحده تاکتیک خود را که اساس آن در آغاز سالهای هشتاد در سانتافه گذاشته شد، پیوسته تکامل بیشتری می‌بخشند. از زمره این تاکتیکها "طرح ایکله" است. مبنی بر دکترین "امنیت ملی" و "درگیریهای خفیف" و نیز روی آوری از رژیمهای دیکتاتوری بسسه حکومت‌های "دموکراسی بی‌خطر". استراتژی ایالات متحده در راستای این هدف است که سلطه‌اش در جهان و البته در امریکای لاتین محفوظ بماند. واشنگتن به پیروزی‌هایی دست یافته

* طرحی است که در سال ۱۹۸۸ در او.ا.س. آ. توسط کمیسیون تدوین استراتژی واحد دراز مدت و عرضه شد که در آن جهات اصلی سیاست خارجی کاخ سفید در بیست سال آینده تثبیت شده است. (تحریریه)

است که نباید از آنها غافل شد؛ اکثر ارتش‌های قاره، ما نظریه "دشمن داخلی" را پذیرفته‌اند که مبارزه با "فعالیت توطئه‌گرانه" را در برنامه دارد.

ما کمونیست‌ها وظیفه داریم تاکتیک جدید امپریالیسم را بدقت مطالعه کنیم و در این باره بیاندیشیم که چطور امپریالیسم توانسته است خود را با تغییرات تناسب قوای سیاسی و روحیه توده‌ها دمساز کند. تجربه‌های سیاست "مرحله" گذار" در برزیل، آرژانتین و اوروگوئه نشان می‌دهد که مکانیسم اعمال نفوذ مضاعف (نظامی و سیاسی) بکار گرفته می‌شود تا سرمایه‌داری وابسته و کادریهای نظامی‌اش حفظ گردند.

دکترین امنیت تلفیق اعمال قهر مستور (عملیات اشراک شبه نظامی که فعالین چپ سازمانهای توده‌های را می‌ربایند یا می‌کشند و مثلاً در کلمبیا به راستی سیل خون راه می‌اندازند) را با دولت‌های قانونی ولی تماماً دست نشانده، امکان‌پذیر می‌سازد. کسانی نقش "قیم" را در چنین دولت‌هایی بازی می‌کنند که با پاکسازی نیروهای مسلحی که قبلاً خدمتگذار دیکتاتورها بودند مخالفت می‌ورزند. در عین حال باید بحران ایدئولوژیک عمیقی را در نظر گرفت که در کشور ما آرژانتین - ونه تنها در این جا - در نیروهای مسلح نضج می‌گیرد. گاه باز تاب این بحران از سرسازخانه‌ها بیرون می‌زند. بویژه افسران رده‌های میانی و پائینی و نیز سربازها هستند که خوش‌رقصی‌های فرماندهی کل‌شان را در برابر امپریالیسم توهینی به عرق وطن پرستی خود می‌دانند. ولی، اینکه نیروهای چپ می‌کوشند با استفاده از این بحران بخشی یا در صورت امکان تمام ارتش را بسمت سیاست میهن پرستانه و ضد امپریالیستی بیاورند چیزی کاملاً متفاوت است با اینکه کسانی عقیده دارند بدون مشارکت نیروهای مسلح در انقلاب بهای اجتماعی آن چنان گزاف خواهد بود که بقول توریخوس "در آستانه پیروزی معلوم می‌شود که کسی نمانده که انقلاب را اداره کند زیرا رهبران نامدار آن کشته شده‌اند."

در ادامه مقاله اورنل اورولا می‌خوانیم: "زندگی حکم می‌کند که تلاش کنیم تا تفاهم و گرایش دیدگاه‌ها به یکدیگر حاصل شود. هر چند هم که تمام مسائل عمده را نتوان به یکبار حل کرد ولی می‌توان امکانات جدید مبارزه را پیدا کرد که با چنین بهای گزاف جانی و درد و رنجی توأم نباشد که امپریالیسم و حکومتگران با دامن زدن به درگیریهای مسلحانه توده‌ها را به آن محکوم می‌سازند."

اینکه که ما از تبیین‌های جزم‌گرایانه "مارکسیسم - لنینیسم" دوری می‌جوئیم خود را از بسیاری از باورهای قالبی نیز آزاد می‌کنیم. از جمله از این پندار که شخصیت‌های بزرگ خطا ناپذیرند. بعقیده من نظر توریخوس در باره بهای اجتماعی انقلاب غلط است. انقلاب بر بساط چنان ساختارهای اجتماعی - اقتصادی صورت می‌گیرد که بر بنیاد ظلم بنا شده و خود در قیاس با هر انقلابی قربانیان بمزاتب بیشتری از مردم می‌گیرند.

طبقات حاکم که تبلیغات رسانه‌های گروهی را بد لخواه خود می‌گردانند و در ذهن اجتماع این پندار غلط را رسوخ می‌دهند که مرگ از گرسنگی به سختی و هولناکی کشته شدن به دست ارگانهای سرکوبگر یا شهادت در مبارزه بخاطر اجتماعی‌عاری از محرومیت و فقر نیست. انسانگرایی فلسفه مارکسیستی حکم می‌کند که آرمانهای سیاسی و اجتماعی خود را با حداقل تلفات انسانی تحقق بخشیم. اما حکومت‌های "دموکرات" همزیستی و مصاف ایده‌ها را فقط بشرطی مجاز می‌شمارند که کلاف سیستم موجود را از هم نگسلد.

در مورد کسانی که علیه سیستم سرمایه‌داری وابسته می‌جنگند و بخاطر تحولات اساسی انقلابی مبارزه می‌کنند قوانین اساساً دیگری بکار گرفته می‌شود. علیه این کسان قوانین رسمی و غیر رسمی ارگانهای سرکوبگر را اجرا می‌کنند. آنها را به زندان می‌اندازند، می‌ربایند و شکجه می‌کنند یا بقتل می‌رسانند. کیست که در امریکای لاتین و منطقه کارائیب از این مطلب آگاه نباشد؟ اما علی‌رغم اینها همه، کسانی با خوددلی به نظرات سیاسی و تئوریک روی آورده‌اند. براین مبنا که امروزه در جهان تنها یک راه موجود است آنهم باحصول توافقهائی که حل مسائل اصلی را مقدم نمی‌شمارد بلکه "راه‌های جدید مبارزه" را می‌جوید. هواداران چنین نظراتی، که ضمناً در امریکای لاتین شیوع بسیار دارد، می‌گویند باید شرایط "واقعی" و "احتمالی" را در نظر گرفت و آنها سعی براین دارند که با نیروهای حکومت‌کننده درگیر نشوند. نهایتاً پراگماتیسم است که به تحکیم نهاد‌های حکومتی موجود می‌انجامد و قدرت حکومت‌گری سیستم وابستگی را تأمین می‌کند و سیستمی که به نیروهای چپ تحت شرایطی امکان فعالیت می‌دهد که از مرزهای تعیین شده تجاوز نکنند.

این بهیچ وجه بدان معنا نیست که احزاب کمونیست و سایر نیروهای چپ انقلابی، سیاستی در خور این وضعیت تدوین نکنند و از هر نوع مذاکراتی، از هر نوع توافقی با حکومت‌ها و نیروهای سیاسی که هدفهای دراز مدت دیگری دارند الزاماً پرهیز نمایند. این کار بس عبثی می‌بسود. تاریخ نشان می‌دهد که انجام مذاکرات و حصول توافقه‌ها برای پیشروی در مسیر تصاحب قدرت لازم است. از آنجا که در مبارزه تهاجم و عقب‌نشینی، مراحل آرایش و اقدام فعالانه وجود دارد باید از هر توافق و ائتلافی بهره گرفت که ما را به پیروزی نزدیک می‌سازد، اما به یک شرط: نیروهای رهبری انقلاب نباید در نقاط عطف تاریخ اهداف استراتژیک را از نظر دور بدارند.

دموکراسی و نیروهای نظامی

نی‌خواهم که گفتار من باعث سوء تفاهم شود؛ ما از دموکراسی در مقابل هرگونه عمل کودتا گرانه و در برابر تمام توطئه‌هایی که می‌شود تا آن را باز هم محدودتر سازد دفاع کرده‌ایم

باز هم دفاع خواهیم کرد. حزب ما این معنا را در آوریل ۱۹۸۷ و ژانویه ۱۹۸۸ که اقدامات کودتائی صورت می گرفت به اثبات رسانید. در ژانویه ۱۹۸۸ تنها کمونیستها و سایر نیروهای چپ بودند که به خیابانها ریختند.

ولی ما دموکراسی را جدا از خصلت طبقاتی آن در نظر نمی گیریم. یک رژیم بورژوائی انتخابی در کشوری امپریالیستی یا وابسته با دموکراسی انقلابی خلقی در نیکاراگوئه و دموکراسی سوسیالیستی در کوبا یکی نیست. اغلب از قوام دموکراسی بورژوائی در امریکای لاتین صحبت می کنند بی آن که به محتوای مشخص آن توجه کنند، در حالی که رابطه دموکراسی و عدالت اجتماعی تعیین کننده است. دولت‌های بورژوائی کنونی در امریکای لاتین چنین وانمود می کنند که عقاید دیگران را محترم می شمارند و در موعد های منظم انتخابات را برگزار می کنند. از این راه شبه آزادی و حاکمیت خلق را بوجود می آورند اما در واقع به وعده های انتخابی عمل نمی شود. حال اگر توده های مردم که زیر فشار سیاست اقتصادی و اجتماعی دولت که بسود گروه کوچکی از نمایندگان کلان سرمایه و حکومت گران است و عذاب می کشند اعتراض کنند و آنوقت با تمامی قدرت دستگاه سرکوبگر حکومت مواجه می شوند. و هنگامیکه تظاهرات اعتراضی بدرجه معینی از آگاهی و سازمانیافتگی برسد و آنطور که موجودیت دستگاه را بخاطر اندازه و آنوقت باید منتظر یک کودتای نظامی بود.

در این زمینه تجربیات آرژانتین بسیار آموزنده است. از شانزده رئیس جمهور که آرژانتین طی پنجاه سال گذشته داشته است یازده نفر نظامی بوده اند که ده نفر شان به زور سرنیزه به این مقام رسیدند. هیچ کس نمی تواند ادعا کند که عقب ماندگی اجتماعی و فرهنگی کشور موجب این وضع شده است. سرکوب خواسته های مردم جزو مسلم استراتژی پنتاگون است. بارز ترین نمونه آن کودتای شیلی بود. اشتباه بزرگی است اگر تصور شود که چنین کودتائی امروزه دیگر امکان پذیر نیست. هر چند که امپریالیسم امریکا امروز حکومت های قانونی را ارجح می داند اما در عین حال نظریه "امنیت ملی" را اشاعه می دهد و "درگیری های خفیف" را به راه می اندازد.

اگر نیروهای وطن پرست و ضد امپریالیستی امریکای لاتین از اجرای این سیاست کسه در هفدهمین کنفرانس ارتش های امریکائی اصلاح گردید، جلوگیری نکنند، آنوقت قدم جدیدی در سمت بین المللی کردن نهاد های سرکوبگر هر یک از کشورها و مجتمع ساختن آنها در سیستم تامین کننده سلطه امپریالیسم برداشته شده است. نیروهای مسلح آرژانتین قبلا از چنین نقشه هایی حمایت کرده اند. کافی است یاد آور شویم که آنها در سال ۱۹۸۰ در جریان کودتای فوق ارتجاعی گارسیا مازاس در بولیوی چه نقش بازی کردند، و یا اینکه چطور "عملیات تنبیهی" را بکمک دیکتاتور اوروگوئه با فرستادن متخصصان "جنگ های کثیف" و عملیات شکنجه و آدم ربائی در امریکای لاتین هماهنگ ساختند.

بقیه در صفحه ۴۴

تفویض وظیفه حزبی به راهب بودائی

نگورن تسپ

مدیرینگاه انتشارات کمیته مرکزی انقلابی خلق کامبوج
"نور انقلاب"

چنانکه تجربه های آموزند ، يك حزب مارکسیستی - لنینیستی چارماید ارد مگر که کلیمار ابعنوان نیروی واقعی اجتماعی - سیاسی بحساب آورد . موفقیت سیاست کمونیستها بمقدار زیاد منوط برآن است که روابط خود را با معتقدان مذهبی چگونه سامان دهند . درصاحبه زیر نیز همین بحث مطرح است .

— حزب انقلابی خلق کامبوج درحال حاضر تحت چه شرایطی کار می کند ؟

— باید گفت که امروزه برای اولین بار از نه سال پیش به این طرف ، امکانات واقعی حلال مسائلی فراهم شده است که کشور ما از گذشته به ارث برده است . اوضاع در کامبوج و پیرامون آن پس از اعلام سیاست آشتی ملی بطور محسوس بهبود یافته است . اعتماد خلق کامبوج به ح . ا . خ . بک بعنوان نیروی رهبری کننده در بازسازی کشور و دفاع از دستاوردهای انقلاب همچنان افزایش یافته است . ولی ما درعین حال می دانیم که حکومت خلق هنوز مسائل بسیاری را که مانع رشد و تکامل ما است باید حل کند . بعلاوه حزب ما باید در کشوری پایگاه توده ای محکمی بیابد که مذهب در زندگی مردم اگرچه در مرتبه اول قرار ندارد ولی بهمیچوجه در مرتبه آخر هم نیافتاده است .

— مذهب چه نفوذی در زندگی کامبوجی ها دارد و بمنظر شما علت این نفوذ چیست ؟

— مذهب طی هزاران سال تنها ایدئولوژی ، اگر بتوان این واژه را بکار برد ، بوده است که به خمرها عرضه می شده است . صومعه ها و راهبان بودایی در شکل گیری جهان بینی کامبوجی ها نقش مستقیم داشتند و نحوه زندگی روزمره و کار آنها را معین می کردند ، نفوذ آنها در مردم پس از آنکه کشور ما در سال ۱۸۶۳ استقلال خود را از دست داد ، بازهم بیشتر شد . در آن ایام

بسیاری از صومعه ها سنگر مقاومت در برابر تجاوزگران فرانسوی، کانون پرورش آگاهی ملی و فرهنگ خلق شدند. تنها ذکر این نکته کافی است که طی تمام سالهای سلطه استعمار تقریباً تمام مدارس در روستاها توسط راهبان یا به ترغیب آنان ایجاد گردید. و اغلب خود این راهبان تنها آموزگاران مدرسه بودند. این وضع در اولین سالهای پس از تحصیل استقلال که کشور آموزگار کم داشت نیز بهمین منوال بود.

مذهب که طی هزاران سال بر ذهن خمرها تاثیر گذاشته بود در جریان حکمرانی دارودسته پول - پوت نیز عنصر تعیین کننده زندگی معنوی مردم کامبوج بود. برعکس ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی بیش از چند دهه نیست که در کامبوج انتشار یافته است و گذشته از آن به واسطه "خمرهای سرخ" بتامی از اعتبار افتاده بود.

این اوضاع اجباراً موجب می شد که ما پس از سرنگون سازی رژیم خون آلود در سال ۱۹۷۹، در فعالیت خود با دشواریهای معینی روبرو بودیم. بخصوص می خواهیم به اعتماد ضعیف بخش اعظم دهقانان به حزب اشاره کنم.

— حزب انقلابی خلق کامبوج اکنون چه موقعیتی دارد ؟

— پول پوتی ها نه فقط مکتب حزب را ناهنجار ساختند تا حدی که باز شناخته نمی شد بلکه هزاران نفر از مارکسیست - لنینیست های مومن و وفادار را بقتل رساندند. حزب ما مقارن رهائی از رژیم پول پوت فقط ۶۲ عضو داشت. دو سال و نیم بعد شرکت کنندگان در کنگره چهارم حزب نمایندگی ۴۰۰۰ عضو را داشتند. در واقع حزب ما طی مدت زمان درازی فقط از کادر رهائی تشکیل یافته بود که رابطه ای با ایالات نداشتند. ما هنوز هم در آغاز کار ایجاد چنین ارتباط هستیم. حزب باید تازه در عمل به نیروی سازمان دهنده و رهبری کننده تبدیل شود. ما در حال حاضر در میان ۸ میلیون جمعیت کشور ۲۰۰۰۰ کمونیست داریم. ولی ما علیرغم اینها همه، طی نه سال گذشته کارهای بسیاری انجام داده ایم. اینک حتی در دورافتاده ترین شهرها و روستاهای کشور ۲۰۰۰ حوزه حزبی فعالیت دارند. بعلاوه در عرصه های پایه ای گروه فعالین از آگاه ترین دهقانان و پیشه وران تشکیل گردیده است و تاکنون ۵۰۰۰۰ نفر از شهروندان بحضویت آنها درآمده اند. اینها هستند که باید جامعه نوین را بسازند و اکثر آنها جوانانی هستند که کمتر از سی سال دارند.

— بنظر شما چه تضمینی هست که جوانان اندیشه های حزب را بپذیرند و به اندیشه بودایی از

جامعه ایده آل روی نیاورند ؟

— ببینید، آن اندیشه برابری اجتماعی که راهبان تبلیغ می کنند عملاً ایده آلی بیش نیست. شاید آرمانی والا و جذاب باشد ولی بهر حال چیزی دست نیافتنی، خلاصه ایده آلی است. زیرا

بودیسم بنابراین ماهیت خود (همچنانکه هر مذهب دیگری نیز) عمدتاً بدان سو متعایل است که تشکیلات و مناسبات سنتی اجتماعی را حفظ کند .

مقوله سعادت کامل در آئین بودایی بدان سبب خیالپردازانه و قابل دوام نیست که با واقعیت عقلی خود مذهب در تضاد می افتد . حتی راهبان برخوردار از ارزشهای معنوی مذهب با واحدی منوط به موقعیت اجتماعی مومنان می ساختند . اصول مرزبندی کاستها حتی در ساختار سازمانی جامعه راهبان نقش عمده ای دارد . گذشته از این راهبان برای تأمین رفاه عمومی چه راهی را نشان می دهند ؟ - در خود فرو رفتن و از واقعیت روی برتافتن .

راه مارکسیستی ما بسوی عدالت اجتماعی هرچند دشوار است اما واقعی است و ما را بسوی تحولات اساسی اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی جامعه هدایت می کند . طبیعتاً راهبری خلق در این راستا کار سهلی نیست . در اینجا ما نه تنها به دانش نظری احتیاج داریم بلکه باید توان کاربرد تئوری در عمل را بدست آوریم . در این عرصه هنوز کار ما در همه جا موفقیت آمیز نیست .

- علت این عدم موفقیت چیست ؟

- علت آن عمدتاً سطح نازل کارائی کیفی رفقای ما است . تلاش توجیه پذیر ما برای تقویت گفتمان حزب گاه منجر بدان می شود که در پذیرش اعضای جدید به دقت نظر لازم و رعایت اصولیت، کم توجهی می کنیم . در برخی موارد کسانی به حزب راه می یابند که صداقتی ندارند و اهداف خود - خواهانه ای را دنبال می کنند یا بختگی سیاسی و ایدئولوژیکی ندارند .

کمبود دیگر آن است که در حزب ما هنوز آن فضای هشیارکننده انتقاد و انتقاد از خود حاکم نشده است . اغلب روحیه خود پسندی و رضایت مندی بی مورد تسلط دارد . سازمانهای حزبی در برخی مناطق کاهلی می کنند و میدان عمل ایدئولوژیک را به راهبان می سپارند .

حزب ما تدابیری می اندیشد تا راه این جریانات منفی را ببندد .

- در این زمینه اقداماتی هم جهت رویگردان کردن مردم از مذهب بعمل می آید ؟

- خیر ، ما چنین هدفی نداریم . حزب ما آزادی مذهب را محترم می دارد ، در ضمن این معنا در قانون اساسی کشور ما بازتاب یافته است . دنبال کردن چنین هدفی ساده دلاناست . اندیشه های ماتریالیستی باید از راه طبیعی به ذهن مردم راه یابد ، به موازات تحولات اجتماعی - اقتصادی ایجاد شده در اجتماع . این راه دراز و دشواری است . مضافاً بر اینکه در ذهن بسیاری از هموطنان من تکامل ملی و فرهنگی هنوز هم با اعتقاد به ارزشهای معنوی آئین بودایی در آمیخته است .

ما مردم را از خود نمی رانیم و مانع آنها نمی شویم که بنا بر عادات خود زندگی کنند . علاوه بر ما نمی خواهیم روحانیانی را از دست بدیم که اینک متحدان عقیده مند حکومت خلق هستند .

متوسطه باید نخست برای تمام کادرها و اعضای حزب و اتحادیه جوانان انقلابی اجباری گردد .

— روحانیت در این زمینه چه کمکی به حزب می‌کند ؟

— در واقع می‌توان گفت که روحانیت در حد توان خود در این زمینه کمک می‌کند . بله ، واقعاً اینطور است . همانطور که قبلاً گفتم راهبان پشتیبانی معنوی خود را از ما در تمام تحولات اجتماعی مان دریغ نمی‌دارند . حتی از لحاظ مادی هم بطیب خاطر کمک می‌کنند هر چند خود امکانات فوق‌العاده محدودی دارند . در آمد راهبان از صدقات پیروان بودائی حاصل می‌شود . بخشی از این صدقات — پول و ارزاق — جهت مصرف ارتش و بیمارستانها در اختیار دوایر دولتی گذاشته می‌شود . با کمک مادی راهبان مدرسه‌ها ساخته می‌شوند و کار آموزش به راه می‌افتد . ما از کمک موثر روحانیت در عادی ساختن شرایط زندگی در کشور با حمایتی که از سیاست اشتی ملی دولت بعمل می‌آورد سپاسگزاریم . البته این بدان معنا نیست که میان ما — مارکسیستها و روحانیت — تضادی وجود ندارد . تضاد هست و ما به آن توجه داریم . ولی ما عقیده نداریم که این تضادها مصلح همکاری می‌شوند . بنظر ما همین برخورد ملت عمده آن است که راهبان خسر بطور فعال در عرصه ساختمان جامعه عدالت راستین جای گرفته‌اند و بخاطر پیشرفت ملت مساعفالت می‌کنند .

نظرگاهی دیگر

(مانده از صفحه ۳۹)

ما عقیده داریم که هر نوع مبارزه در راه دموکراسی باید در سمت پس راندن دکتريسم "امنیت ملی" باشد و ارتش‌ها را به سمت تحقق بخشیدن به برنامه رهائی ملی و اجتماعی بکشاند . در این جا است که اورپولا بحق احزاب کمونیستی را فراموش خواند که تضاد بروزکننده در نیروهای مسلح را نادیده نگیرند .

مهمترین مطلب این است که فقط به اعلام این نکته که در میان نظامیان پدیده‌های بحرانی وجود دارد ، اکتفا نشود . در کشور ما آرژانتین ایجاد جبهه رهائی ملی و اجتماعی و جذب اکثریت طبقه کارگر و مردم به آن ، اهمیت تعیین کننده دارد . در صورتی که چنین ائتلافهایی نقش رهبری را بعهده بگیرند بحران درونی نیروهای مسلح تشدید خواهد شد . آنوقت با احتمال قوی از میان نظامیان شخصیت‌هایی برخوانند خواست که قدم بسمت خلق خواهند گذاشت و میراث رجال استقلال ملی ما را پی خواهند گرفت . چنین رویدادهائی در تاریخ امریکای لاتین بکرات دیده

شده است .

پلورالیسم سیاسی در مجارستان

(پاسخ به پرسش يك خواننده)

امروزه در کشورهای سوسیالیستی در باره پلورالیسم زیاد صحبت می کنند • در اتحاد شوروی و لهستان در باره آن بحث می شود اما تا جایی که من می دانم این قضیه در مجارستان بخصوص موضوع گفتگو است • در این باره نظرات بسیار متفاوتی شنیده می شود • من می خواستم اطلاعات موثقی در باره تحولات جاری در جمهوری خلق مجارستان بدست آورم •

مسکوه اتحاد جماهیر شوروی و آرسنیف

در واقع امروزه زندگی اجتماعی در مجارستان تحرك و هیجانی بی نظیر دارد • سازمانهای سیاسی جدیدی بوجود آمده اند • در باره سیستم چند حزبی و تک حزبی بحث می شود • قانون احزاب و قانون اساسی کشور در دست تهیه است • اینها و سایر مسائل زندگی اجتماعی همه جا مورد توجه و دقت قرار می گیرند • اگر بخواهیم ماهیت این بحثها را بطور موجز بیان کنیم • می توانیم بگوئیم که حزب سوسیالیستی کارگری مجارستان می خواهد مدل چهل ساله سوسیالیسم را بشکسل کامل تری در آورد •

بدیهی است که نمی توان جامعه سوسیالیستی را بدون تحولات انقلابی به سطح کیفیتاً جدیدی ارتقاء داد • این تحولات در ماه مه ۱۹۸۸ بنابر مصوبه کنفرانس کشوری حزب یعنی بر اصلاح اساسی سیستم سیاسی شروع شد • در اسناد کنفرانس تاکید بر این است که "پلورالیسم سوسیالیستی که متکی بر نقش رهبری حزب است لازمه و اسباب تحقق پایبند حاکمیت خلق است" •

بعبارت دیگر حزب سوسیالیستی کارگری مجارستان اعلام کرده است که می خواهد نظام قانونی مستحکی را بعنوان اساس و زمینه حکومتی قانونی بوجود آورد و همکاری میان حزب و حکومت و سازمانها و جریانهای اجتماعی و سیاسی را بر اساس قانون تنظیم کند •

کمیتههای مجارستان بخوبی تشخیص می دهند که امروزه در کشور هیچ يك از نیروهای سیاسی • از جمله حزب سوسیالیستی کارگری مجارستان • به تنهایی نمی تواند نوسازی سیستم سیاسی را عملی کند • این قبیل دگرگونسازیهها در شرایط جدید • سازمانگیری قائم به ذات جامعه را

بر اساس پلورالیسم سیاسی و همکاری کلیه نیروهای مترقی و دموکراتیک ایجاد می‌کند .
 حزب ما در آغاز اصلاحات ، بهنا را بر این گذاشت که جامعه مجارستان ترکیبی بس متنوع
 دارد ؛ در آن طبقات ، قشرها ، گروهها ، جنبش‌ها و جریانهای ایدئولوژیکی مختلف وجود دارند .
 در نتیجه جامعه به لحاظ خواسته‌ها و منافع منقسم است اما در عین حال این منافع گوناگون در
 مسیر تکاملی بهم می‌گریند و از مجاری سیستم سیاسی ابراز می‌شوند . قبول پلورالیسم سیاسی شرط
 مهمی برای دموکراتیزه کردن زندگی اجتماعی در کشور است .

ممکن است خواننده بحق سؤال کند که آیا در آینده در مجارستان بر مبنای پلورالیسم
 سیاسی سیستم یک حزبی یا چند حزبی وجود خواهد داشت .

همانطور که در اسناد کنفرانس تأکید شده است ، حزب سوسیالیستی کارگری مجارستان
 موافق ایجاد سوسیالیسم در چارچوب سیستم یک حزبی است ولی امکان روند اجتماعی و سیاسی
 دیگری را هم در جامعه سوسیالیستی نفی نمی‌کند .

مثلاً حزب عقیده دارد که در مجامع جبهه میهنی خلق امکان واقعی برای طرح منافع تمام
 جریانها و سازمانهای سیاسی وجود دارد . در ردیف این سازمانها بخصوص جبهه جدید مارس و
 مجمع دموکراتیک مجارستان ، اتحادیه دموکراتهای جوان و جامعه فرنس - مونیخ نقش مهمی
 بازی می‌کنند .

کونیستهای مجارستان حاضرند با جریانهای رقابت کنند و اینکه موافق با نوسازی جامعه
 سوسیالیستی هستند در یک بلوک چپ یا در یک ائتلاف همکاری کنند . ولی ما هرگز حاضر نیستیم
 با نیروهایی که می‌خواهند سرمایه داری را احیاء کنند یا حق حیات سوسیالیسم را منتزع سازند ،
 ائتلاف کنیم .

امروزه دیگر بدیهی است که در سیستم یک حزبی باید به جریانهای رقیب تضمین های حقوقی
 داد . تنظیمات حقوقی نه تنها جهات کلی تکامل آتی آنها را مشخص می‌دارد بلکه در عین حال
 از ابتدای کار به ایجاد شرایط مساعد حقوقی در سیستم نوپداخته سیاسی کمک می‌کند . تصمیم
 نهائی در این مورد پس از تصویب قانون احزاب گرفته می‌شود که قرار است در همین سال جاری
 جهت بحث به مجلس داده شود .

و بالاخره در باره قضیه‌ای که باید گفت از همه مهمتر است ؛ در صورتی که یکی از سازمانهای
 رقیب بخواهد حزب سیاسی تأسیس کند ، عکس العمل چه خواهد بود ؟ حزب سوسیالیستی
 کارگری مجارستان قانوناً حق ندارد مانع این کار شود . بعلاوه قانونی که اخیراً راجع به حقوق
 شهروندان در تشکیل انجمن‌ها و اتحادیه‌ها تصویب شد ، اصولاً امکان تشکیل احزاب جدید را
 نفی نمی‌کند . اما یک جریان رقیب پس از تصویب قانون احزاب مذکور در بالا می‌تواند رسمیت

حزبی کسب کند .

طبیعی است که حزب سوسیالیستی کارگری مجارستان نمی خواهد قدرت سیاسی را از دست بدهد ولی بزور هم نمی خواهد آنرا حفظ کند . حزب ما می کوشد نقش رهبری خود را از این طریق تقویت کند که قاطعانه راه نوسازی جامعه را پیش گیرد . در عین حال کمونیستها باید بپذیرند که آن حزبی در آینده نقش رهبری را خواهد داشت که سیاست آن با الزامات فعلی بنای سوسیالیسم تناسب بیشتری دارد . کمیته مرکزی حزب سوسیالیستی کارگری مجارستان در اجلاس فوریه ۱۹۸۹ خود به کمونیستها تکلیف کرده است خود را برای کار در شرایط سیستم چند حزبی آماده سازند . کمونیستهای مجارستان بخواهی می دانند که باید وظیفه مهمی را با برد تاریخی بانجام برسانند . حزب سوسیالیستی کارگری مجارستان از اولویت های سیاسی خود در شرایط جدید کار تسوده های دفاع خواهد کرد .

ش . سور چیک

نماینده حزب سوسیالیستی کارگری
مجارستان در تحریریه مجله

«انترناسیونالیسم جدید»، ماجرائی خوش فرجام؟

تکامل علوم اجتماعی همواره پرماجرا صورت می‌گیرد، با درگیریهایی حاد و کارشده‌ها و تحولات نامرتب همراه است.

تکامل تئوری بمعنای غلبان اندیشه‌ها است (جوشش اندیشه‌های سنتی، متعارف و نوینیز ایده‌هایی که هماهنگی پیشین را درهم می‌ریزد و نه تنها اصلاحاتی را در برخی اصول ضروری می‌دارد بلکه اغلب در گونسازی کل بنا را می‌طلبد).

تکامل تئوری بدون کشمکش‌های پرشور صورت نمی‌گیرد؛ زیرا فرمولهای علوم اجتماعی با فرمولهای ریاضی و ترکیبات شیمیایی فرق دارد که "آرام" و "صبور" در انتظار می‌ماند تا انسان روزشان را بشکافد، فرمولهای اجتماعی احکام عمل انسانها، شمارهای رفتار آنان و تکالیف اقدامات مشخصی است. در وری آنها منافع اجتماعی متفاوت و گاه بر تضاد برانگیز نهفته است. نوپردازی در تئوری همیشه به معنای مبارزه میان مکتب‌های علمی و گروههای سیاسی بر سر نقش رهبری و اعمال نفوذ در زندگی اجتماعی است. و بالاخره بمعنای رقابت میان شخصیت‌ها است. رقابت شرافتمندانه (در صورتیکه همه دست اندرکاران در جستجوی حقیقت باشند) یا رقابت آلوده به انگیزه‌های شخصی (در صورتیکه تلاش نه بخاطر یافتن حقیقت بلکه بمنظور بردن دعوا به هر قیمت باشد). در زندگی عملی، جائیکه روابط انسانهای جایزالخطا مطرح است، حرف همیشه بر سر منافع اجتماعی و دیدگاه علمی نیست بلکه گاه خودخواهی‌های اشخاص هم دخیل است.

در این میان درگیری‌ها چیزی عادی و طبیعی است. حل تضادها در زندگی اجتماعی و در علم بدون درگیری امکان پذیر نیست. در اینجا جواب لنین به یکی از نمایندگان کنگره دوم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه که از "جو مختنق"، "مبارزه بی‌امان" و "مجادلات تند و تیزی" که وجود داشت شکایت می‌کرد، آموزنده است. لنین در جواب او می‌گوید: "عجب عالیست این کنگره ما! مبارزه‌ای آزاد و صریح صورت گرفت. عقیده‌ها گفته شد. تفاوت‌های جزئی نظرات هم

مشخص شد. * این کنگره واقعا هم عالی بود. در جریان آن انگیزه های نیرومندی برای تاملات سودمند و سازنده جهت شرکت همگان در تدوین استراتژی مشترک مبارزات آینده حاصل شد. نباید از بابت اندیشه ای نو نگران بود، بیش از حد به حفظ و حراست آن پرداخت و از معرض انتقاد بد ورش داشت. همینطور هم نباید با گردن فرازی و ضمانت کامل پیرویش در تاریخ، قدم به میدان گذاشت. زیرا مسلم نیست که "نو" بی چون و چرا "حقیقت" باشد. ما "نوآوران" بسیاری از نوع اوینگن و ورینگ می شناسیم که از مارکسیسم بریدند. انگلس نظریات او را دقیقاً بررسی و افشاء کرد. و اینک از او چه مانده است؟ آیا امروزه کسی نوشته های او را می خواند یا چیزی از او می داند؟ و تازه اگر هم کسی او را بیاد بیاورد از بهات نامی است که انگلس به طعن در عنوان کتاب مشهور خود می آورد: "تحول علم توسط آقای اوینگن و ورینگ".

اندیشه نو باید حتماً از آزمون دقتی بگذرد وگرنه بسادگی می توان به قلل مون بلان و اورست شناخت علمی صعود کرد. خلاصه کشمکش های پرماجرا در علم، قانونمند و پرهیزناپذیر است. یک مطلب دیگر را هم باید افزود که سطح تمدنی که بخش قابل ملاحظه ای از بشریت بدست آورده است می طلبد که در مقابل تضاد های شدید باید تاب آورد و به گفته هگل امکانات معقول حل آنها را یافت، بطوریکه برخورد عقاید پاکیزه و شرافتمندانه جریان یابد، بدون اهانت و عاری از سو-تفاهمات اسفناک. طوری که روند تکامل دانش را غلبان احساسات تعیین نکند. مهم آن است که منطق، محتوا و قانونمندیهای این روند تکاملی فهمیده شود و هدایت آن به شیوه دموکراسی و تمدن آموخته شود، بسود پیشرفت ثنوری و جامعه، پیشرفت در اندیشه و عمل.

رعایت این نکته از آن جهت اهمیت بیشتری می یابد که رفتار ما در دهه های اخیر نشان داده است: بسیاری از ما کمونیست ها توان پروراندن ثنوری، تبیین اندیشه های جدید و برخورد صحیح با آنها را چنانکه باید نداشته ایم. باین ترتیب از وضوح و روشنی مکتب ما کاسته شد و از زندگی عقب ماند. دگماتیسم شط نیرومند مارکسیسم را در ریگزار فرو برد.

اینک تشخیص داده شده است که این عقب ماندگی را باید جبران کرد. برای این کار بهیچ وجه لازم نیست که اساس بنیادین مارکسیسم کنار گذاشته شود. مارکسیسم توان شناخت علمی و انعطاف پذیری کافی را دارد تا بخصوص در چارچوب سنت فلسفی انقلابی، جهان واقعیت های جدید را درک کند. مارکسیسم نقصانی ندارد بلکه توان ما در تکامل بیشتر آن نقص داشته است. اما این قابلیت را می توان و باید آموخت. در این مسیر تحلیل تجربیات دهه های اخیر، جنبه های مثبت و منفی آنها، تجربیاتی که ضمن پیدایش اندیشه های جدید نظری در جریان پرورش

بیشتر و مباحثه آنها بدست آمده است، می تواند سود مند باشد. مثلاً این مطلب در مورد نظراتی چون " اندیشه نوین"، "آشتی ملی"، "اقتصاد صلح آمیز"، "دموکراسی ضد میلیتاریستی"، "پلو- رالیسم سوسیالیستی"، "جهان پرتضاد و همپیوند"، "الترناتیو دموکراتیک"، "استراتژی چسپ اروپایی" و نظایر آن صادق است. ما می خواهیم در آینده تحت عنوان "اندیشه ها و زندگی"، بحثهایی پیرامون مسائل نظری، مقاله هائی را که به محتوا و تکامل اندیشه های جدید و نیز مباحثات پیرامون آنها می پردازند، منتشر کنیم.

ما این سلسله مقالات را با بحثی درباره نظریه "انترناسیونالیسم جدید" که در سالهای هفتاد توسط کمونیستهای ایتالیائی تدوین شده بود، شروع می کنیم. این نظریه در زمینه تئوری، اندیشه بزرگی بود. این اندیشه با ارزیابی جدیدی نسبت به نقطه نظرهای مهمی در روند انقلابی جهان پیوند داشت، خواستار یک ردیف تغییرات اساسی در استراتژی مبارزه و سیاست ائتلافی می شد و با اصل فوق العاده مهمی در مکتب ما، یعنی با "انترناسیونالیسم پرولتری" به رقابت برمی خاست.

آنتونیو روبی* عضو رهبری ملی حزب کمونیست ایتالیا و پروفیسور گریگوری وادالاسف (حزب کمونیست اتحاد شوروی)، که مولف این مقدمه است، درباره سرنوشت این اندیشه و تجربیات حاصل در جریان تکامل تئوری گفتگو می کنند.

فاکت های جدید علیه احکام قدیم

وادالاسف: تکامل تئوری با پیدایش اندیشه ای جدید آغاز می شود. سرنوشت این اندیشه به مقدار زیاد بستگی به کیفیت آن دارد (به اینکه با چه استحکامی در زندگی ریشه دارد، باز و برگ نظری آن تا چه اندازه پربار است، دفاع علمی از آن تا چه اندازه مجاب کننده است). نظریه "انترناسیونالیسم جدید" چطور بوجود آمد؟ چه چیز موجب شد که کمونیستهای ایتالیا به این دیدگاه رسیدند؟ مبداء و منشاء آن چه بود؟

روبی: این اندیشه همینطور بصادگی در پشت میز تحریر تصنیف نشد بلکه نتیجه تضاد های واقعی زندگی بود. اواخر سالهای شصت با وضوح پیوسته بیشتری احساس می شد

* مولف مقاله ای تحت عنوان "انترناسیونالیسم جدید" که در شماره ۱/۱۹۷۷ مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" منتشر شد. (تحریریه)

که برخی از احکام نظری و اصولی که راهنمای احزاب کمونیستی جهان بود، دیگر چندان اثربخش بکار نمی‌آمدند. کمونیست‌ها وظایف عاجل و بلاواسطه خود را در مبارزه برای سوسیالیسم می‌دانستند و در نتیجه طبیعتاً به نیروهائی روی می‌آوردند که بلاواسطه در سوسیالیسم ذینفع بودند: توجه آنها در درجه اول به پرولتاریا و نزدیک‌ترین متحدان آن، همکاری طبقه کارگر در سطح ملی و بین‌المللی و همکاری نزدیک میان احزاب کمونیستی معطوف بود. تمام این سیاست در نظریه "انترناسیونالیسم پرولتری" بازتاب می‌یافت. اما عقیده ما اینطور بود که زندگی و مبارزه عملی ما با وضوح همواره بیشتر نشان می‌داد که فرمولی که تاکید را بر پیوند فقط نیروهای کارگری، کمونیستی می‌گذارد ناکافی است.

مسئله صلح و تأمین بقای بشریت و از بین بردن تفاوت فاحش میان کشورهای تکامل یافته و عقب مانده، میان رشد جمعیت و گسترده‌گی مناطق کمبود مواد غذایی در درجه اول اهمیت قرار گرفت مسائل حفظ محیط طبیعی زیست و سایر مسائل به اینها علاوه شد. سوسیالیسم هدف نزدیک نبود. من در مقاله ای که دوازده سال پیش تحت عنوان "انترناسیونالیسم جدید" منتشر شد در این باره هم نوشته‌ام.

وادالاسفا: در اینجا باید نکته مهمی را ثبت کنیم. تضاد میان واقعیت‌های جدید و فرمول‌های قدیمی تئوری منشاء بروز اندیشه‌های جدید است. و نتیجه‌گیری دیگر اینکه: باید چنین تضادی را بوضوح و با دقت ثبت کرد، نباید آن را در لفافه پوشاند، نباید به موشکافیهای لغات و عبارات پناه برد و این شبهه را بوجود آورد که انگار در اصول همه چیز چون گذشته می‌ماند و حرف تنها بر سر تدقیق جزئی برخی قضایا است. تنها باین نحو است که اندیشه جدید تبیین می‌شود و می‌تواند با سرعت تکامل یابد. حال تبیین تضاد میان واقعیات جدید و اصول ایدئولوژیکی پیشین چطور حل شد؟

روسی: اغلب اینطور است که وقتی با واقعیت جدیدی روبرو می‌شویم که در قالب تئوری مألوف نمی‌گنجد، ابتدا بشک می‌افتم که شاید با واقعیتی اصولاً جدید سروکار داریم، زیرا دشوار می‌توان پذیرفت که احکام علمی‌ایکه در گذشته سخت قابل اطمینان بوده‌اند، صحت نداشته باشند. گاه پدیده نو مبالغه آمیز می‌نماید بطوریکه ضرورتی پیش نمی‌آید که از اصول نظری سابق روی بگردانیم. گاه نیز پیش می‌آید که حکمی قطعی در مورد واقعیت‌های جدید یا تئوری قدیم وجود ندارد. تحلیل مشخص از وضع مشخص عمده مطلب است و همه چیز منوط به آن می‌شود. اما فاکتورهائی که در موضوع مورد بحث از تغییر واقعیت‌ها در جهان خبر می‌دادند به عظمتی بهمین‌وا رسیده بودند، عقب افتادن تئوری همواره محسوس‌تر می‌شد و دیگر تردید جایز نبود و می‌بایست بینش جدیدی بوجود می‌آمد.

وادالاسف : گفتید شناخت ترکیب جدید هدفها تصورات ما راهم از نیروهائی که می توانند به این اهداف برسند و هم از وسائل و شیوه های مبارزه تغییر می دهد .

روسی : این هردو بطور جدائی ناپذیر و زنده با یکدیگر مربوطند . اگر هدف نزدیک سوسیالیسم باشد آنوقت طبیعتاً نیروی محرك و عامل تحولات عمدتاً طبقه کارگر و متحدان نزدیک آن هستند . اما اگر هدف مقدم مبارزهٔ عقلی در مرحلهٔ کنونی ، صلح ، بقای نسل بشر ، حفاظت محیط زیست ، نظام نوین اقتصادی و ازاین قبیل شده باشد ؟ در این صورت جهت انجام چنین وظیفه ای اتحاد نیروهائی بسیار متنوع تر و طبیفی بسیار وسیعتر از اعلامن لازم است که در کنار کشورهای سوسیالیستی و احزاب کمونیستی بر اساس برابری حقوق ، نیروهای پرشماری از سوسیالیست ها ، سوسیال دموکراتها ، پیروان جهان بینی مسیحی ، نیروهای آزاد بیخشم ملی و بسیاری دیگر از جنبش های دموکراتیک و جنبش های صلح می توانند وارد اتحاد شوند .

هدف های جدید و نیروهای تازه ، اشکال جدید سازمانگیری و شیوه های مبارزه را تعیین می کنند . در این رابطه بنظر ما دو اصل بویژه مهم بود . اولاً نمی بایست برنامه های مبارزاتی بین المللی در ورای یا در جنب برنامه های ملی ، جایی مافوق آن ، قرار داشته باشند بلکه باید با آنها یک واحد زنده را بسازند . و ثانیاً همبستگی بین المللی می بایست فقط بر اساس حفظ استقلال و حاکمیت تمام نیروهای دخیل امکان پذیر باشد .

وادالاسف : یعنی تعیین وظایف بزرگ جدید ، تعیین ترکیب جدیدی از نیروهای محرك و عوامل تحولات اجتماعی و نیز شیوه ها و اشکال تازهٔ مبارزه - اینها همه محتوای اندیشه "انترناسیونالیسم جدید" را تشکیل می دهد . می شود ولادت این اندیشه را ژانویه ۱۹۷۷ دانست که تاریخ انتشار مقاله شما در نشریه "مسائل صلح و سوسیالیسم" بود ؟

روسی : آری و خیر . ولادت اندیشه ای در تئوری ، عقلی یکباره نیست بلکه يك روند است . اولین عناصر این اندیشه (هرچند نطفه وار) در اجلاس مشورتی احزاب کمونیستی و کارگری که سال ۱۹۶۹ در مسکو برگزار شد بچشم می خورد که در رابطه با مسئله درك جدیدی از انترناسیونالیسم نه فقط اختلاف سلیقه بلکه حتی اختلاف عقیده های آشکار نمودار شد . اما این اندیشه با وضوح بیشتر در کنفرانس احزاب کمونیستی و کارگری اروپا در ۱۹۷۶ در برلن جلوه گر شد . در این کنفرانس سندی به تصویب رسید که برای اولین بار فاقد عبارت پرسنت "انترناسیونالیسم پرولتاری" بود .

وادالاسف : شما از فقدان این عبارت اینطور نتیجه می گیرید که تمام شرکت کنندگان با بینش جدید موافق بودند ؟

روسی : ما امیدوار بودیم که چنین باشد . ما عقیده داشتیم که در برلین روند تعیین

اولویت‌ها و اهداف جدید شروع شده، که زمینه پرورش آن یافته و تثبیت شده است. اما متاسفانه بسیاری از شرکت‌کنندگان هنوز به منزل بازنگشته مثل گذشته با همان عبارات فرمول قدیم به گفتار پرداختند. آنها بطور ضمنی از اشکال جدید همبستگی بین‌المللی سخن می‌گفتند ولی پرصدا و موکداً از وحدت بین‌المللی پرولتاریا سخن می‌گفتند. در آن زمان این نظر مطرح شد که ما موضع خود را به تفصیل در نشریه "مسائل صلح و سوسیالیسم" مطرح کنیم تا رفقا عقاید خود را در این مسئله مشخص‌تر بیان کنند و ما یکبار دیگر توجه را به پدیده‌های نوی در جهان جلب کنیم که ارزیابی‌ها و برخورد‌هایی دیگر و تبادل نظری سازنده و پرمحتوا را درباره این مسئله ایجاد می‌کرد.

وادی‌الاسف: من یقین دارم که یک بحث وقتی می‌تواند سازنده و واقعا شریک‌بخش باشد که وجه جدید در اندیشه‌ها کاملاً بدقت تبیین شده باشد. اما آنجا که می‌بایست مستقیماً گفته شود که کدام یک از فرمول‌های سابق را باید کنار گذاشت، آنوقت در همه جا قاطعیت لازم یکبار برده نمی‌شود. هگل جایی گفته است که معمولاً نور حقیقت چنان چشم را خیره می‌کند که لازم است حجابی خاکستری بر آن افکند. اما لنین سخت مخالف آن بوده است که ماهیت یک امر پوشاننده شود. او به کرات نوشته است که جای تعجب نیست که برخی اصول تئوری کهنه شوند. تئوری را باید تجدید کرد و به تکامل بیشتری رساند. ولی مهم آن است که واضح و قاطع گفته شود که چه کهنه شده و چرا و چه چیز بجایش پیشنهاد می‌شود.

روبی: در واقع ما در اینجا "به راه و روش لنین" رفته ایم. من در مقاله "انترناسیونالیسم جدید" نوشتم: "... بعقیده ما موصوف کردن انترناسیونالیسم به "پرولتری بودن" بصورت قالبی تنگ و محدودکننده درآمده است و با واقعیت جدید اجتماعی مطابقت ندارد."

وادی‌الاسف: آیا از نظر سیاسی و هم از نظر عاطفی و همه نداشته‌ها یکی از اصول پایه‌ای را که کمونیستها با آن بزرگ شده و به آن خو کرده بودند، مورد تردید قرار می‌دهید؟

روبی: البته، در چنین وضعیت‌هایی شجاعت لازم است. اما حزب ما تاحدی برای پذیرش نظریات جدید آماده شده بود. حزب شرایط ایدئولوژیکی و ریشه‌های عمیق نظری داشت.

وادی‌الاسف: اینها مطالب بسیار مهمی هستند و بهمین علت می‌خواستم تأکید کنم که یک اندیشهٔ وزین ممکن نیست یک شبه بوجود آید بلکه باید پرورده و پخته شود. ولی منظورتان از

ریشه‌های عمیق نظری چیست؟

روبی: قبل از همه باید به نظریات تولیداتی در موضوع "وحدت در تنوع" اشاره کنم که در نوشته‌ای در سال ۱۹۶۴ ميسوفاً تشریح کرده است. بعد اندیشه‌های لونگسو

است که امروزه متاسفانه کمتر او را بیاد می‌آورند، با وجود اینکه بعضی از آثار او حزب کمونیست

ایتالیا را از نظر تئوری جلو برد. بخصوص می خواستم بر اندیشه های لئونگو در این زمینه ها تاکید کنم که می گوید حد و مرز سوسیالیسم را نباید با ابعاد آن در کشورهای سوسیالیستی یکی دانست، یا اینکه: آرزوی سوسیالیسم و "میل" به آن ممکن است در معتقدان به مذهب هم پیدا شود و پرورده گردد و اینکه سوسیالیسم را نباید سفت و سخت و تنگ تنها با منافع طبقاتی پرولتاریا پیوند داد. و بالاخره باید از برلینگوثر نام برد. او به "انترناسیونالیسم جدید" دست یافت و این نظریه را با تکیه بر سنت تئوریک که در حزب ما وجود داشت تکامل بخشید. البته ما شعار بین-المللی "پرولتاریای جهان و خلقهای تحت ستم متحد شوید" را که در زمان لنین قبول عام داشت و براتب جامع تر از شعاری بود که منحصر به همبستگی کارگران می شد، بیاد می آوریم. بعلاوه ما اندیشه های جدید کنگره هفتم کمینترن را در سال ۱۹۳۵ در نظر آوردیم که طیف براتب وسیع-تری از نیروهای اجتماعی را به همبستگی بین المللی فرامی خواند. بطور کلی نظریه "انترناسیونالیسم جدید" بر زمینه منطق تکامل فکری ما بوجود آمد.

باز آزمای نظری و عملی

وادالاسف: مقاله شما چه بازتابی داشت؟ کمونیست ها چه عکس العملی نسبت به اندیشه های مطرح شده در آن نشان دادند و عکس العمل کسانی که آنها را در چارچوب یک "انترناسیونالیسم جدید" متحدان خود می شمردید: سوسیال دموکراتها و نیروهای مترقی در "جهان سوم"، چه بود؟

روسی: اندیشه های ما بهیچوجه مورد توافق تمام احزاب کمونیستی واقع نشد. در تحریریه مجله بحثی درباره مقاله من در گرفت. ما یک نسخه تند نویسی شده آن را دریافت کردیم. پس از خواندن آن هم در من و هم در رفقایم احساس سرخوردگی بوجود آمد. بسیاری از گفتارها شامل مجموعه ای از جملات قالبی کهنه بود. از این گفتارها احساس می شد که از بررسی و حل مسائل واقعا حاد ترس دارند. بعدها در نشریات بسیاری از احزاب کمونیستی مقاله هایی درج شد. چه حرفها که در آن زمان درباره ما نمی زدند، یادآوری آنها تلخ و دردناک است: هم سخن از "ترك مواضع طبقاتی" می رفت و هم از "متزلزل ساختن اصول" و "تجدید نظرطلبی" تنها این واقعیت ناخوشایند نبود که تنقید تندی از ما می شد. تحلیل نقادانه اندیشه های تئوریک جدید طبیعی و لازم است. بخصوص که در تاملات ما یک سویه بینی و بی مبالاتی ها و در تصمیمات عملی مان تاخیرها و خطاهایی وجود داشت. برای ما رد مطلق نظریاتمان و انتقاد واقعا نایب کننده ای که قصدش توضیح سازنده و مستند جنبه های مثبت و منفی پیشنهادات ما و میدان

دادن به جستجوی خلاق در تئوری نبود، در ناک بود.

در واقع از ما می‌خواستند سر موضع درجا بزنیم و "عاری از خطا" بمانیم. اما درجائی که زندگی با سرعتی باور نکردنی از سر ما می‌گذرد در حالیکه ما درجا می‌زنیم، آنوقت موضع ما بزودی صفت "عاری بودن از خطا" را از دست می‌دهد. از سوی احزاب کمونیستی عکس‌العمل‌های دیگری هم وجود داشت - سازنده و علاقه‌مندان. اما برخورد های منفی بیشتر بود. همینطور گام‌های مشخصی که ما در چارچوب نظریات جدیدمان در زمینه سیاست عملی برمی‌داشتیم تکفیر می‌شد. مثلاً وقتیکه ما در سال ۱۹۸۰ روابط خود را با حزب کمونیست چین از نو برقرار کردیم، رهبران آن زمان حزب کمونیست اتحاد شوروی آنها را "آب ریختن به آسیاب امپریالیسم" خواندند. این ارزیابی بخصوص از آن جهت بسیار دردناک بود که ما عیناً عکس‌آنها را آور داشتیم یعنی یقین داشتیم که تصمیم ما به ایجاد روابط بهتری میان کمونیستهای سراسر جهان کمک خواهد کرد.

اما باید بگویم انتقاداتی که از ناحیه احزاب کمونیستی و سایر نیروهای مترقی کشورهای در حال رشد بعمل می‌آمد بسیار سودمند واقع شد. آنها ما را متوجه به این نکته کردند که موضع ما از بابت محدودیت خود مرکزبینی اروپائی عیب بسیار دارد. ما این تذکرات را بدقت بررسی کردیم و نتیجه گرفتیم که این ایراد بمقدار زیاد حقیقت دارد. در واقع هم اهمیت توجه خود را به مناسبات شرق و غرب معطوف داشته، اما برعکس به مسائل مربوط به مناسبات شمال و جنوب و تضاد میان رشد سریع جمعیت و امکانات مادی غیر کافی جهت ارضای احتیاجات مردم در "جهان سوم" و نیز عدم تساوی فزاینده میان کشورهای رشد یافته و کشورهای در حال رشد، اهمیت لازم را نداده بودیم.

ما پس از این انتقاد می‌بایست سخت کار می‌کردیم تا اینکه سرانجام سندی تدوین شد که ما آنها را چون نقطه بارزی در مسیر فنی سازی نظریه خود می‌دانیم. این سند تحت عنوان "منشور صلح و ترقی" در هشتم نوامبر ۱۹۸۱ در روزنامه اونیتا منتشر شد. در این سند واژه‌های صلح و ترقی چون مفهوم واحد و جامعی بهم پیوند گرفته‌اند. توضیح داده می‌شد که حل مسئله شمال-جنوب چه اهمیت عظیمی در غلبه بر بحران عمومی عالمگیر امروز دارد. این اندیشه نیز در آن جدید بود که "روشن بین ترین نیروهای بورژوازی" که خطر نابودی تمدن بشری را تشخیص می‌دهند می‌توانند متحدان جدی آن دسته از نیروهای بین‌المللی شوند که بخاطر جلوگیری از جنگ اتمی، نجات بشریت و حل مسائل عقب ماندگی مبارزه می‌کنند. نیروهای مترقی کشورهای مختلف از جمله در آرژانتین، مکزیک و هند از این سند استقبال کردند.

وادالاسف: این مطلبی که گفتید جهت درک ویژگی‌های شکل‌گیری تئوری در مکزیک، تحت شرایط کنونی، بسیار مهم است. کمونیست‌ها حق ندارند در بستر اعتقادات خود به خواب

روند. این اصل تبیین شده توسط لنین* امروزه در ائتلاف وسیع پلورالیستی ما بویژه مهم است.

توانائی یافتن ایده هائی جهت تکامل نه تنها از منابع کلاسیک خودمان بلکه در مخازن معنوی متحدها و بهره گیری از انگیزه های خلاق دیگر نیروهای موجود در تمدن امروزی- هنر مهمی است که بمعنیه من ما باید بیاموزیم .

روبی : درست است . ما در جریان پروراندن بینش جدید کوشش داشتیم عجب و تعصب فرقه پرستانه را کنار بگذاریم . بعنوان مثال ما در سالهای اخیر تشخیص دادیم که میان نظرات ما دریک سری از مسائل و برداشتهای تعدادی از احزاب سوسیالیستی و سوسیال دموکرات اروپائی شباهت هائی وجود دارد . منظورم این نیست که ما این احزاب را به مواضع دیگر آوردیم . ظاهرا در اینجا بموازات هم کار شده است ، یک تاثیرگذاری متقابل وجود داشته است . حل بسیاری از مسائل به همکاری کمونیستها و سوسیال دموکراتها در زمینه تئوری وابسته است . من به تمام و کمال با وادیم مدودف ، دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی ، موافقم که میگوید امروزه " شرایط براه افتادن تدریجی بحث و مذاکره میان کمونیست ها و سوسیال دموکراتها در عین حفظ استقلال هر یک از این جریانات سیاسی ، بوجود می آید . یکی از مهمترین زمینه های که در آن چنین کار مشترکی بخواهی ممکن و لازم است ، تحلیل تئوریک واقعیت است ، پیش بینی مسیر های تکاملی احتمالی و جلب توجه افکار عمومی جهان به مسائلی است شکل می گیرند * " من حاضرم کلمه بکلمه این گفتار را امضا کنم .

وادالاسف : متحدها بالقوه از ردیف جنبش های دموکراتیک جدید که مخاطب این ایده های نو بودند چه عکس العملی نسبت به این مقاله نشان دادند ؟

روبی : محافل دموکراتیک ایتالیا در مجموع از مقاله استقبال کردند . اما در اواسط است است اگر انتقادات بسیار جالبی را که بخشی از نیروهای چپ می کردند ، مسکوت بگذاریم . آنها از ما بخاطر " نوآوری " انتقاد نمی کردند بلکه از آن باهت که ما بنظر آنها بسیار کند و کم تحرک بودیم وقت زیادی را مصروف پروراندن ایده های جدید می ساختیم و آنطور که آنها میل داشتند سرعت بخرج نمی دادیم . اما بخش اعظم این انتقادها پرمحتوا بود . هدف آنها این نبود که کمونیست ها را تخطئه کنند یا نفوذ ما را ضعیف سازند یا وضعی شبیه به آن بوجود آورند . ما این انتقادات را چون تلاش صادقانه ای ارزیابی کردیم که می خواست تجربیات و نتایج تاملات خود را در اختیار ما بگذارد و ما هم برخی از آنها را پذیرفتیم . البته ما در این

زیرنویس صفحه قبل

لنین مجموعه آثار (روسی) جلد ۴۵ ، ص ۱۴۳ ، (آلمانی) جلد ۳۳ ، ص ۳۱۹

* " کمونیست " ۱۹۸۸ / ۲ ص ۱۷

جریان مواضع دیگران را قبول نکردیم بلکه ما وفاداری خود را نسبت به مارکسیسم و کمونیسم حفظ کردیم اما برنامه ای تدوین نمودیم که براساس آن همه بتوانند گرد هم آیند. هدف ما این بود که میدان را برای پیشرفت نه فقط حزب کمونیست ایتالیا بلکه برای پیشرفت جبهه وسیعی، باز کنیم. اما قصد ما در آغاز فهمیده نشد، ظاهراً به این علت که آن را با وضوح کافی تشریح نکردیم. در این راه باید کار بیشتری بکنیم. وظیفه این بود که فرمول های جدید را تکمیل کنیم و کاری کنیم که مخاطبان ما آنرا درست بفهمند.

پس از گذشت دوازده سال

و ادالاسف: دوازده سال از انتشار مقاله شما می گذرد. کدام يك از نظریات شما به تأیید رسید و کدام يك رد شد؟ آیا طرح شما در جریان عمل غنی شد، دقیق تر شد؟
 و روسی: بنظر من جریان عمل صحت و اهمیت اندیشه ما را در اساس و اصول بتأیید رسانید. منظورم این است که ما در آن زمان جهت تحولات را در راه آینده درست فهمیدیم و بعقیده من امروزه لزوم انترناسیونالیسم جدیدی را واضح تر می توان احساس کرد. ولی در عین حال تئوری در این زمان، بویژه در سه چهار سال اخیر چنان پیشرفتی کرده است، چنان اندیشه های بنیادینی تکوین یافته اند که دکتربین "انترناسیونالیسم جدید" می بایست بازتاب دهنده روند عام دانش باشد.

می خواهم در رابطه با این مطلب بر اهمیت ویژه اندیشه جهان سراسر پیوند که عمدتاً توسط حزب کمونیست اتحاد شوروی پروراند شده و بر سیاست علی اتحاد شوروی که بر آن متکی است، تأکید بگذارم. طرح این اندیشه بزرگترین گام تئوری مارکسیستی در سالهای هشتاد بوده است. محتوای این اندیشه بیانگر ملامت عمده ای از واقعیت اجتماعی جهان امروز است. اندیشه^۳ انترناسیونالیسم جدید "بوجهی طبیعی و زنده در این طرح جای می گیرد، اما این اندیشه در عین حال بایست تحت تأثیر آن طرح عمدتاً از منبع استنتاجاتی غنی شود که از شناخت جامع مسائل جهانی امروز برآمده که ما در آن زمان نمی توانستیم ابعاد آن را در تصور بیاوریم.

بعنوان مثال نابرابری شمال و جنوب را در نظر بگیریم. این نابرابری در سالهای هفتاد چندان عمده نبود اما امروز در تناك ترین تضاد در جهان است. هلموت شمیت، صدراعظم پیشین جمهوری فدرال آلمان آن را بمبئی نامید که در بنیاد عمارت جهان گذاشته شده. بعقیده من عیناً همینطور است. بعلاوه این مسئله بسیار پر جنبه و مرکب است. البته درباره بعضی از این جنبه ها بقدر کافی نوشته اند: دیون خارجی، مرگ صدها هزار از گرسنگی. اما در بسیاری از

جنبه های آن بررسی اساسی علمی صورت نگرفته است. بعنوان مثال پدیده مهاجرت - ما هنوز تصور روشنی نداریم که این جنبه مسئله در سرنوشت بشر قرن بیست و یکم چه اهمیتی خواهد داشت. در واقع در اینجا پدیده نفوذ متقابل و درهم آمیختگی خلقها مطرح است. ۲۰، ۳۰ یا پنجاه سال دیگر، هنگامیکه جمعیت زمین به شش یا حتی ۸ میلیارد رسید، این روند هم شدت چشمگیری خواهد داشت. این درهم آمیختگی موجب هم دشواریهای اجتماعی و هم مشکلات فرهنگی می شود: زبانها، عادات و رسوم، مذہب و نژادها متفاوت هستند. حتی هم اینک مهم است که نظرات متفاوت در اینباره با یکدیگر سنجیده شوند و مشترکا برای یافتن امکاناتی برای حل این مسئله تلاش شود.

دید ما در مسئله عاملان مبارزه در راه دگرگونسازی های اجتماعی از بسیاری جهات با گذشته فرق کرده است. در جوار نیروهای سنتی، جنبش های جدیدی بوجود آمده اند و نیروهای سنتی هم دیگر مثل سابق عمل نمی کنند. آگاهی ملی در تمام نظام های اجتماعی در مناطق مختلف جهان بطور چشمگیری قوت گرفته است. اندیشه مذہبی نیروی قابل ملاحظه ای از خود نشان داده است. نفوذ مذہب کاتولیک و گسترش اسلام عواملی هستند که اهمیت اجتماعی بسیار دارند و تئوری امروزین همکاری بین المللی نیروهای صلح و ترقی بهیچوجه نمی تواند آنها را نادیده بگیرد.

می خواهم نکته مهم دیگری از تغییر عاملان تحولات تاریخی ذکر کنم. هنگامیکه برلینگوتر در اواسط سالهای هفتاد برای اولین بار در تاریخ حزب ما مسئله زنان را با تاکید پیش کشید و پیش بینی کرد که این مسئله در پایان قرن ما انقلابی واقعی بوجود خواهد آورد، بسیاری آنرا جدی تلقی نکردند (خود من هم متاسفانه جزو شان بودم) و کسانی هم به طعنه لبخندی تحویل دادند. اما زندگی نشان داد که امروزه این مسئله چه ابعاد عظیمی یافته است. حرف بر سر راه حل های سنتی آزادی زنان، بر سر تساوی حقوق آنها با مردها نیست. مسئله این است که همان تفاوت جنسی بناچار نابرابریهای متعددی را از حیث توان بدنی، فیزیولوژیکی و روانی، از حیث وظایفی که زنان در زندگی روزمره و در پرورش کودکان و غیره دارند، موجب می شود. این وضع ایجاب تحولی را در کل زندگی اجتماعی، سیاسی و معنوی ایجاب می کند. از این وضع در همین آینده نزدیک مسئله ای واقعا جهانگیر و جدی بوجود می آید.

با اینکه جنبش حفاظت محیط زیست را در نظر بگیریم. تا همین سالهای اخیر هم نمی شد در آن جریان قدرتمند آینده ای را تشخیص داد که برآستی ابعاد جهانی بخود می گیرد و اهمیت عام بشری می یابد. بهمین علت در طرحهای ابتدائی "انترناسیونالیسم جدید" جای شایسته ای به آن داده نشده است.

وادالاسف: بی اختیار این سؤال پیش می آید که آیا چارچوب بدوی اندیشه "انترناسیونالیسم

جدید " تنگ تر از آن نشده است که بتواند با زهم قضایای مهم تئوریاتی را در خود جای دهد؟ نباید از این پس واژه " جدیدترین انترناسیونالیسم " را مطرح کرد؟

روسی: البته طرح " اندیشه نوین سیاسی " که در سالهای ۸۰ تدوین شد و توسط میخائیل گابریاچف فعالان به اجرا درمی آید، جامع تر از " انترناسیونالیسم جدید " است. این طرح برداشتهای جدیدی را نه تنها از نیروهای پیشرفت اجتماعی در شرایط کنونی بلکه برخورد های تازه ای را هم نسبت به روابط بین المللی، نسبت به سیستم های اجتماعی متضاد و همپیوند و همزیستی مسالمت آمیز در بر می گیرد که همانطور که دانشمندان شوروی اینک بحسب تاکید می کنند، شکلی از مبارزه بین المللی طبقاتی نیست. اندیشه " انترناسیونالیسم جدید " بطور زنده و فعال در طرح " اندیشه نوین " جای می گیرد و می تواند - بشکل کمی نوسازی شده - یکی از اجزاء آن گردد.

وادالاسف: شما از این بابت آزرده نمی شوید که زمان، ابعاد اندیشه " انترناسیونالیسم جدید " را محدود می کند و آنرا در مقوله جامع تری جای می دهد؟

روسی: نه من از این بابت آزرده نیستم. بویژه از آن جهت که بعقیده من همین سود مندی و نیروی شناخت خلاق این اندیشه به حزب ما امکان داده است واقعیت را دقیقتر بشناسیم، چیزی که بر اساس مواضع پیشین غیرممکن بود. در واقع هم " انترناسیونالیسم جدید " به " جدیدترین " مبدل می شود، بصورت جزئی زنده و فعال سیستم جامع نظرات درمی آید.

سوسیالیسم روندی تکاملی است

وادالاسف: اغلب شنیده می شود که اندیشه " انترناسیونالیسم جدید " در مبارزه بخاطر صلح و برای حل مسائل عالمگیر اهمیت دارد اما ربطی به مبارزه برای سوسیالیسم و انقلاب ندارد. بنابراین حزبی که پایبند چنین اندیشه ای است حزب صلح و انسانگرایی است ولی دیگر حزب انقلاب و سوسیالیسم نیست.

روسی: آری، منم چیزهایی از این قبیل خوانده ام و عقیده دارم که کاملاً غلط است. " انترناسیونالیسم جدید " نه تنها حاصل تاملاتی درباره جهان امروز و مسائل فراگیر آن است بلکه برخاسته از سوسیالیسم و در جستجوی راههای وصول به آن نیز هست. شکل پیشین انترناسیونالیسم سخت با این اندیشه پیوند گرفته بود که " مدل شوروی " در کشورهای مختلف قابل تقلید است. ولی ما قاطعانه با هرگونه کلیشه ای مخالفیم و سعی داریم سوسیالیسم را از سر نو روندی تکاملی بفهمیم - به آن شکل جنبشی را بدیم که نافی جامعه استثماری و از خود بیگانگی

است. این امر در کشورهای مختلف به شیوه های متفاوت صورت می گیرد، برحسب وضعیت تاریخی ای که در آن تحول اجتماعی آغاز می شود و متناسب با سنتهای ملی و ویژگی های فرهنگی. البته سوسیالیسم دارای ویژگی کیفی معینی است اما شاخص این ویژگی بعقیده ما یک سری "قانونمندیهای جهان شمول" نیست بلکه ما می گوئیم شاخص آن "ارزش های عام" است مثل مثلاً دموکراسی، آنها هم بشکل جامع و نامحدود، دموکراسی بدون اما و اگر، حقوق و آزادیهای فردی و گروهی، و اینکه انسان در آن از صورت وسیله درمی آید و به هدف مستقل روند تکاملی تبدیلی می شود و از این قبیل.

"انترناسیونالیسم جدید" بنا بر خصلت خود دقیقاً کوششی است برای رسیدن به این "ارزش های عام". بنابراین روی گردانی از سوسیالیسم بهیچوجه مطرح نیست. ما به تمام و کمال حزب انقلاب هم می مانیم. فقط باید امروزه از این خصلت انقلابی برداشت دیگری داشت تا مثلاً در آغاز قرن بیستم. امروزه اکثریت عظیم مارکسیست ها قبول دارند که مبارزه برای بقای بشریت، علیه میلیتاریسم، برای نظام جدید اقتصاد بین المللی، برای رشد و توسعه از طریق خلع سلاح، بخاطر حفاظت محیط زیست - یعنی بخاطر آن چیزهایی که سمگیری "انترناسیونالیسم جدید" را تعیین کرده است - ماهیتاً وظیفه ای انقلابی است. همانطور که مبارزه بخاطر رفاه ها، برای دگرگونسازی ساختاری اساسی در کشورهای سرمایه داری پیشرفته، بخاطر تحول دموکراتیک، آلترناتیو دموکراتیک و وظیفه ای انقلابی است.

امروزه دگرگونسازی مبتنی بر اندیشه نوین هم که در اتحاد شوروی صورت می گیرد، انقلابی است. رفقای شوروی هم روند دگرگونسازی را در کشورشان و هم سیاست خارجی آن را انقلابی می شمارند و بعقیده من کاملاً بحق. متأسفانه تمام نیروهای جنبش بین المللی کارگری و جنبش های آزاد بیخبر استراتژی خود را بر مبنای اندیشه نوین سیاسی دنبال نمی کنند. کسانی می پندارند برگزیدن این استراتژی بمعنای چشم پوشی از مبارزه طبقاتی در تئوری و عمل است. البته ما عقیده دیگری داریم. ما معتقدیم که صلح، تشنج زدائی، همکاری سیاسی و فرهنگی خلقها - بهترین و مناسب ترین شرایط را جهت مبارزه بخاطر ترقی اجتماعی و در دورنمای آن جهت سوسیالیسم در تمام کشورهای جهان فراهم می آورد.

کسانی تمایل به این دارند که واقعیت امروز را بکمک فرمول های "انقلابی" زمانهای قدیم ارزیابی کنند و اندیشه سیاسی نوین را "روزیونیسیم" می شمارند. ولی من عقیده دارم که ما کاملاً حق داریم آنرا در دنباله کامل سازی خلاق اندیشه های انقلابی مارکسیسم برای جهان امروز بدانیم.

وادالاسف: حالا بنظر شما مرز میان کامل سازی خلاق و روزیونیسیم چطور ترسیم می شود؟ ادامه

تکامل بمعنی پروراندن تزه‌های جدید و تجدید نظر در تزه‌های قدیم است. باین ترتیب بسادگی می‌توان "رویزیونیست" قلمداد شد.

روبیسی: بمعنیه من رویونیسم با انکار لزوم سوسیالیسم و نفی امکانات اصولی آن ملازم است. در غرب اندیشمندان بسیاری هستند که خود را از زمره ترقیخواهان می‌دانند اما عقیده دارند که اندیشه سوسیالیسم در تاریخ شکست خورده است، باید آن را رها کرد و راه‌های دیگری جهت رشد مترقیانه بشریت جست. من یقین دارم که اینطور نیست. تنها بعضی از فرم‌ها و روش‌های عملی کردن اندیشه سوسیالیستی مجاب‌کننده نبوده است. در نتیجه باید راه‌های جدید بهتری برای تحقق آن جست، لازم است انتقادی اساسی و سازنده از اشتباهات و ناملرادی‌هایی که وجود داشته، بعمل آورد. حال اگر ما در این تلاش خود تعدادی از اصول تئوریائی پیشین را در معرض سؤال می‌بریم و بسیاری از ارزیابی‌های تجربیات گذشته را مجدداً آزمایشیم آنوقت يك چنین "تجدید نظری" سودمند است. لئین بنا بر این مفهوم والا و مثبت کلمه بزرگترین "رویزیونیست" بوده است همانطور که امروز گارباچف است که پیشنهاد می‌کند، مواضع گذشته را نقادانه کنار بگذارند، راه حل‌های مدرن امروزی را تدوین کنند و تلاش داشته باشند که نیروهای هوشمند جهان را در بررسی و حل مسائل اندیشه نوین و بازرسی و کنترل آن در عمل دخالت دهند. خود این دقیقاً تکلیفی است جهت کامل سازی خلاق مارکسیسم.

وادالاسف: سعی کنیم در خاتمه تاریخ پیدایش و تکامل آنچه را که اندیشه "انترناسیونالیسم جدید" را ساخته است در کلماتی موجز بیان کنیم: آیا "انترناسیونالیسم جدید درامی خوش فرجام بوده است؟"

روبیسی: بله، تا اندازه‌ای. اما دقیق تر آنست که بگوئیم: "درامی است که قطعه پایانش هنوز نوشته نشده است".



باین ترتیب انشعاب فیصله یافت

ایگناسیو گالگو

عضو کمیسیون سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اسپانیا

فرانسیسکو پالرو

عضو کمیسیون سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست اسپانیا

چهاردهم ژانویه گذشته در مادرید کنگره وحدت کمونیستهای اسپانیا برگزار گردید که طی آن تصمیم گرفته شد حزب کمونیست اسپانیا و هیئتی از حزب کمونیست خلقهای اسپانیا که در رأس آن ایگناسیو گالگو، صدر آن حزب، قرار داشت متحد شوند. حزب نام تاریخی خود را حفظ کرد. ما متن مصاحبه‌های را منتشر می‌کنیم که در آن علل انشعاب و مسائل و امکانات فیصله‌آن بررسی می‌شود.

— برای آنکه خوانندگان بهتر بتوانند تصویری از — برسپهل تشبیه بگوئیم — جهان بازبازرسی سلامت حزب کمونیست اسپانیا بدست آورند، لطفاً علائم این بیماری را که حزب در اواخر سال‌های ۷۰ و اوایل سالهای ۸۰ بدان مبتلا شد، شرح دهید.

ایگناسیو گالگو: این بیماری که انشعاب نام دارد باین علت توانست در کالبد حزب ریشه بدواند که حزب در نتیجه اختلاف عقیده عمیق میان کمونیست‌ها درباره بسیاری مسائل مهم سیاست داخلی کشور ما و مسائل بین‌المللی ضعیف شده بود. منازعات پس از کنگره نهم حزب کمونیست اسپانیا در سال ۱۹۷۸ شروع شد و چند سال ادامه یافت. ما خود را گرفتار بحث‌های بی‌انتها کرده بودیم و توجه نداشتیم که چطور از نفوذ حزب کاسته می‌شود. ما در انتخابات ۱۹۸۲ مجلس یک میلیون رای از دست دادیم. در آن زمان همه از خود می‌پرسیدند که چه اتفاق افتاده است. مثلاً من عقیده داشتم — و علناً هم می‌گفتم — علت بحران آن است که اصول مارکسیسم — لنینیسم بدست فراموشی سپرده شده است و حزب به یک ردیف تزهائی تعالی نشان می‌دهد که ماهیت او پروکونیستی دارد. طبیعی است که مسئله فقط برسر این معنا نبود. هیچکدام ما

نمی‌توانیم ادعا کنیم و من خودم را هم مستثاء نمی‌دانم، که برای حل مشکلات به‌ترین روش را انتخاب کردیم. اغلب احساسات بر ما چیره می‌شد و نتیجتاً اختلافات ایدئولوژیکی بر مناسبات مبارزاتی ما نیز تاثیر می‌گذاشت. برای من این سؤال مطرح شد که از حزب خارج شوم یا در آن بمانم. اخراج بسیاری از کادرها و اعضا در کاتالونیا و جاهای دیگر از حزب در تصمیم من موثر بود. باین ترتیب انشعاب شروع شد.

گذشته از این می‌خواستم موضوع دیگری را هم ذکر کنم که آنهم کم اهمیت نیست. در آن سالها من با سیاستی که گروه سانتیاگو کاریلو در برخورد با اتحاد شوروی و برخی دیگر از کشورهای سوسیالیستی بکار می‌برد، قاطعانه مخالفت می‌کردم. اتهاماتی که باین کشورها وارد می‌آمد در چنان شکل غیرقابل قبولی مطرح می‌شد که احساس می‌شد که انتقادات از عقل سلیم بدور است. آنچه آنها می‌گفتند به‌تعمد نادرست نبود. پدیده‌های منفی در کشورهای سوسیالیستی بسیاری را ناراحت می‌کند. اما من در مقام انتقاد از خود اعتراف می‌کنم که آن زمان گزندگی این انتقادات را تقویت دشمن طبقاتی و خیانت به مناسبات سالیان در زمان با اتحاد شوروی می‌دانستم. من این جریان را با چنان قاطعیتی رد می‌کردم که فکر می‌کنم شهرت "شوروی گرائی" تا آخر عمر روی من بماند. در حالیکه من چیزی نیستم جز یک کمونیست، نه "شوروی گرا" هستم و نه "شوروی ستیز".

از دیدگاه امروز که می‌نگریم گاه چنین بنظر می‌رسد که ما اعضای حزب کمونیست اسپانیا از تمام امکانات برای برون رفت از بحران بهره نگرقتیم، از جمله از طریق بحث. اما بعد معلوم شد که با درآمدن ما از حزب بحث‌ها و کشمکش‌ها خاتمه نمی‌یافت. چندی پس از آن بسیاری از اعضا همراه با کاریلو از حزب بیرون آمدند. خلاصه من مجموع این روند را بحرانی می‌دانم که در حزب ما بویژه بدان جهت در گرفت و باین شکل خاص فقط برای حزب ما درآمد که ما نتوانستیم روش صحیح گفتگو و جدل را بیابیم.

فرانسیمکو پالرو: بله، انشعاب بطور غیرمنتظره پیش نیامد. روند تفریق و تمایز در حزب کمونیست اسپانیا از سال ۱۹۷۷ شروع شد. رفقائی از حزب درآمدند زیرا از وضعیت کاملاً غیرطبیعی آن ناراضی بودند. در آن زمان روشهایی بکار برده می‌شد که جایی برای مباحثه باقی نمی‌گذاشت و اصول و موازین سانترالیسم دموکراتیک را نادیده می‌گرفت و حتی به سانترالیسم بوروکراتیک در بدترین شکل آن میدان می‌داد. در عمل اختلاف عقیده با گروه رهبری خود بخود به اخراج از حزب می‌انجامید. در نتیجه و سرانجام حزب بطور جدی ضعیف شد و سازمان دیگری از کمونیستها بوجود آمد. ما بعدها این شیوه عمل را بررسی کردیم و جنبه‌های منفی آن را متذکر شدیم: امر و نهی مشروعیات یافته از بالا، جدائی حزب از توده‌ها، ضعف تئوریک.

عوامل بین‌المللی بویژه وضع در جنبش کمونیستی نیز بر حدت بحران تاثیر می‌گذاشت. رفیق

گالگو حق دارد و قتیکه می گوید انتقاد ما بر کشورهای سوسیالیستی اغلب فوق العاده تند و مطلق بود و بشیوه هایی که از ارتباط موضوعی بیرون می افتاد ، صورت می گرفت . اما يك چنین ناشکیبائی در آن زمان شاخص بخش چشمگیری از جنبش کمونیستی می شد . بیاد بیاوریم : هرچند علنا ابراز نمی کردند ولی مدل خاصی از جامعه سوسیالیستی ارجح دانسته می شد و هر کمونیستی که طور دیگری می اندیشید مطرود و منکوب می شد و حتی تمامی چند حزب را از خانواده احزاب کمونیستی اخراج کردند .

اخیرا به سندی برخوردیم که در ژوئن ۱۹۷۲ به ابتکار گروهی از رفقای باصلاح وفادار به مسکو از طرف کمیته مرکزی حزب کمونیست اسپانیا به تصویب رسیده بود . در ضمن اشاره کم که د ولروس ایباروری و ایکناسیو گالگو از جمله امضاء کنندگان بودند . در این سند در رابطه با مقاله ای که در "عصر جدید" چاپ شده و تاس هم آنرا پخش کرده بود ، به مداخله حزب کمونیست اتحاد شوروی اعتراض کرده و از حق خود در پروراندن اندیشه هایی درباره راهد ماکراتیک به سوسیالیسم در اسپانیا دفاع شده بود . حال شادی ما را از این بابت تصور کنید که پس از سالهای متمادی میخائیل گارباچف طی دیدار خود از یوگسلاوی اظهار داشت که هیچ مدل واحد تصویب شده ای برای سوسیالیسم وجود ندارد و هر حزب مطابق ویژگی های ملی خود باید عمل کند !

ما زمانی نه تنها اوضاعی را که منجر به انشعاب گردید بلکه مجموعه علل و عواملی که باعث کاهش نفوذ و تعداد اعضای حزب کمونیست اسپانیا شد ، بدقت بررسی خواهیم کرد . اما امروزه مهم آن است که این حرف را که بعقیده من هرگز نمی بایست فراموش می کردیم ، به کرسی بنشانیم : ما کمونیست های اسپانیا می توانیم علیرغم نظرات مختلف راجع به مسائل مشخص همه به يك حزب تعلق داشته باشیم و در کنار هم کار کنیم .

— انشعاب در جنبش کمونیستی اسپانیا چه تاثیری بر اوضاع کشور ، بر مبارزه زحمتکشان و نفوذ کمونیست ها در جامعه داشت ؟

گالگو : تاثیری بسیار منفی . البته می توان کار را ساده گرفت و مسئولیت تمام پدیده های منفی را به گردن زحمتکشان کشور انداخت و یا بخشی از تقصیر را هم ناشی از حزب کارگری سوسیالیستی دانست . اما واقعیت این است که بسیاری از مردم مرتقی ، میلیونها اسپانیایی که بخاطر تحولات جدی اجتماعی و دموکراتیزه شدن جامعه تلاش می کردند نه تنها اعتماد خود را به حزب کمونیست اسپانیا از دست دادند بلکه سازمان چپ جانشینی هم برای آن نداشتند .

* منظور مقاله ای است در "عصر جدید" درباره کتاب کاریلو تحت عنوان "کمونیسم اروپائی و حکومت" . (تحریریه)

پالرو : انشعاب روی زحمتکشان و بر کل جامعه اسپانیا تاثیر فوق العاده بدی گذاشت. پس از انشعاب بود که دولت گنزالس امکان یافت سیاست راست روانه ای را پیش گیرد که در وضع دیگری امکان پذیر نبود .

حال ببینیم قدرت و نفوذ حزب کمونیست اسپانیا در چه مرتبه ای بود . حزب ما مقارن پایان دیکتاتوری فرانکو مهمترین سازمان از میان نیروهای مخالف محسوب می شد ؛ در انتخابات پارلمان در سال ۱۹۷۹ تقریباً دو میلیون رای و ۲۳ نماینده در پارلمان داشت . اما در انتخابات بعدی فقط پس از گذشت سه سال شکست سختی خورد بطوریکه فقط چهار نماینده داشت . علاوه بر این - و این خود جای تاسف بیشتری است - ما طی چهار، پنج سال شاید ۹ درصد نیرویمان را در مباحثات و جدلهای بیپهوه تلف کردیم و زمینه مناسبی برای سیاست های راست روانه فراهم ساختیم و باعث شدیم کسانی قد علم کنند که ورشکستگی و محو کامل جنبش کمونیستی را در اسپانیا پیشگویی می کردند . ما عیناً به چنین وضعی افتاده بودیم و میدان بدست راست ها افتاده بود که می توانستند بمیل خود هر کار بکنند .

گالگو : می خواستم هنوز علاوه کنم که انشعاب تصمیم گیری بسیاری از مردم را دشوار می نمود یا مانع آنها می شد که به کمونیستها نزدیک شوند . آنها حزب را در وضع عادی نمی یافتند لذا در موضع انتظار می ماندند و حاضر نبودند وارد آن شوند . کمونیستهای از این قبیل در اسپانیا بدون کارت عضویت حزب به کمیسیونهای کارگری و سایر سازمانهایی می پیوستند که در آنها کار فعالانه کمونیستها محسوس بود . بعلاوه بسیاری از اعضای حزب هم وظایف خود را آنطور که باید جدی نمی گرفتند و صبر می کردند تا وضع روشن شود .

پالرو : من می خواستم این مطلب را باز کر نمونه ای تصویر کنم ، از اینجا معلوم می شود که اینک وضع چطور رومه بهبود می رود . طی جریان وحدت ما توانستیم تعداد اعضای خود را در دانشگاه مادرید و پراهر کنیم ، اینها کسانی بودند که خود را کمونیست می دانستند اما به علت انشعاب به حزب نمی آمدند .

- با وجود این سرانجام تلاشهای وحدت طلبانه بر تظاهرات گریز از مرکز فائق آمد . چند شوارپهای

در مسیر جریان وحدت وجود داشت و چه عوالمی به حل آنها کمک کرد ؟

گالگو : جائیکه کار کمونیستها به انشعاب می کشد ، آنوقت ناگزیر تمایل به حفظ آن هم بوجود می آید . از طرفی مناسبات سالیان دراز بهم می خورد ، دوستی های قدیم در هم میشکند و از طرف دیگر عادات نوی پدیدار می شود ، دلالی می جویند تا حقانیت انشعاب را به اثبات رسانند و تثبیت کنند . به مبارزه با یکدیگر برمی خیزند . حتی درجائی " دشمن " را سراغ می کنند که اصلاً وجود ندارد . این عادات مانع تلاشهای وحدت طلبانه می شود . ماهمه در بیانیه های

خود تاکید می کردیم که خواهان وحدت هستیم، اما هرکس برداشت دیگری از این معنا داشت و می خواست گروه دشمن را ببلعد و "دژ" خود را مستحکم سازد، قوی تر از دیگری شود.

اما بنظر من انشعاب فقط با تجربیات تلخ همراه نبود. در برخی لحظات هم احساس رضایتی در ما ایجاد می شد زیرا می دانستیم که نهایتاً سرورکار ما با همفکرانمان است. در عین حال اندیشه سرنوشت حزب ما را عذاب می داد. بی جهت نبود که ما از همان اوان جدائی تشکیلاتی خواستیم کنگره وحدت برگزار شود و احیاء مجد حزب را بر اساس مارکسیسم - لنینیسم مطرح می کردیم. اما کشفش همچنان ادامه داشت تا اینکه زمان نزدیکی مواضع در یک مسئله سیاسی فرارسید. منظورم ایجاد ائتلاف چپ متحد است که هر دو حزب در آن فعالیت داشتند*. مادر کنار هم مبارزه انتخاباتی را پیش می بردیم، تحت شرایط جدید یکدیگر را بهتر شناختیم و بتدریج فهمیدیم که وحدت ممکن و لازم است. ما همچنین نفوذ توده ها را هم احساس می کردیم. در حالی که حزب کمونیست همچنان منسحب بود، وحدت در جنبش کارگری قوت می گرفت. زحمتکشان احتیاج به وحدت داشتند و این برای همه ما کمک بزرگی بود. بدون اغراق می توان گفت که طبقه کارگر، زحمتکشان و جنبش خلق ما را به وحدت بیدرنگ موظف می داشتند.

پالرو: می خواستم تاکید کنم که تمایل به وحدت فقط با زتاب خواست کمونیستها نبود بلکه ضروریات ناشی از اوضاع اسپانیا را هم منعکس می کرد. توده های مردم بودند که ما را در جامعه ای که سنتهای عمیق ترقیخواهانه و نیروهای چپ آتیه داری دارد به وحدت تکلیف می کردند.

دو راه برای فیصل دادن انشعاب وجود داشت. یکی اینکه توافقی بین دو رهبری حاصل شود و مسئولیت های ارگانهای رهبری بر اساس آن تقسیم گردد. راه دوم با دشواریهای بس بزرگتری همراه بود: یعنی در تمام سطوح و همه زمینه ها ایجاد وحدتی واقعی را آغاز کنیم. ما تصمیم گرفتیم راه دوم را برویم. تلاش در راه وحدت در فعالیت مشترک بروز می کرد، در سند یکاها، در بحث و فحص مسائل سیاسی، مسائل نظری اقتصادی و اجتماعی و در همکاریهایی که در چارچوب ائتلاف چپ در جریان انتخابات پارلمان، شهرداریها و پارلمان اروپا، نمایان می شد. تماسهای همه روزه و فعالیت عملی ما را باین نتیجه رساندند که وحدت تشکیلاتی امکان پذیر است.

همانطور که می دانیم سند وحدت که در کنگره ژانویه به تصویب رسید، کار پایه سیاسی واید تئولوزیک جریان همگرایی بود* بنظر شما اهمیت اصلی این سند در چیست؟

پالرو: این سند حاصل و سنتز کار شدیدی است که نمایندگان دو حزب طی سه سال انجام * تا برگزاری کنگره وحدت در سال ۱۹۸۹، حزب کمونیست اسپانیا، حزب کمونیست خلقهای اسپانیا، حزب سوسیالیستی عمل و سازمان جمهورخواهان چپ در ائتلاف چپ متحد عضویت داشتند. (تحریریه)

دادند. کمیته مرکزی حزب کمونیست اسپانیا سند تنظیم شده از سوی کمیسیون نگارش را پس از مباحثات وافر تنها بایک رای مخالف بتصویب رسانید. یک چنین وحدت آرائی در زمانهای اخیر هرگز در کمیته مرکزی نظیر نداشته است. این بیانگر آن است که در این سند تقریباً تمام اندیشه‌ها و پیشنهاد های مشخص ما بازتاب یافته است. طبیعی است که تعداد یاز رفا با برخی از مواد سند موافق نبودند. اما حصول وحدت کلمه گاه در حکم محال است.

بنظر من مهمترین مطلب روح خلاق این منشور وحدت است که در آن برداشت کمونیست‌ها از جامعه امروز اسپانیا و از طبقه کارگر تشریح شده است. در این باره که آنها خودشان را چگونه ارزیابی می‌کنند سخن کمتری رفته است؛ زیرا مراد خود حزب نیست بلکه حزب وسیله ایست برای دگرگونسازی اجتماع. در این سند مجدداً تاکید می‌شود که: ما کمونیست هستیم و بنابراین خود را وارث اندیشه های مارکس، انگلس، لنین و دیگر اندیشمندان انقلابی می‌دانیم. یک حزب کمونیستی حق ندارد سنتها و ریشه های تاریخی خود را منکر شود. برعکس حزب باید هویت آنها را حفظ کند و بهترین تجربه های جنبش بین‌المللی کمونیستی را بطور خلاق از آن خود سازد. در عین حال ما بر همبستگی خود با دگرگونسازی در اتحاد شوروی و اصلاحاتی که در دیگر کشورهای سوسیالیستی انجام می‌گیرد، تاکید می‌ورزیم. ما تحولات جدید را در اروپای سرمایه داری تحلیل می‌کنیم و مدافع چنان سیاست ائتلافی هستیم که به کمونیستها، مشخصاً به حزب ما، امکان می‌دهد از "قلعه محصور" (گتو) خود بیرون بیاید و یک آلترناتیو حکومتی، اجتماعی را بوجود آورد که در صورت بدست گرفتن قدرت حکومت بتواند به آن تحقق بخشد.

بدون شك در آینده نیز بین ما مباحثات شدید از مواضع متخالف وجود خواهد داشت اما اینها دیگر اختلافاتی نخواهند بود که میان رفقای که تا ۱۴ ژانویه به حزب کمونیست خلق های اسپانیا یا به حزب کمونیست اسپانیا تعلق داشتند جریان داشت بلکه برخورد عقاید مبارزان یک حزب کمونیستی خواهد بود. تنها زندگی و مباحثات تئوریک است که به کشف حقیقت می‌انجامد. گالگو: من بخصوص می‌خواستم صفت خلاق مباحثاتی را برجسته کنم که این سند حاصل آن است. درباره مسائل حادی که برای ما کمونیستهای اسپانیایی وجود داشت از جمله: مارکسیسم، لنینیسم، انقلاب اکتبر - به شیوه ای بحث می‌شد که در گذشته هرگز سابقه نداشت. تا همین چندی پیش هرکس عقیده خود را مطلقاً صحیح و سخنان خود را حقیقت محض می‌دانست اما در این مباحثات واقعاً رفیقانه گفتگو می‌شد. این دیگر کشمکش نبود بلکه جستجوی همگانی برای یافتن مواضع معقول در مقابل مسائل مشخص بود.

بعلاوه می‌خواستم یاد آور شوم که در جوار اسناد اصلی اسناد متعددی در سطوح زیرین در ایالات و ولایات به تصویب رسیده است. سازمانهای حزبی دقیقاً در تمام سطوح کار پایه خود را

برای وحدت پروراندند و بنابراین مبالغه نیست اگر بگویم که اکثریت عظیم کمونیست‌ها سند مصوب کنگره را حاصل تاملات و بحث‌های خود می‌دانند.

— عامل بین‌المللی بویژه وضع نامساعد جنبش کمونیستی اواخر سالهای ۷۰ و اوائل سالهای ۸۰، همانطور که گفتید، تأثیری منفی بر بحران حزب کمونیست اسپانیا داشت. اما از آن زمان تا کنون تحولات بسیاری در جهان رخ داده است، آنها در جهت بهبود آنها این تحولات نیز جریان وحدت شما تأثیر گذاشته؟ گالگو: درگیریهایی جنبش بین‌المللی کمونیستی در واقع بر اوضاع حزب ما تأثیر گذاشته اند هر چند که علت اصلی بروز انشعاب نبودند. هنگامیکه در اتحاد شوروی برنامه‌های پرسترویکا شروع شد آنوقت تأثیرگذاری عامل خارجی نیز آغاز به تغییر کرد.

ما از برکت رفرم‌های متهورانه و ابتکارات همه جانبه بین‌المللی حزب کمونیست اتحاد شوروی و سایر احزاب برادر حکومت‌کننده، اعتماد بنفس خود را تقویت کردیم، آنها در زمانی که کمونیستهای اسپانیایی به جریانهای " هوادار شوروی" و " ضد شوروی" منقسم شده بودند (در ضمن خود ما هرگز چنین عنوانهایی بخود نمی‌دادیم). بالاخره لحظه‌ای که مدتها انتظارش را می‌کشیدیم فرا رسید: احساسی نیرومند در جامعه ما باز فراگیر شد که با بهترین سنتهای مردم اسپانیا در مساز است — هواداری از سوسیالیسم — طبیعی است که از این بابت شرایط مساعدتری برای ایجاد مناسبات میان حزب کمونیست اسپانیا و حزب کمونیست خلقهای اسپانیا فراهم آمد. این وضع کمک عمده‌ای بود برای حل مسائلی که به سیاست بین‌المللی مربوط می‌شد. خلاصه ما تأثیر مثبت آنچه را که پرسترویکا نامیده می‌شود، احساس کردیم.

البته این بدان معنا نبود که دیگر مسئله‌ای وجود نداشت و مشکلات جدیدی پیش نیامد. مثلاً در گذشته در اسپانیا شایع بود که اتحاد شوروی کشوری غیردموکراتیک است. من چنین نظری را قاطعانه رد می‌کردم و بر این عقیده بودم که نظام اجتماعی شوروی دموکراتیک‌ترین نظام در اجتماع است. اما امروز می‌بینیم که دموکراسی در اتحاد شوروی کامل نبوده است و اینک برای توسعه ابعاد آن تلاش زیاد می‌شود.

ما در اسپانیا در عملی کردن اندیشه‌های خود موفقیت بیشتری بدست می‌آوردیم اگر که این اندیشه‌ها در کشورهای سوسیالیستی نه تنها با ملاکهای سیاسی بلکه باعتبار ارتقاء سطح زندگی مردم تحکیم می‌شدند. من آرزو دارم که پرسترویکا به اهداف خود نایل آید و در نتیجه وضع از این بابت هم اساساً تغییر کند.

پالرو: من می‌خواستم مطلب را بطور خلاصه بیان کنم: ایجاد جو جدیدی در جنبش بین‌المللی کمونیستی به تحکیم استقلال تمام احزاب می‌انجامد و این بما هم کمک میکند راههای مناسبی جهت حل مسائل مردم اسپانیا بیابیم. این وضع در عین حال کمک خواهد کرد

که ما به هدف دیگری یعنی همکاری فعالانه تر احزاب کمونیستی، برسیم. ما درجوی پرشکيب و مناسبات حسنه متقابل اشکال موثرتر همکاری را خواهیم یافت، بطوریکه کار مشترک ما در بهترین شکل ممکن پیش خواهد رفت.

— کنگره وحدت دیگر جزو تاریخ شده است. این کنگره برای حزب کمونیست اسپانیا نقطه پایان خط بود یا نقطه شروع حرکت؟ درونمای روند وحدت را چگونه می بینید؟ هم اینک نیز کمونیست هائی که خارج از حزب مانده اند تعداد کمی نیستند؛ عده ای هنوز طرفدار کاریلو هستند، دیگران همچنان زیر پرچم حزب کمونیست خلقهای اسپانیا فعالیت می کنند.

گالگو: کنگره وحدت در عین حال نقطه پایان و نقطه آغاز بود. نقطه پایان بود از آنجا که همراه آن مرحله بسیار مهمی از ایجاد دوباره وحدت ما به پایان رسید. نقطه آغاز بود زیرا که ما اینک به مرحله کیفیتآجدیدی از تکامل خود رسیده ایم که در آن مراجع حزبی از این قبیل دیگر ضرورت ندارد.

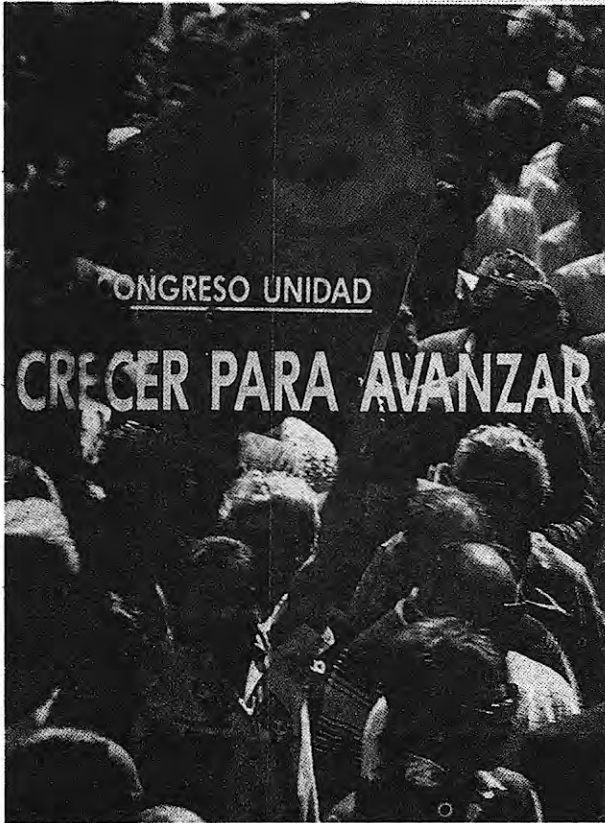
پس از کنگره نیز نمی توان از وحدت کامل یا مطلق سخن گفت. هنوز هم خارج از صفوف حزب ما گروههایی یا حتی سازمانهای کوچکی از کمونیستها هستند که عقیده دارند شرایط وحدت هنوز فراهم نشده است. ولی ما همچنان کوشش داریم که همه — هم رفقائی که هنوز در حزب کمونیست خلقهای اسپانیا مانده اند و هم طرفداران کاریلو — در صورتیکه بخواهند — بتوانند به حزب بپیوندند. این ادعا که شرایط ایجاد وحدت در اسپانیا هنوز فراهم نشده است بیانگسر نزدیک بینی سیاسی است.

پالرو: من کنگره را نه نقطه پایان و نه نقطه آغاز می نامم بلکه واژه ای را از علم هند سه مناسب تر می دانم: نقطه راس یک سهمی. جریان وحدت از مدت ها پیش شروع شده بود، در ۱۴ ژانویه به نقطه اوج خود رسید اما این روند همچنان ادامه دارد. باید در نهایت وضوح گفت که کنگره وحدت دیگری نمی تواند وجود داشته باشد. در غیر اینصورت مردم اسپانیا دیگر ما را جدی نخواهند گرفت.

پس از کنگره درهای حزب بروی تمام رفقائی که بیرون از حزب کمونیست اسپانیا مانده اند باز است. هرکس می تواند برحسب استعداد، تجربه و دانشش جایی بیاید. من یقین دارم که دیر یا زود سایر رفقا نیز بما خواهند پیوست. تکرار می کنم: برای همه جا هست همینطور هم برای کاریلو اگر مایل باشد. فقط، هرکس که به حزب کمونیست اسپانیا وارد می شود باید بداند که حزب ما در راستای خط شی استراتژیک مصوب کنگره حرکت خواهد کرد.

ما امید داریم که پس از کنگره ما در عرصه بین المللی نیز وضعی که چندین سال باعث ناراحتی ما بود، — رسمیت داشتن چند حزب کمونیست در اسپانیا — پایان پذیرد. بعقیده ما اینک وضع

از این حیث عادی شده است و ما امید داریم که تمام احزاب وابسته به جنبش بین‌المللی کمونیستی شرایط تغییر یافته را در نظر خواهند گرفت.



کنگره وحدت

نیرومند شویم تا در راه آینده پیش برویم

در کوستاریکا يك جنبه میهنی تشکیل شده است که در انتخابات آئند ه شرکت خواهد کرد . شرکت کنندگان در این جنبه عبارتند از : حزب پیشگام خلق کوستاریکا ، جنبه وسیع دموکراتیک ، بسیاری از سیاستمداران نامدار ، رهبران سازمانهای توده ای ، روشنفکران . ورود به جنبه میهنی برای کلیه علاقمندان آزاد است .

نیروهای چپ یونان و از جمله حزب کمونیست یونان با تاسیس ایستگاه رادیویی "چسپ" در آتن پیروزی مهمی در مبارزه با انحصارگری رسانه های گروهی بدست آوردند . به گفته فلوراکیس ، دبیرکل حزب کمونیست یونان ، این فرستنده بعنوان بلندگوی نیروهای چپ به ائتلاف آنها کمک خواهد کرد و بیانگر آرزوها و منافع خلق خواهد بود .

بنابه گفته زائو زیانگ ، دبیرکل کمیته مرکزی حزب کمونیست چین ، رفقم های سیاسی از طریق بهبود همکاری با احزاب مختلف کشور تحت رهبری حزب کمونیست و نیز از طریق مشاوره با آنها ، تشریح خواهد شد . همکاری و مشاوره میان احزاب مختلف سودمندی خود را نشان داده است . زائو زیانگ در عین حال تاکید کرده که ضروری است چارچوب استواری بر اساس تنظیمات قانونی جهت اشتراك مساعی احزاب دموکراتیک چین فراهم آید .

روند جهش وار انقلاب علمی - فنی ، تغییر ساختار طبقه کارگر در کشورهای پیشرفته واقعاً جدید مرتبط با شکل گیری مسائل عالمگیر را باید عمیقاً بررسی کرد و از آنها استنتاجات جدی و اساسی جهت تدوین استراتژی جنبش کمونیستی در مرحله کنونی تحولات در فعل و انفعالات بین المللی ، بدست آورد . میخائیل گابریلوف در ملاقاتی با هربرت میس ، صدر حزب کمونیست آلمان در ۵ دسامبر ۱۹۸۸ در مسکو در این باره مذاکره کردند . طرفین مذاکره متفقاً عقیده داشتند که تمام احزاب ، کل جنبش کمونیستی و همه زحمتکشان به چنین بررسی و تحلیلی احتیاج دارند . در حال حاضر در جنبش کمونیستی بحث در گرفته است و این طبیعی است . کمونیست ها نباید در کار تئوری عقب بمانند .

حزب کمونیست هند (مارکسیستی) ۴۶۵۰۰۰ عضو دارد . اعضای سازمانهای توده ای نزدیک به ۲۳۲۶ نفر هستند . ح . ک . ه . د . (م) توانسته است در سه سال گذشته تعداد اعضای خود را با ۱۰۰۰۰ نفر افزایش دهد . نمایندگان این حزب در پارلمانهای دوازده ایالت متحد بحضور دارند ، ۲۲ کرسی در مجلس عوام و ۱۶ کرسی در مجلس اعیان پارلمان از آن این حزب است . حزب مذکور ۷ روزنامه و ۱۰ مجله هفتگی و فصلنامه ای در موضوعات نظری منتشر می کند . این آثار توسط هفته نامه "Peoples Democracy" که وابسته به ح . ک . ه . د . (م) است منتشر شده است .

هیئت تحریریه و شورای تحریریه مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" از نمایندگان احزاب کمونیستی و کارگری کشورهای زیر ترکیب شده است :

آرژانتین - اتحاد جماهیر شوروی - اردن - اروگوئه - اسپانیا - اسرائیل -
 اطریش - اکوادور - الجزایر - السالوادور - اندونزی - ایالات متحده آمریکا -
 ایران - ایرلند - یمن - بریتانیا - کبیر - بلژیک - بلغارستان - بلیوی - پاراگوئه -
 پاناما - پرتغال - پرو - ترکیه - جامائیکا - جمهوری آفریقای جنوبی - جمهوری
 دمکراتیک آلمان - جمهوری دمکراتیک خلق کره - جمهوری دمکراتیک خلق یمن -
 جمهوری دومینیکن - جمهوری فدرال آلمان - چکسلواکی - دانمارک - رومانی -
 ژاپن - سریلانکا - سنگال - سوئد - سوریه - سوئیس - شیلی - عراق -
 عربستان سعودی - فرانسه - فلسطین - فنلاند - فیلیپین - قبرس - کانادا -
 کستاریکا - کلمبیا - کوبا - گواتمالا - گویان - لبنان - لسوتو - لوکزامبورگ -
 لهستان - مجارستان - مراکش - مصر - مغولستان - مکزیک - ونزوئلا - ویتنام -
 هندوراس - هندوستان - یونان .

مجله "مسائل بین المللی" که هر دو ماه یکبار انتشار می یابد، به تشریح مسائل تئوریک و سیاسی جنبش جهانی کمونیستی و کارگری اختصاص دارد . مندرجات این مجله از میان مقالات مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" که نشریه تئوریک و اطلاعاتی احزاب کمونیست و کارگری و منعکس کننده نظریات و اندیشه های آنانست ، انتخاب و ترجمه می شود .

در این شماره منتخبی از مقالات شماره های ۳ و ۴ ، مارس و آوریل سال ۱۹۸۹ مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" بچاپ رسیده است .

مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" می کوشد محیط آزادی باشد برای تبادل نظر و تجربه میان کمونیستها و نیز سایر نیروهائی که از تحکیم مبانی صلح و پیشرفت اجتماعی دفاع می کنند . بی شک این سیاست در مندرجات "مسائل بین المللی" نیز بازتاب می یابد . بدیهی است خوانندگان برای آگاهی از مواضع هر حزب در هر مورد باید به ارگانهها و اسناد همان حزب رجوع کنند .

PROBLEMS OF
 PEACE AND SOCIALISM

Theoretical and informational journal of Communist
 and Workers' Parties throughout the world

بها ۲ مارک یا معادل آن
 Price: 2 DM or
 its equivalent

No. 3/4 1989

آدرس پستی : P.B. 49034
 10028 Stockholm 49
 S W E D E N



انتشارات حزب توده ایران